

دلیل المتهیرین

از تصنیفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم

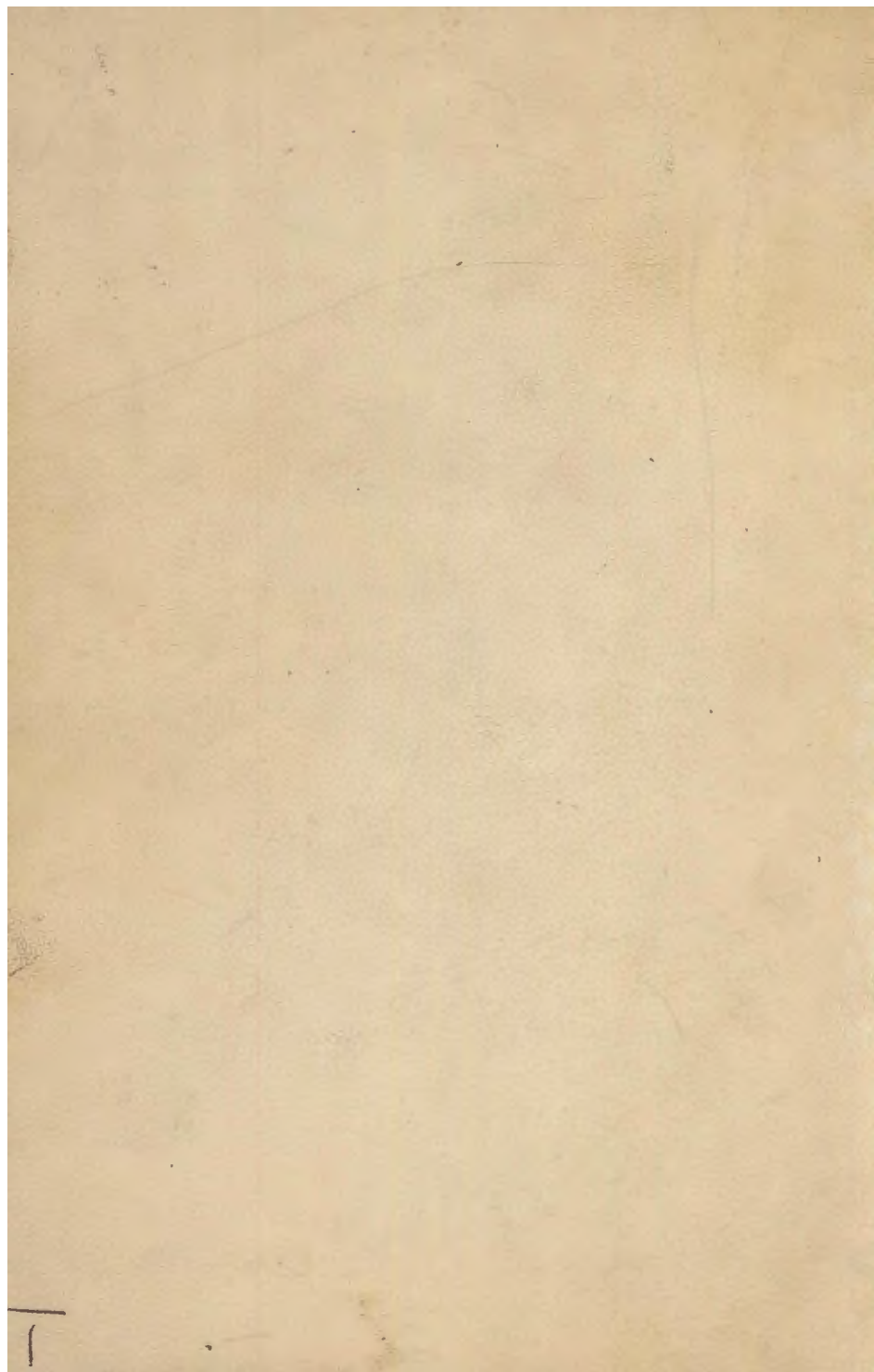
حاج سید کاظم رشتی

اعلی الله مقامه

ترجمه: زین العابدین ابراهیمی

چاپ دوم

چاپخانه سعادت کرمان



دليل المتحيرين

فهرست کتاب

صفحه	عنوان
۲	مقدمه
۵	صورت نامه سائل
۱۱	شروع در جواب سائل
۱۵	توضیح کلمه شیخی یا کشفی
	معرفی و شرح حال مرحوم شیخ احمد بن زین الدین
۲۰	احسائی (اع)
۲۴	ورود ایشان به شهر یزد و ذکر پاره از علوم آن بزرگوار
	ذکر اسامی علماء شهر یزد و نحوه سلوک آنها با شیخ
۳۲	مرحوم (اع)
	علاقه فتحعلی شاه قاجار به ملاقات ایشان و مسافرت به
۳۳	تهران و رد خواهش فتحعلیشاه برای اقامت در تهران .
۳۵	توضیح مرحوم شیخ اعلی الله مقامه در رد بعض شبهات .
	ذکر نام علمای مشهد مقدس رضوی و تکریم و احترام ایشان
۳۷	بآن بزرگوار
۳۸	ورود ایشان باصفهان و سلوک علمای آن شهر با ایشان .

ب

صفحه	عنوان
۴۱	ورود شیخ مرحوم به کرمانشاه
	ذکر نام علمای ساکن در کربلای معلی و نجف اشرف که
۴۴	شیخ مرحوم مورد تعظیم و تکریم و تمجید ایشان بودند
	ذکر نام علماء بزرگی که ایشان را تعظیم و تکریم و تمجید
۴۷	نموده اند
۴۸	اجازه مرحوم سید مهدی بحر العلوم رحمه الله بایشان
۴۹	اجازه مرحوم میرزا مهدی شهرستانی رحمه الله بایشان
۵۰	اجازه مرحوم شیخ جعفر رحمه الله بآن جناب
۵۱	اجازه مرحوم شیخ حسین آل عصفور بحرانی بایشان
۵۳	اجازه مرحوم میر سید علی طباطبائی بایشان
	ذکر پاره‌ای مخالفتها که نسبت به شیخ مرحوم (اع) و مؤلف
۵۷	(اع) انجام شد و ناملایماتی که بر آنها وارد آوردند .
	بعض شبهات که در عقاید شیخ مرحوم شهرت داده بودند
۶۶	و ذکر کلام ایشان در رد شبهات
	ذکر بدگوئی جمعی از آن بزرگوار در نزد والی بغداد
۷۵	و نشان دادن بعض نوشته‌های آن جناب در مثالب خلفا .
	حکایت جعل ورقه‌ای بعنوان عقاید شیخ مرحوم که عده‌ای
	از مخالفین برای برانگیختن کینه والی بغداد نسبت به مرحوم
۸۳	شیخ (اع) باو نشان دادند

ج

صفحه	عنوان
۸۴	فرار شیخ مرحوم (اع) به طرف مکه معظمه
۸۵	وفات آن جناب اعلی الله مقامه
۸۷	توجه مخالفین به مؤلف (اع) پس از وفات شیخ مرحوم و ذکر پاره مباحثات با آنها و ناملایماتی که برایشان وارد شد مذکرات مربوط به ترتیب دادن مجلسی برای رفع شبهات و حکمت عالمی از علماء
۱۰۲	جواب قسمت دوم نامه سائل و ذکر بعض اهانتهائی که بادعاء شبهه ای نسبت به مؤلف اعلی الله مقامه نمودند
۱۳۳	جواب قسمت دیگر از سؤال سائل که پرسیده است تکلیف در این میان چیست
۱۶۵	خاتمه : در شرح جوابی که یکی از علماء به سؤال همین سائل داده بود و رد بر آن جواب
۱۷۲	



اسکن شد

دلیل المتحیرین

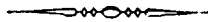


از تصنیفات

عالم ربانی و حکیم صمدانی مرحوم

حاج سید کاظم رشتی

اعلیٰ الله مقامه



ترجمه : زین العابدین ابراهیمی

چاپ دوم

چاپخانه سعادت کرمان

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خداوندی را سزااست که جوینده هدایت را به راه راست راهنمایی فرمود و هر که از او طلب هدایت نمود به بالاترین مقصود و منتهی مرادش رسانید ، و بآنها که در راه او مجاهده نمودند بدلیل واضح راههای حق را نمایانید و ایشان را به براهین واضحه به حقایق خفیه در دلها رهنمون گردید . و درود و سلام بر آنکه به نورخود تاریکیهای ظلمات را زدود و به هدایت و ارشادش پرده‌های شکوک و شبهات را از دلها گشود و بر اهل بیت او که حجت‌های واضحه و دلائل آشکار بواسطه ایشان ظاهر گردید و از اشعه نور آن بزرگواران آیات بینات روشن گشت و لعنت خدا بر دشمنان ایشان و ظلم کنندگان بر ایشان و منکرین فضائل ایشان باد آنها که راههای عوام فریبی را بنا نهادند و طرق تلبیس را ظاهر ساختند و خلق را از حق صرف خالص رو گردان نمودند.

اما بعد چنین گوید بنده جانی و اسیر فانی پای بست آمال

وامانی کاظم بن قاسم الحسینی الرشتی کہ خدای سبحانہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ را در فترتی از پیغمبران مبعوث فرمود و آن حضرت مردم را بہ راہ او ہدایت نمود کہ در راہهای دیگر نروند و خلق را بہ کلمہ واحدہ ای دعوت و آنها را بہ راہ روشنی ہدایت فرمود پس جماعت پاکان و گروہ نجات یافتگان اجابت کردند در حالتی کہ دعوت او را لبیک میگفتند و بر پیروی او گرد آمدہ بودند ، کمر بند وفاق را بستہ و نفاق را بہ کنار گذاشتند تا شاخسار باغهای دین سر سبز شد و ستون اسلام قائم گردید و اختلاف جمع آنها را پراکنده نکردانید و در اصول معارف هیچ یک بر دیگری انکار نکرد چنانکہ اہل خلاف کردند و اگر در فروع اختلاف نمودند آن اختلاف از حق بود و بہ سوی حق نہ در حق و علیہ آن و ایشان در باغهای قدس متنعّم بودند و از چشمہ های انس جرعه بر میگرفتند و پیوستہ نصیب وافر میبردند و بہ نعمتہای کامل متنعّم میشدند ، ستودگان اہل عالم بالا و محسود ابناء دنیا بودند و اگر بہ ظاہر ابدانشان در زحمت و محنت بودند بہ باطن قلب و صافی دل و حسن اعتقادات خود در سرور و راحت بسر میبردند هجوم حوادث آنها را مضطرب نمیکرد و وقوع بلیات سخت ارکان آنها را بلرزہ در نمی آورد در امن و امان و ہیمنہ و سلطان بحفظ خداوند محفوظ و محروس و بر اورنگ وفاق تکیہ ور بودند اخواناً علی سرر متقابلین . تا اینکہ حوادث شب

و روز بر آنها وارد شد و آماج تیرهای حسد حاسدان خلق گشتند و به شبهات اهل باطل گوش فرا دادند و به نقد ناروای هر جاهلی دل بستند تا مناسبات شیطانی ظاهر گشت و خناس که در سینه‌های مردم وسوسه میکند در سینه‌های ایشان وسوسه نمود پس آنها نیز مثل سایر فرق مختلف شدند و جماعاتشان بر پراکندگی اجتماع کردند، دوستی را بطلب دشمنی ترك گفته و پیرو هر ناطق و شنوای هر آواز دهنده‌ای شدند جدائیشان وسعت و نیرویشان کاهش یافت و سختشان متفاوت و اختلاف ایشان آشکار گردید پس به گروه‌های مختلف و احزاب پراکنده تقسیم شدند و در حالی که ظاهرأ بر گرد هم زندگی میکردند دلهاشان متفرق بود تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى ذلك بانهم قوم لا يعقلون «۱» پس بین‌پدران و فرزندان و مردان و زنان و خواهران و برادران و اجداد و جدات تفرقه انداختند و هر يك مایل به فریقی و اهل طریقی شدند . چنان که مرد از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندان می‌گریزد و هر کس برای خود رویه‌ای جدا از دیگران قرار داده .

ویکی از کسانی که مشمول عنایت پروردگار واقع شده بودند بر این فتنه عظیم واقف شد و بوقوع این بلیه سخت که بر این فرقه که مبنای آنها بر استقامت و ثبات و عدم پراکندگی و تشتت است وارد ۱ - می‌پنداری آنها را که متفقند در حالیکه دل‌های آنها پراکنده است این باین جهت است که آنها قومی هستند که تعقل نمیکند

شده مستشعر و متحیر گردید و بصیرتش ضعیف شد چرا که میدانست جماعتی که با هم اختلاف دارند همه ایشان برحق نیستند و اجتماع ضدین و توافق دوفرقه که از هم بدورند ممتنع است، و درحالتی که هر يك ادعای حق و راستی دارد و حق یش از یکی نیست و تمیز و استنباط واقعیت از این میانه ممکن نبود امر بر او مشتبّه شد و سینه اش تنگ گردید پس بطلب هدایت و ارشاد شروع به استفسار و استخبار از این امر عظیم نمود و برای تشخیص مسالك این راه قویم بینائی جست و سؤالی مطرح نمود و نامه هائی چند بمضمون واحد برای عده ای از علماء فرستاده از آنها ارشاد به طریق حق و صواب و تمیز بین اهل حق و عناد و ترجیح بین محق و غیر او را خواستار شد و این صورت مکتوب او است :

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله العالم بحقایق اموره والكاشف لدقایق رموزه والهادی الی سبيله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله .
اما بعد این بنده ذلیل عاجز مسکین بعد از آنکه علم پیدا کردم بوجود صانع و یقین نمودم بوجوب اطاعت بنده برای خداوند و لزوم دخول در عبادت همانطور که مقصود و مراد پروردگار است و دانستم که دخول در عبادت بجز از طریق واضح و روشن او ممکن نیست و آنرا ه طریقه محمدیه (ص) و شریعت

مصطفویه سرمدیه است که درود بی پایان برمخبر آن باد و فهمیدم که اخذ از ایشان جز در حال وجود آن حضرت صلی الله علیه و آله یا وصی و خلیفه آن حضرت ممکن نیست و هنگام غیبت ایشان صلوات الله علیهم مرجع ، امناء دین و علمای راشدینند که سالک طریقه سید مرسلین علیه سلام الله ابد الابدین و قاصد تحقیق مراتب حق و یقینند کثر الله امثالهم اجمعین و رفع قدرهم فی اعلی علین و حشرهم مع الائمة الطاهرین ، علی هذا وقتیکه امر بنده جاهل مسکین موکول به رجوع به این علمای بزرگ و دریاهای مواج گردید و امور دین به تقلید ایشان و اخذ مسائل از آنها منحصر گشت ، که به ترک آن در راه هلاک نیفتد و امیدوار باشد که با گرفتن از آنها به فیوضات ربانی و عطایای سبحانی فائز شود و این بایستی که مشروط به اتحاد علما در ظاهر و باطن باشد نه اینکه ایشان در فتاوی متفق باشند بلکه مقصود از اتحاد ایشان این است که بعضی نسبت های قبیح و شنیع به بعضی ندهند و مقلدین خود را امر به اظهار بدعتها و عیوب دیگری نمایند چه اگر این طور باشد برای بنده مکلف اعتقادی نمی ماند و به وجوب عبادات و اعمال بواسطه اینکه حق پوشیده و شریعت طاهره ظاهر نیست و عمل به آنها ممکن نمی باشد ، اعتماد نمیورزد ، چرا که می بیند علماء در اقوال و افعال و اوصاف مختلف هستند بعضی نام خود را اصولی گذاشته اند و بعضی میگویند که ما اخباری هستیم اصولی

بر اخباری اعتماد نمیکنند و اخباری اصولی را قبول ندارد و هم-
چنین بنده جاهل عاجز تصور میکند که بلده طیبه کربلا که مدفن
حضرت سیدالشهداء (ع) است همانطور که شهرت دارد حاوی
خصوصیات شرافت و کمالات است و همچنین نجف اشرف علیه
التحیة والشرف، و گمان میکند که این دو شهر معدن اهل علم
و ایمان و مرجع اهل اسلام میباشند آنگاه در بین علمای آنها نظر
میکند و می بیند که بعضی نام خود را شیخی یا کشفی گذارده اند
و بعضی میگویند که ما بالاسری هستیم در ظاهر اینطور است که
هر دو فره مسلمان و متقی هستند همانطور که سید انام علیه و آله
آلاف التحیة والسلام مقرر فرموده، هر دو معترف به ضرورات
ملیه و معتقد به فرائض روز و شب و سایر عبادات که باعث ترقی
به درجات میشود میباشند لکن در بین آنها قیل و قال و منازعات
بسیار است پس در اینصورت تکلیف بنده عاجز چیست آیا در این
حالت حیرت تکلیف از او ساقط میشود یا اینکه بر گردن او ثابت
است و یا اینکه مختار است هر کدام را که خواست انتخاب میکند
و قول هر که را خواست قبول میکند؟ اما اعتقاد به سقوط تکلیف
از بنده که قطعاً و عقلاً غیر ممکن است و تکلیف برای او یقیناً
ثابت است و اما اعتقاد به قبول قول هر کسی که اراده بنده باشد
ترجیح بلا مرجح است و ممکن نیست و آنهم باطل است پس آنچه
در این مطلب بخاطر شریف میرسد برای ما واضح بفرمائید و فتوی

بدهید ، پیوسته مأجور باشید بحق محمد (ص) سید انبیاء و آل طیبین و طاهرین و معصومین او . تمام شد مکتوب ایشان بهمان الفاظ ، بلغه الله مأموله من الهدایة الی سواء الطريق و اذاقه من رحیق التحقیق .

و این نامه را برای جماعتی ارسال داشت و گمان کرد که من یکی از آنها هستم و طلب جواب نمود بطریق صواب بطوریکه شك و ارتیاب بواسطه آن زایل و بین آب جاری و سراب فرق گذاشته شود و اینکه جواب مسئولین به دلیل واضح و ظاهر باشد و جهات ترجیح مسأله در مقام رد و تصدیق بیان شود که محق به بهشت جاودان فائز گردد و بر مبطل کلمه عذاب محقق شود . پس چون این نامه بآنها رسید جمعی از ایشان از جواب اعراض کردند و حتی کلمه ای هم نگفتند با اینکه تأخیر بیان از وقت حاجت حرام است و چه حاجتی بزرگتر از ارشاد مسترشد و روشن نمودن امر برای متحیری که نگران زندگی خویش است و کسی را نمی شناسد که به او مراجعه و بر او اعتماد کند و نزد او آرامش یابد و بقول او وثوق پیدا کند با این اختلاف شدید و طعن و تکذیبی که بعضی بر بعضی دارند و عامی چاره ای ندارد جز اینکه از یکی از آنها بگیرد و این مساله اگر چه تقلیدی نیست و لکن بیان و تفسیر و توضیح موجب علم و قطع به حقیقت یا بطلان مطالب میشود و بهمین جهت از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین در معارف

اصولیه و عقاید دینی‌ای که در آنها تقلید جایز نیست بلکه تحقیق در آنها برای انسان به آنچه که عقل او او را هدایت و دلالت میکند واجب است بسیار سؤال شده ، و با وجود این ائمه ما علیهم السلام جواب رد بکسی ندادند و فرمودند که این مسأله قابل افتاء نیست و بهمین دلیل هم کتب و مصنفات در علم توحید و معارف الهیه و حقایق ربانیه زیاد شده و بهر تقدیر کسی که ادعا دارد نایب امام و رئیس اسلام و مرجع در حل و عقد و نقض و ابرام است برای او سکوت در جائی که کلام واجب است جایز نیست ، و سلام بر آن که اهل فهم کلام است .

و بعض از ایشان مطالبی در جواب نوشت و ایکاش نمی‌نوشت و قلمش جاری نشده بود و کلماتش نقش نبسته بود و مرکب مطاوعه ننموده و مکنونات ضمیر را آشکار نکرده بود چرا که او به بیان خود مذهب اهل عناد را تقویت نمود و به آنچه که موجب بطلان این مذهب حق و مورث عناد بود تکلم کرد مخالف را بر علیه مذهب حق اعانت و حجت‌های مستمسکین به حق و صدق را ضعیف نمود و چنان مطلبی خلاف واقع آورد که پیوستن آنچه گسسته ممکن نیست و ما در خاتمه کلام خود کلام او را خواهیم آورد و به فضایح و شنایع آن اشاره خواهیم کرد اگر چه آن شنایع از کلمات خود او ظاهر و محتاج به بیان و تذکر نیست ولی از آنجا که برای هر سؤالی جوابی است و هدایت مسترشد

و متحیر طالب واجب است و امتثال امر خدای سبحانه است که امر به اظهار حق و ابطال باطل و حذر از مخالفت خداوند و دوری از آنچه که سبب غضب او میشود فرموده چنانچه میفرماید الذین یکتُمون ما انزلناه من الیّنات و الهدی من بعد ما بیناه للناس اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون «۱» و حضرت باقر علیه السلام فرمود مائیم لاعنون، و همچنین واجب است دوری از آنچه که باعث سخط رسول خدا صلی الله علیه و آله میشود که فرموده هرگاه بدعتها ظاهر شد پس باید عالم علم خودش را ظاهر سازد و کسی که چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

و چون امر چنین شد جواب گفتن به این سؤال با بیان واضح بر ما واجب آمد تا بر کسی که سرکشی نماید و انکار کند حجتی شود و برای طالب راهنمایی نور و هدایتی و برای اهل ایمان و بصیرت بیانی باشد و الا مشاغل من بیشتر از آن بود که به بیان این مطالب و ذکر این احوال پردازم و همانطور که که حضرت امیر علیه السلام در آخر خطبه شقشقیه میفرمایند پس قسم بخدا اگر نبود حضور حاضر و قائم شدن حجت بوجود ناصر

۱ - کسانی که کتمان میکنند آنچه را که نازل کردیم از بینات و هدی بعد از آنکه بیان نمودیم آنرا برای مردم این جماعت لعنت میکند ایشان را خداوند و لعنت میکنند ایشان را لعنت کنندگان.

و آنچه که خدا عهد گرفته است از علماء که آرام نگیرند بر بسیار سیری ظالم و بسیار گرسنگی مظلوم هراینه مهار این شتر را بر گردنش میانداختم و آخر آنرا به جام اولش مینوشاندم و هراینه می یافتید که این دنیای شما نزد من از عطسه بزی بی بها تر است .

پس عرض میکنم در حالی که وثوق به خداوند دارم و خود را هدف تیرهای طعنه اوهام ناروا قرار داده ام بدون توجه به انکار منکر یا تکذیب تکذیب کننده و مستکبر و امثال کننده ام قول خدا را فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین»^۱ که مراد سائل سلمه الله و ابقاه از نوشتن این مقدمات تحقیق همان مسأله آخر و کشف از حال آن جماعت است که ایشان در کلماتشان مرفوم داشته اند که (بعضی اسم خود را شیخی یا کشفی گذارده و بعضی میگوید که من بالاسری هستم) چرا که در این دوران این اختلاف فتنه عمیاء و مصیبت بزرگی شده که بلاد و عباد را در بر گرفته است و دلهای اراذل و اوباش را شامل گشته و در قلوب ایشان شکوک راه یافته و شبهات سینه های آنها را تنگ نموده بین دوستان و یاران از اهل عراقین و ترک و هند و سند و روس و اهل ماوراء النهر در زمان قلیلی تفرقه انداخته پس بعض ایشان

۱ - پس قیام کن بآنچه امر میشوی و اعراض کن از مشرکین ما کفایت کردیم تو را امر استهزاء کنندگان را .

متحیرند و بعضی موافق و بعضی منافق و بعضی آشکارا طرفداری یکی از طرفین را میکنند پس این امر قسم بجان خودم بلیه‌ای است که عمومیت یافته و نکبتی است که این فرقه محقه را در بر گرفته در حالی که روزگاری در ظهور و پراکندن نور مثل آفتاب انور و ستاره ازهر بود و اهل آن دل‌هائی به استحکام آهن داشتند و امروز کلمه آنها مختلف شده و اجتماع ایشان پراکنده و زبان بدگویان بر آنها از هر فرقه‌ای دراز گردیده حال آنکه روزی خودشان اختلاف و پراکندگی و عدم الفت فرقه‌های دیگر را تشنیه میکردند و بد میدانستند و بهمین دلیل بربطان ادله مخالفین با استدلال به قول خداوند ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً^۱» استدلال میکردند و امروز قضیه برعکس شده و رویه تغییر یافته همانطور که روزی اینها بدگوئی مخالفین را میکردند امروز مخالفین بدگوئی ایشان را میکنند تا آنجا که یکی از رؤسا و پیشوایان مخالفین وقتی که اختلاف فرقه و انکار و دشمنی و طعن و عدم تصدیق آنها را نسبت به یکدیگر شنیده با تمسخر و استهزاء و با کمال بی حرمتی قول خداوند را قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء و هم یتلون الکتاب^۲» شاهد آورده است.

- ۱ - و اگر از نزد غیر خدا میبود هراینه مییافتند در آن اختلافی بسیار ۲ - گفتند یهود نیستند نصاری بر چیزی و گفتند نصاری *

آه آه افسوس از چنین حسرتی که تمامی ندارد و تاسفی که که به پایان نمیرسد ، سینه مخالف شفا یافت بعد از آنکه دوستان بر ایشان غالب بودند و بدرستی که ظن شیطان در باره ایشان درست آمد و آن ملعون بمرادش رسید و مقدماتی که بتوسط اتباعش چیده بود نتیجه داد و این نعمت را برای این جماعت باقی نگذاشت و دشمنی و حسد را در قلوب اهل این فرقه جای داد و خواطر صافیه آنها را به دشمنی مکدر ساخت تا اینکه صفای آنها از بین رفت و منظور او حاصل گردید و تاویل فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث ام ایمن که در بحار مفصلاً روایت شده ظاهر شد . و بالجمله این فتنه ای عظیم و بلیه ای خطیر است که این فرقه را در برگرفته و این امر کجا با مسئله اصولیین و اخباریین قابل قیاس است چرا که اختلاف آنها باعث کفر و فسق نمیشود و بدرستی که اختلاف آنها از قبیل فرمایش امام است علیه السلام که فرمود ما در بین شما خلاف افکندیم پس راعی شما که خداوند شبانی امرگوسفندان را باوسپرده بمصالح گوسفندان خود دانایتر است اگر خواست بین آنها تفرقه میاندازد که سلامت بمانند و اگر خواست آنها را جمع میکند که از خطر بدور باشند .

و اما این فتنه ، فتنه ای است که باعث کفر و نفاق میشود و این فرقه را در همه آفاق مشخص و مشهور و معروف به شقاق نموده

* که نیستند یهود بر چیزی و ایشان میخوانند کتاب را .

و قسم بجان خودم که بر هر مؤمنی که می‌خواهد این دین را حفظ کند واجب است که نهایت سعی خود را در دفع این فتنه و خاموش کردن این آتش بنماید و نفس را از این زلزله و ولوله ساکن و مطمئن سازد و بدرستی که نفوس ترسیده‌اند پس واجب شد آرامش دادن آنها و دلها هراسیده‌اند پس لازم است تسکین آنها و خواطر پراکنده شده‌اند پس واجب شد جمع کردن آنها و وجودها از اعتدال بدور افتاده‌اند پس واجب شد تعدیل آنها و السماء ذات الرجوع والارض ذات الصدع انه لقول فصل و ما هو بالهزل (۱) و تحسبونه هيناً و هو عند الله عظيم (۲) چگونه و - حال آنکه بین این فرقه ناجیه و گروه زاکیه هتک عرض و قتل نفس و شیوع دشمنی و کینه و غیبت علانیه و بهتان و دروغ در شهرها بواسطه این اختلاف مباح گردیده و آیا فسادى بالاتر از این و رخنه‌ای بزرگتر از این در دین واقع شده و آیا بدعتی بزرگتر از این بوده است؟ و بالجمله این امری عظیم و نازله‌ای بزرگ است که بر طرف کردن آن با بیان و برهان برای هر کس که توانائی آنرا داشته باشد واجب است، تا شکوک و شبهات آن از

۱ - قسم به آسمان دارنده باران و قسم به زمین دارنده شکاف
 هراینه آن قول فصلی است و یاوه و شوخی نیست .

۲ - و آنرا آسان می‌پنداشتید در حالیکه آن در نزد خداوند بزرگ
 است .

دل‌های اهل ایمان بیرون رود و حجت بر اهل فسق و عصیان تمام گردد لیهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة «۱» و لیمیز الله الخبیث من الطیب و يجعل الخبیث بعضه علی بعض فیر کمه جمیعاً فیجعلہ فی جهنم «۲» و از آنرو که مذکورات ما به سؤال این سائل طالب مسترشد متحیر ، مؤید گردید جواب صواب آنسان که از رخساره حقیقت نقاب بر گیرد بر ما واجب افتاد .

پس عرض میکنم اینکه فرموده‌اند «پس بعض ایشان اسم خودش را شیخی یا کشفی گذارده» مراد از شیخی یا کشفی اصحاب شیخ بزرگوار و عماد اقوم و نور اتم و جامع اعم ، عزت اسلام و مسلمین و رکن مؤمنین ممتحنین آیه الله فی العالمین و باطل‌کننده اختراعات صوفین ، رد کننده اشتباهات حکمای اولین و آشکار کننده طریقه حقّه سید مرسلین و خاتم نبیین صلوات الله علیهم و آلّه الطاهرین و شارح بعض مقامات ائمه طاهرین ، ظاهر کننده شریعت و شرح دهنده طریقت به سر حقیقت شیخنا و سنادنا و عمادنا الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی اعلى الله مقامه و رفع فی
 ۱ - تا هلاک شود هر که هلاک شد از روی بینش و زنده شود هر که زنده شد از روی بینش .

۲ - برای اینکه خداوند جدا کند خبیث را از طیب و قرار دهد خبیث را بعضش را بر بعضی پس فشرده کند همه آنها را پس قرار میدهد او را در جهنم .

الدارین اعلامه می‌باشند و منسوبین به آن قطب اقطاب و مرجع صاحبان فؤاد و اولوا الالباب به کشفیه موسومند چرا که خدای سبحانه حجاب جهل و کوری در دین را از بصیرتها و چشمهای ایشان برداشته و ظلمت شك و ریب را از قلوب و ضمائر آنها برطرف کرده و آنها را از چشماهایشان پرده و از قلوبشان جهل و میل از حق برداشته شده و آنها را از شکوک و شبهات از دلهای آنها گرفته شده و در آنها نور حق باده واضح و براهین روشن آشکار گردیده و آنها هستند که قلوبشان در پرده‌ها پیچیده نیست و بتحقیق خداوند سبحانه ایشان را بر هر فتنه‌ای بصیر گردانیده و ایشانند که خداوند دلهایشان را بنور هدایت روشن و گوش و چشم دل آنها را به معرفت و توحید و یکتا شناسی و معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که ارکان توحید هستند گشوده است و ایشانند که خداوند ابرها را از برابر چشمشان کنار برده و از دلهای آنها بدی و دروغ را زایل فرموده پس چیزها را آنطور که در واقع هستند می‌شناسند و هر چه را که به آن معرفت پیدا نکنند در شناختن آن تسلیم عالم آن هستند و معترف به عجز و قصور همانطور که شأن اهل امکان و اکوان و اعیان است .

و این اسم یعنی کشفیه اگرچه که اصولاً شایسته همه کسانی که چنین شأنی دارند چه قبل از شیخ و چه بعد از ایشان که از آنجناب نگرفتند ، هست لکن غالباً در شیعیه استعمال می‌شود در مقابل

غیر ایشان مثل کلمه امامیه که اسم است برای اثنی عشریه اگر چه که اطلاق آن برای هر کس که امامی داشته باشد صحیح است و اینست و جز این نیست که این اسم را بر این جماعت کرام، دشمنان و مخالفان آنها گذارده اند همانطور که عامه برای این فرقه (شیعه) اسم روافض را شهرت داده اند با اینکه آن اسمی است که خدای سبحانه آنها را در عالم ذر بآن نامیده و در حق کسانی استعمال میشود که باطل را از میان ملل ترك کرده و بکنار گذارده اند و همچنین است اسم کشفیه که در حقیقت برای ایشان و پیروان و همراهان ایشان است چه گذشتگان و چه آیندگان و لکن دشمنان ایشان این اسم را در حالتی که تأویل قبیح بعیدی برای آن دارند بر ایشان اطلاق میکنند و میگویند که اعتقاد کشفیه یا شیخیه این است که پرده ها و استار از دلهاشان گشوده و برداشته شده پس علوم و احکام را می بینند و محتاج به نبی یا وصی و ولی نیستند، حاشا و حاشا که ایشان چنین باشند. پس همانا این جماعت اقرار و اعترافشان به خدا و وحدانیت خدا و انبیاء او و نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه علیهم السلام بعد از او بیشتر از دیگران است و آنها هستند که فضائل محمد و آل محمد علیهم السلام را ظاهر و مناقب آن بزرگواران را منتشر کردند و بعض مقامات آنها را بقدر امکان اظهار نمودند و بیان کردند که خلق در همه احوال محتاج به ایشانند پس وقتی که شأن و عادت اینها

چنین است چگونه این اعتقادشنیع ومذهب فاسد به آنها نسبت داده میشود لولوا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خيراً وقالوا هذا افك مبين «۱» ولولا اذ سمعتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظیم «۲» يعظكم الله ان تعودوا لمثله ابداً ان كنتم مؤمنين «۳».

ولكن ایشان این اسم را که نسبت داده اند بواسطه چیزی است که خدا بر زبان آنها جاری کرده که حجت بالغه ای باشد بر مخالفین آنها تا اینکه همه آیاتی که در قرآن مخالف کشف حق است بر ایشان صدق کند مثل قول خدای تعالی که میفرماید کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون «۴» و قول او الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکرى «۵» ومثل قول خدای تعالی لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید «۶» و مثل قول او

- ۱ - چرا وقتی که شنیدید او را مردان و زنان مؤمن بهمدیگر گمان خوب نبردند و نگفتند که این تهمت آشکاری است .
- ۲ - و چرا هنگامی شنیدید از او نگفتید که ما را نمیرسد که در این تکلم کنیم منزهی تو این بهتان بزرگی است ۳ - موعظه میکند شما را خدا که مبادا هرگز بمثل این باز گردید اگر مؤمنین هستید .
- ۴ - چنین نیست هر اینه ایشان در آنروز از پروردگارشان محجوبند
- ۵ - آنها که چشمهایشان از یاد من در پرده بود .
- ۶ - هر اینه بودی در غفلت از این پس برداشتیم از تو پرده ات *

ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم «۱» و قول خداوند لقد ذرأنا لجهنم كثيراً من الجن و الانس لهم قلوب لا يفقهون بها و لهم اعين لا يبصرون بها و لهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون «۲» و قول خدای تعالی فاذا قرأت القرآن جعلنا بینك و بین الذین لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً . و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و فی آذانهم و قرأ «۳»

و این آیات بحال آنها صادق است پس. ایشانند که دلهاشان در حجاب ها و پرده ها است، و ادراك نمیکنند آنچه را که خداوند

* را پس چشم تو امروز تیزبین است .

۱ - مهر نهاد خدا بر دلهایشان و بر گوش ایشان و بر چشمهای ایشان پرده ای است و برای ایشان است، عذاب بزرگ.

۲ - و همانا آفریدیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را، برای آنها دلهایی است که با آنها نمیفهمند و برای آنها چشمهایی است که به آنها نمی بینند و برای آنها گوشهایی است که با آنها نمیشنوند اینان همچون چهار پایانند بلکه گمراه تر اینها هستند نا آگاهان .

۳ - پس هرگاه بخوانی قرآن را قرار میدهیم بین تو و آنها که به آخرت ایمان نمی آورند حجاب مستوری . و بر دلهای ایشان پرده هایی قرار می دهیم که نفهمند آنها را و در گوشهای آنها سنگینی .

از فضائل ائمه اطهار (ص) در آیات بینات ظاهر فرموده و چشم بصیرتشان مستور و از مشاهده معارف الهیه و اسرار ربانیه محجوبند بهر حال علاقه‌ای به شرح این احوال و بسط مقال در تفصیل این اجمال ندارم چرا که قرار بر این نیست که هر چه دانسته شود گفته آید لکن من از خداوند می‌خواهم که او این امر را روشن و تفصیل این مجمل را ظاهر فرماید و لکل نبأ مستقر فسوف تعلمون و لکن مخالفین قصدشان از شهرت دادن این اسم یعنی کشفیه امری است که خداوند آنرا بر ایشان بصورت دیگری جلوه‌گر ساخته و مکرواً مکراً و مکروناً مکراً و هم لایشعرون . و لفظ «شیخیه» در این زمان اسم آن بزرگان است همچون کلمه «رافضه» . و تعیهاذن و اعیه . و اما این شیخ جلیل و عالم نبیل که منسوبین بآن جناب کشفیه یا شیخیه نامیده میشوند شیخ احمد بن الشیخ زین الدین بن ابرهیم بن صقر بن ابرهیم بن داغر بن راشد بن دهیم بن شمروخ آل صقر المطیر فی الاحسائی یگانه زمان و فرید دوران است که علوم را از معدن و سرچشمه آن یعنی ائمه اطهار سلام - الله علیهم اجمعین فرا گرفته و در رؤیای صادقه و خوابهای صالحه خدمت ایشان میرسید و شکی نیست که شیطان متمثل بصورت آن بزرگواران نمیشود و نمی‌تواند خود را به آنها شبیه کند هرینه سید و مولای ما حضرت امام حسن علیه السلام را در خواب دید و آنحضرت زبان شریفش را در دهان او گذاشت و او را به آب

دهان مبارکش امداد فرمود و آن از غسل شیرین تر و از مشک خوشبوتر بود و لکن در آن حرارتی بود پس چون بیدار شد دواعی اقبال بخداوند و توجه بعبادت و انقطاع بسوی خداوند و اعراض از ما سوای او و توکل و اعتماد و قصد رضای او بشوق وافر و علاقه بسیار در او بهیجان آمد بدانسان که از خوردن و نوشیدن روگردان گشت و جز باندازه سد جوع نمیخورد و نمی آشامید و با مردم معاشرت و مراوده نمیفرمود ، قلبش همواره متوجه و زبانش متذکر بود و دائماً در تفکر و تدبیر در عالم آفاق و انفس بود و در عجایب حکمتهای خداوند و غرائب قدرت او بسیار نظر میفرمود و به حکمتها و مصالح و اسراری که در حقایق اشیاء سپرده شده آگاهی می یافت و از آنجا که مطالب مذکور ایشان را از خوردن و آشامیدن و خواب و قرار و معاشرت مردم باز داشت و آرام نمیگرفت و خود را بکلی فراموش کرده بود ، در مدت دو سال بدن شریفش رو به اضمحلال گذاشت و بنیه اش ضعیف گردید و جسم او متحمل این اعمال و عبادات و امور شاقه از ارتکاب خیرات و تحصیل مزید حسنات نبود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در رؤیای صادقه زیارت نمود و آن حضرت از آب دهان مبارکش باو نوشاند و او را به آن امداد فرمود تا اینکه سیراب گشت و طعم و رایحه آن مثل همان اول جز اینکه سرد بود پس چون بیدار شد حرارت آن

هیجان ساکن گردید و مشمول عنایت گشت پس از ایشان علوم و اسرار آموخت و از افق قلبش مطالع انوار دید و این علوم بصرف رؤیا نبود چرا که چون بیدار می شد ادله آنرا در کتاب و سنت و احادیث ائمه و ارشادات ایشان برعیت خود و دلالت عقل سدید که برای هر مقامی حجت است مییافت و بین ظواهر ادله و بواطن آنها و بین قشور و حقایق را جمع میفرمود و بر همه علوم مطلع و بکلیات رسوم با توجه به پروردگار حی قیوم به برکات امام معصوم احاطه داشت .

و شاید چنین تصور کنی که آنچه گفته شد ادعای بی دلیل و کلام بی حجتی است پس ما می گوئیم که ادله این دعوی از ظاهرترین دلایل و حجتها است و آن اینست که آن جناب اگرچه از دار دنیا رحلت فرموده لکن کتب و مصنفات او بحمد الله موجود است و از اغلب علوم بلکه از جمیع علوم از ایشان سؤال شده و ایشان هم به بیان واضح و دلیل روشن جواب فرموده اند و هیچگاه خود را در تقلید منسوب به کسی نفرمودند و ایشان را در هر علمی که در آن تکلم نمودند مستقل می یابی بقسمی که گویا مؤسس و بانی آن علم است و مثل آنچه از جهات استدلال ذکر فرموده در هیچ کتابی دیده نشده و در هیچ خطابی گفته نشده و در هیچ سؤال و جوابی نوشته نشده پس اگر بدیده انصاف و بی نظری نظر کنی و بفرمایشاتش گوش فرا داری آنها را بر فطرت می یابی

و طبیعت معتدل آنها را میپذیرد چنانکه گوئی آنها را شنیده
و میدانسته است و کتب او موجود است و مصنفاتش مشهور، سبک بیان
و کلام او معروف و شیوه احتجاج و استدلال او مکشوف است .
پس آن جناب زمانی چند در احساء مقیم و تنها و جدا از مردم
به ذکر خداوند مشغول و از ماسوی اعراض می نمود و در آن
شهر ساکن و از اهالی دوری میفرمود ، پیوسته ملازم مسجد
و محراب و از همه دوستان کناره گرفته عهد و میثاق خود را
حفظ و از راه فساق عدول می نمود در عبادت نهایت سعی و کوشش
را داشت و رکوع و سجود او طولانی و از دنیا مثل کسی که
آنها ترك می کند رو گردان بود و دنیا را چنان مینگریست که
گفتی از آن وحشت داشت پای آمال و آرزوها را در بند کرده
و به زینت دنیا نمی پرداخت و چشم از بهجت آن فرو بسته بود .
تا وقتی که جور بازوان خود را گشود و ظلم پرده از رخ بر گرفت
و گمراهی اتباعش را فرا خواند و فتنه و هابیه و استیلاء ابن سعود
در آن اطراف بر اهالی آن سامان ظاهر گشت و آن جناب صلاح
خود را در آن دانست که از آن شهر خارج گردد و از شهری به
شهری و از قریه ای به قریه ای برود که ذکر تفصیل این انتقالات
موجب طول کلام است تا اینکه به بصره رسید و عیالش را در
آنجا سکنی داد و خود با پسرش و بعضی اتباعش قصد زیارت امام
ثامن ضامن حضرت علی بن موسی الرضا علیه و علی آبائه

و ابنائه آلف التحية والثناء را نمود پس بقصد این مقصد شریف و محل منیف از بصره خارج شد تا اینکه به دار العبادہ یزد رسید و بعض از مشاهیر علما از ساکنین آنجا آن جناب را شناختند و این خبر مشهور و منتشر شد و قدر و منزلت ایشان در بین مردم فرزونی گرفت و علماء به محضر ایشان شتافتند و در علوم مختلف از آن جناب استفاده برده ایشان را بحر مواج و دریای متلاطمی از علم یافتند که به قعر آن دسترسی نبود و دریافتند که به انتهای عمق فهم آن بزرگوار نمی‌رسند .

پس همه علما به علم ایشان اذعان و اعتراف کردند و ادبا و شعرا در مقام آن جناب خاضع گشتند چرا که در علم عروض بی مثل و در علم موسیقی بی همتا بود و حقیقت این علم را به استنباط موسیقی از افلاک از موازین شش گانه شرح فرمود .

و در علم نحو استاد نحو یون بود که گفتی سیبویه یکی از شاگردان او است چنانکه خلیل در علم صرف و در علم معانی و بیان مستقل و مؤسس و پایه گذار قواعد بود .

و در نجوم رئیس اهل نجوم و سرآمد علمای این علم بود و در این علم بسیاری چیزها را که بر محققین و علمای آن مجهول و پوشیده بود بیان فرمود و بعض مسائل خفیه نجوم را که در محاسبات مورد استفاده است لیکن منجمین از آن خبر و اثری نداشتند اظهار فرمود و در اصول و فروع در علم هندسه دقایق و نکاتی را بیان

نمود که قلوب کاملین بآن نمی‌رسید .

و در علم هیأت دقایق و رموزی کشف نمود و بسیاری چیزها را که از مشکلات فن شمرده می‌شد در باره تشابه حرکات بعض افلاک بر غیر قطب‌های خودشان اظهار فرمود .

و در علم حساب بواسطه اخراج مجهولات و حل مشکلاتی از مسائل این علم که آنرا لاینحل می‌شمردند بر اهل آن فائق آمد .
و در علم اکسیر و کیمیا قواعد و مراتب ارباع آن و آنچه را که در هر ربع از عجایب و غرائب علوم ظاهره و باطنه قرار دارد اظهار و قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که در مورد این علم می‌فرماید سئلتمونی عن اخت النبوة وعصمة المروءة الناس یعلمون ظاهرها و انا اعلم ظاهرها و باطنها فما هو الا ماء جامد و هواء راكد و ارض سائلة و نار حائلة الحديث «۱» شرح نمود و باطن این علم و اسرار و انحاء آنرا بدانسان که عقل و هوش در فضل آن جناب متحیر می‌ماند بیان فرمود تا معلوم شود که او است کسی که این باطن را از لحن خطاب امیر المؤمنین علیه السلام آموخته چنانچه امام علیه السلام فرموده نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون «۲» و فرمود ما من احد احبنا و زاد فی حبنا و اخلص
۱- از من سؤال کردید از اخت نبوت و نگاه دارنده مروت ، مردم ظاهرش را می‌دانند و من ظاهر و باطن آنرا می‌دانم پس آن نیست مگر آب جامدی و هوای را کدی و زمین سائلی و آتش حائلی . *

فی معرفتنا وسئل عن مسئله الا ونفتنا فی روعه جوابا لتلك المسئلة «۱»
و در علم اعداد و اوفاق چیزهائی آورد که موافق و مخالف
 از درك اسرار آن عاجز شدند و انوار آنرا ظاهر و آنچه که بر
 غیر او پوشیده بود از قرار دادن اعداد در اشکال آشکار ساخت
 و وضع اشکال فرمود و بدلیل واضح و روشن مبدأ اشکال و پدر
 و مادر آنها را ذکر نمود و حقیقت شکل مثلث و مربع را تا صد درصد
 بیان فرمود که مجالی برای تفصیل آن نیست و تصرف ایشان در
علم حروف معروف و در علم بسط و تکسیر نظیر نداشت .

و در علم جفر قواعدی قرار داد و قوانینی گذارد از کلیات
 علم و جزئیات آن و اصل آن و مبده آن و منتهای آن و حقیقت
 جفر و مبده اشتقاق آن و اصل تحقق آن از نبی و ولی است سلام-
 الله علیهما .

و در طب استاد فن بود و در این علم استخراجات و استنباطاتی
 داشت که اهل فن از آن عاجز بودند و از مسائل علمی علم طب
 مطالبی ابراز کرد که در کتب آنها عنوانی هم از آن نبود و آن
علم ضم و استنتاج بود و در این علم مطالب عجیب و غریبی
 *۲- ما هستیم علما و شیعه ما متعلمون هستند .

۱- هیچ کس نیست که ما را دوست بدارد و زیاد دوست بدارد
 و در معرفت ما خالص باشد و از مسئله ای سؤال شود مگر اینکه
 ما جواب آن مسئله را باو القا می کنیم .

اظهار فرمود .

و در علم تفسیر آن جناب اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه از مدلولات اخبار و واضحات آثار مطالبی بیان فرمود که مفسرین ذکر نموده بودند و جز قلیلی کسی بر آنها مطلع نشده بود و جهات تفسیر را از تفسیر ظاهر و ظاهر ظاهر و باطن ، و باطن باطن و تأویل ، و تأویل تأویل و باطن تأویل ذکر نمود و فرق بین این تفصیل و وجوه و شرایط و آداب و سایر احوال آنها و کیفیت اجرای آنها را بیان فرمود .

و در علم حدیث سید محدثین و سند محققین بود .
 و اما در علم درایت خود علمدار این علم و روشن کننده تاریکیهای آن و جواب دهنده شکوک و شبهاتی بود که بر آن وارد میشد و امام در علم رجال بیشتر از همه ممارسین تتبع داشت و حفظ جنابش نسبت به رجال از همه بیشتر بود و در هر يك از رجال روایات جمیع اقوال را در مورد او از مدح و قدح و تحقیق حق و ترجیح قول صحیح حفظ داشت و در حفظ رجال از عجایب زمان بود .
 و در علم اصول خود اصلاح کننده قواعد و مقنن قوانین و عالم بهمه مسائل و مطلع بر اختلافات واقعه در آن بود و مطالب و فوائد آنرا بیان و کیفیت استنباط از آنرا شرح فرمود .

و در علم فقه اعلم فقها و مجتهدین و صاحب قوه قدسیه و ملکه الهیه بود ، بر همه اقوال و فتاوی مطلع و چیزی از مسائل و حالات

از ذهن مبارکش بدور نبود ، فتاوی علما را بیشتر از همه آنها حفظ داشت و اطلاعات بر اجتماعات از مرکب و محقق و مشهوری و محصل خاص و عام از همه فقها بیشتر بود و در تمام سالها و ماههایی که در خدمت ایشان بودم ندیدم در مسئله ای از مسائل که از آن جناب سؤال می شد محتاج به مراجعه و نظر باشد بلکه همواره بجمیع ادله و شقوق مسأله و اختلاف علما در آن مطلع بود . و این از عجایب کرامات او است اعلی الله مقامه ، ان اقرینه فعلی اجرامی و انا بریء مما تجرمون .

و در علم کلام و حکمت نظری و عملی به انواع آنها چه در اصول و چه در فروع همه معترف و یک زبان بودند که کس برایشان سبقت نگرفته بلکه بعد از این هم کسی به آن جناب ملحق نخواهد شد .

و همین طور بود در سایر علوم از علم ذلالت و باطنی و حقیقی و مجازی و اصولی و فروعی خاصه در علم تاریخ و سیر و شناخت قرون گذشته و امتهای ناجیه و هالکه و آنچه که از عجایب و غرایب امور و حوادث روزگار در عالم واقع شده بود و همچنین عجایب مخلوقات و غرائب مصنوعات و حوادث لیل و نهار و همچنین شناختن علم آسمان و عالم از ارتباط موجودات آسمانی و امتزاج سفلیات بواسطه آثار اشعه علویات و حدوث آثار غریبه از آنها که آن مبدأ علم طلسمات

است و شناختن طبیعت موجودات پائین و مزاج طبیعیات و معرفت تقارن حرکات از سریع و بطیء و معتدل و نسبت آنها به حروف صفات که علوم از به سیمیا و لیمیا و همیمیا و ریمیا از آنها منشعب شده و شناختن علم تجوید قرآن و ترتیل در قرائت از حفظ و قوف و اداء حروف و استقامت در اداء بهنگام قرائت یعنی معرفت امور سی گانه ای که نصف آنها از محسنات قرائت و نصف دیگر بر خلاف آنست و معرفت حروف و صفات آنها و قرانات و نسبت هر حرفی بتمام حروف و آن جناب بحقیقت در این علم تسلط کامل و ید طولائی داشت بدان حد که آن عده از قراء که می دیدیم معترف بودند که از رسیدن به ده يك علم او در قرائت و معرفت علم نوشتن قرآن و رسم الخط در کتابت عاجزند چرا که بعض کلمات صور خاصی دارند که تحت قاعده رسم الخط متداول نمی افتند .
و در سایر علوم مثل علم تطبیق و علم کتاب تکوینی و کتاب تدوینی و کتاب تشریعی و شرع وجودی و وجود شرعی و در علم میزان ، سنجیدن علوم به مشاعر و سنجیدن مشاعر به میزان قویم و ترازوی مستقیم و علم احوال کلام و آنچه که اقتضایمیکند از قراناتی که حامل قضا و قدر خدا است بانواع مشیتها در همه اینها سرآمد علمای زمان بود . و همچنین دیگر علوم می که بعض آنها را ذکر نکردم و بعضی را ذکر نمودم و چه بسیار علوم می از آن جناب که بر من پوشیده مانده .
و از عجایبی که عجبش هرگز منقضى نمی شود و غرائبی که

تمام شدنی نیست و منقطع نمی شود اینکه آن جناب اعلی الله مقامه و اشاد شأنه و رفع فی الدارین اعلامه همه این احوال و علوم را از کتاب و سنت استخراج می نمود و بر آنها بدلیل حکمت و مجال و موعظه حسنه استدلال می فرمود و برای هر يك از فنون مختلفه آیه ای از محکمات کتاب و حدیثی از محکمات احادیث و دلیل عقلی از عقل مستنبره نور شرع و مثالی از عالم از ادله مرئیه و مثل هائی که زده شده است می آورد بمصدق قول خدای تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق الآیه «۱» و قول خداوند و یضرب الله الامثال للناس و ما یعقلها الا العالمون «۲» و قول خدای تعالی و لقد صرفنا فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفوراً «۳» و این امر بسیار مشکل و دور از دسترسی است که هیچ کس به آن نایل نمی شود جز آنکه مورد عنایت خاصه خداوند و تسدید ظاهری از محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شود .

۱ - بزودی نشان خواهیم داد به ایشان آیات خود را در آفاق و در انفس ایشان تا اینکه بر آنها آشکار شود که او است حق
۲ - می زند خداوند مثلها را برای مردم و نمی فهمند آنها را مگر دانایان .

۳ - و هر آینه برشمریم در این قرآن از هر مثلی پس بیشتر مردم کفران کردند .

و اگر از آنچه ذکر کردیم چیزی را نپذیرفتی این تو و این کتب ایشان ، نوشته‌های ایشان دلالت بر ایشان می‌کند و نمونه‌ای از بقایای بعض آثار آن جناب محسوب است آن آثارنا تدل علینا پس چون علما و ادبای یزد بر این فاضل بزرگ و عالم کامل نظر کردند و پرهیزگاری آن جناب و عدم مزاحمت و منازعت وی را دیدند و دریافتند که اومردی با وقار دائم التذکر و شاکر و خوش خلق طیب الاصل و جامع علم و عمل و صاحب فضل بسیار است علماء و عرفاء و ادباء و فصحاء و شعرا و حتی اصحاب صنایع به برتری و فضل وی اذعان کردند چرا که جنابش به جمیع صنایع عالم بود و مثل خیاطی و نساجی و نجاری و ساختن آلات فلزی از آهن و روی و طلا و نقره و استعمال فلزات چکش خور و غیر چکش خور و معادن جامد و مایع را بخوبی دانا بود و نمیدانم که چه بگویم و کدام صفتش را توصیف کنم و کدام کمالش را ذکر نمایم در حالتی که نور او مخفی نیست و فضل او قابل شمردن نمی‌باشد خوب گفته است شاعر :

لو جئته لرأیت الناس فی رجل

والدهر فی ساعة والارض فی دار» ۱

و این بنده در سفر و حضر ملازم آن بزرگوار بودم و هر روز

۱ - اگر نزد او بیائی همه مردم را در یک مرد خواهی دید و دهر را در یک ساعت و زمین را در خانه‌ای (اطاقی) خواهی یافت.

اعتقاد در مورد ایشان تجدید و اعتماد و وثوق من نسبت بآن بزرگوار بواسطه آنچه که از آیات بینات و دلائل واضح ظاهر و حجت‌های بالغه‌ای که عقل‌ها در آن حیران است و شک نداریم که آن از نزد پروردگار و به تسدید ائمه اطیاب سلام الله علیهم فی المبدء و المآب است بیشتر می‌شد .

و شهر یزد چون در این وقت مجمع علما و معدن فضلاء عاملین و مرجع ناس بود مثل فاضل کامل و مجتهد واصل و مرجع و پیشوای اهل بلد ملا اسمعیل عقدائی که حکمش نافذ و امرش مجری و حدود شرعیه را از قتل و قطع و تنبیه و امثال آن جاری می‌نمود و صاحب فهم روشن و شجاعت در امور بود بدانسان که کسی نمی‌توانست با او منازعه و امر او را سست نماید . و دیگر عالم فاضل کامل واصل جامع منقول و معقول مطلع بر فروع و اصول صاحب تحقیق و تدقیق جناب حاج رجبعلی که دانشمندی کامل و صاحب علوم و فنون و در غالب مسائل مرجع بود . و دیگر فاضل محقق میرزا علیرضا که فاضلی ادیب و بصیر عالم بفنون خاصه علم لغت و سایر علوم ادبی بود . و دیگر سید جلیل عالم و مجتهد سید حیدر و دیگر حکیم متقن ملا محمد مهدی و دیگر عالم جلیل و سید نجیب نبیل میرزا سلیمان و دیگر عالم کامل میرزا محمد علی مدرس و غیر ایشان از علما و فحول از اهل منقول و معقول و سایر طلبه که در آن دیار مجاور و مشغول

بودند مثل جناب آخوند ملاحسین یزدی و ملاحسین کرمانی و ملا ابوالقاسم و امثال ایشان که همه مطیع و منقاد آن جناب بوده بفضل کثیر و علم وافر ایشان اعتراف داشتند و هیچ دو نفری در شأن آن جناب از علم و عمل اختلاف ننموده و در هر امری که اقتضای مقدم داشتن یکی از علما را داشت ایشان را بر خود مقدم می‌داشتند مثلاً در نماز جمعه و اعیاد و جماعات و نماز بر میت وقتی که همه حاضر بودند ایشان را مقدم می‌داشتند و قول آن جناب مقدم و در اختلاف میان آنها حکم و فرمایش آن جناب محکم بود.

پس آوازه‌اش بلند و امرش منتشر گردید و صیت فضلش در شهرها پیچید تا اینکه فتحعلیشاه تغمده الله برحمته از این قضیه با خبر گشت و بواسطه آنچه که از علم وافر و فضل واسع ایشان شنیده بود مشتاق ملاقات و زیارت آن جناب گردید پس خواهش خود را بوالی یزد نوشت که با احترام و اکرام ایشان را بنزد او بفرستد پس چون خواهش سلطان به عرض ایشان رسید از قبول خود داری فرمود و از رفتن به پایتخت امتناع ورزید و چون سلطان از امتناع ایشان با خبر گشت مجدداً خواهش کرد و مکرراً از عمالش خواست که اصرار ورزند و آنها با خضوع تمام خدمت آن جناب رسیدند و بعرض رساندند که اگر تشریف نبرید ما از باز خواست سلطان می‌ترسیم پس وقتی که این را شنید خواهش

ایشان را قبول فرمود و عازم رفتن شد و جناب عالم فاضل میرزا علیرضا را هم در خدمت ایشان روانه کردند که مصاحب و عهده دار خدمت آن جناب بود تا اینکه بدار السلطنه طهران رسیده و با سلطان ملاقات نمودند و شاه ایشان را با نهایت اعزاز و احترام پذیرفت و محل و مرتبه آن جناب را تشخیص داده و بآن طور که در خور مقام و منزلت ایشان بود سلوک نمود و همه علماء کاملین و طلبه مشتغلین با کمال احترام بحضور ایشان رسیدند و هیچ دو نفری در مورد آن بزرگوار اختلاف ننمودند و هرگز طعن و ایرادی بر جنابش وارد نگشت پس فتحعلیشاه از ایشان خواهش کرد که نزد او اقامت کنند و اهل و عیالشان را از بصره بایران بیاورند و در طهران مقیم باشند و آن جناب اعلی الله مقامه یکی از دو شق موضوع را قبول فرمود و آن انتقال بایران بود و سکونت در طهران را قبول نکرده چنین اظهار فرمود که :

اما سکونت در محلی که شما در آن باشید میسر نیست چرا که من هرگاه با شما در يك محل ساکن باشم کدامیک از این دو حالت را با من سلوک خواهید کرد؟ آیامی خواهید که من نزد شما ذلیل باشم یا عزیز؟ اما ذلت که مقام شما اقتضا ندارد که با من آنطور رفتار کنید و اما عزت که هرگز حاصل نمیشود چرا که سلطان مرجع امور رعیت است و بقای سلطنت جز به گرفتن و دادن و قتل و قطع و اخذ و عطا میسر نمی شود و وقتی که مردم دیدند که

شما بمن توجه دارید و از من حرف می‌شنوید در حوائج و مقاصدشان به من رجوع می‌کنند اگر اجابت نکنم که پیش ایشان مبعوض میشوم و اگر اجابت کنم و خواسته آنها را بشما بگویم پس از دو حال خارج نیست یا اینکه از من قبول می‌کنید و هر چه می‌خواهند می‌دهید یا نمی‌کنید؟ اما شق اول که گمان نمی‌کنم آنطور عمل کنید چرا که فکر می‌کنید امر سلطنت مختل و نظم مملکت فاسد می‌شود و در اینصورت من ذلیل خواهم بود پس برای هر دوی ما بهترین است که من ساکن شهری باشم که از شما دور باشد و همه شهرها بلاد شما هستند و هر کجا که باشم نزد شمایم .

پس شاه را قول ایشان خوش آمد و اختیار مسکن را بایشان داد و آن جناب یزد را مسکن قرار داده و بآن شهر مراجعت نمودند و شاه کسی را روانه بصره کرد که خانواده ایشان را با احترام و احتشام بیاورد و خلاصه آنکه جنابش مدت مدیدی بیشتر از پنج سال به بهترین وضع و با خاطر آسوده در یزد اقامت نموده مشغول به تدریس و نشر علوم و اظهار غرائب رسوم بود، و چون بعض مطالبی که آن بزرگوار اظهار فرمود در نزد مردم معروف نبود مردم آن مطالب را غریب می‌شمردند پس آن جناب اعلی الله مقامه کسی را امر فرمود که بالای منبر رود و خطبه بخواند و بگوید که ای مردم بدرستیکه برای علم ظاهری است و باطنی و این هر دو بروفق هم و با یکدیگر مطابقند و مختلف

نیستند و هیچ يك از ظاهر و باطن و صورت و حقیقت یکدیگر را
 نقض نمی کنند و مولای ما حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی
 که قومی ایمان آوردند بظاهر و بیاطن کفر ورزیدند پس ایمانشان
 نفعی بآنها نمی داد و جماعتی بیاطن ایمان آوردند و بظاهر کافر شدند
 پس ایمانشان نفعی بآنها نمیداد و ایمان ظاهری بدون باطن نمی شود
 ای مردم بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل ظاهر را بهمان
 ظاهری که از اسلام داشتند تقریر فرمود بآنها خیانت نفرمود و مکر روا
 نداشت و هیچ گاه آنها را بر باطل تقریر نفرمود حاشا و حاشا که هرگز
 چنین نبود پس آنچه از اقوال و افعال و اعتقادات که اهل ظاهر
 بر آن اتفاق دارند مطالب حقه ای است که شکی در آن نیست
 و عیبی عارض آن نمی شود و آنچه که از اسرار باطنیه است و
 موافق ظاهر و مطابق آن بدون تفاوت و تناقض پس آن نیز حقی
 است که شك و ریبی در آن نیست و اما آنچه از باطن که مخالف
 ظاهر باشد و آنرا نقض کند پس یکی مثبت و دیگری منفی باشد
 پس این باطل است و اعراض از آن واجب و گوش دادن بآن
 جایز نیست چرا که آن مخالف واقع است و این کار نوعی تکذیب
 بر خدا و رسول است .

خلاصه اینکه آنچه از باطن و ظاهر بمن نسبت می دهند اگر
 با ظاهر اعتقادات فرقه محقه موافق است آن قول من است و من
 گوینده آن قولم و آنچه که مخالف ظاهر اعتقادات فرقه محقه

است من نگفتم و اعتقاد من چنان نیست و بیزاری میجویم بسوی خدا از آن قول و اعتقاد همان طور که خدا و رسول از آن بری هستند ، ای مردم اختلاف نکنید که هلاک شوید و با یکدیگر مخالفت نکنید که نزاع کنید و سست شوید و غلبه و قوت شما برود و صبر کنید و هراینه خدا با صابرین است .

پس خطیب از منبر فرود آمد در حالتی که قلبها ساکت شده بود و حواس مجتمع و مسأله روشن و حق واضح و وسوسه های شیطان بر ایشان آشکار شده بود پس اعتقادشان را بر این پایه گذاردند و بر این منوال بود امر آن بزرگوار و شهرتش همواره در ازدیاد و محبتش در دلها می نشست ،

و سه مرتبه برای آستان بوسی حضرت ثامن الائمه به مشهد مقدس مشرف شد و علمای آن شهر که همه از فحول و مراجع بزرگ در اصول و فروع بودند و بواسطه شهرت و مقام بلند آنها حاجت به ذکر اشخاص آنها نیست مثل جناب میرزا هدایه الله و میرزا داود و میرزا عبدالجواد که هر سه برادر بودند و از مقدمین و اعظم علماء و دایی آنها آقا ابو محمد که وی نیز از مقدمین و بزرگان علماء بود و سید جلیل و بزرگوار عالم فاضل زاهد عابد جناب میرزا معصوم و غیر آنها از عیون علماء برگرد ایشان جمع شده آن جناب را مقدم داشتند و تعظیم و تکریم و عزت و احترام می نمودند و همگی به فضل و علم و افر او معترف بودند

و همچنین دیگر علماء از طلبه و محصلین که مجاور آن مشهد مقدس و محل اقدس بودند دیده نشد که هر گز رفتاری منافی احترام و بزرگداشت آن جناب بنمایند .

ر چون آن جناب به یزد مراجعت فرمود به قصد اجابت دعوت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در رؤیا به خدمت آن حضرت مشرف شده بود عزم توجه به عراق نمود و روزی که با اهل و عیال خود از دار العباد یزد حرکت می فرمود برای اهالی روز شومی شد که همه مکدر و محزون شدند و به هر چاره و تدبیر قصد کردند که از خروج ایشان جلوگیری نمایند تا بلکه آن بزرگوار نزد آنها بماند چرا که برکت آنها در او بود و دوام شوکتشان بسته به او لکن چاره ها و تدابیر ایشان فایده نداد و آن جناب در بین گریه و زاری و حزن مردم در حالی که هیچ کس از این قضیه خوشحال و راضی نبود آن دیار را ترک فرمود ، تا اینکه وارد اصفهان گردید و من هم در خدمت آن بزرگوار بودم و در آنجا اعیان و علماء و حکام به بهترین وجهی با تعظیم و تکریم و احترام ایشان را پذیرفتند و هیچ کس نبود که بر ایشان عیب جوئی کند یا سخن ناروایی بگوید .

و شهر اصفهان در آن روز هم مثل این اوقات مرکز ایران و مجمع علماء بزرگ و معدن فضلاء معقول و منقول بود و در آن روزها باغ علم در آن سر سبز و بازار فضل و معرفت گرم بود

و بسیاری از بزرگان علماء از فقها و حکما در آن جا مقیم بودند که زبان از وصف آنها قاصر و خاطر از تحمل درك معالم فضل آنها عاجز است مثل جناب سید اجل و سند انبل حجة الاسلام و مرجع اصاغر و اکابر جناب سید محمد باقر و عالم فاضل کامل عامل علامه دهر و وحید عصر ذوالفهم العالی المستقیم والمولی الولی الحمیم حاج محمد ابرهیم ملقب به کرباسی و عالم عامل فاضل کامل پارسای پرهیزگار شیخ محمد تقی و عالم متقن و فاضل مؤتمن مقتدای علماء اطیاب جناب میرزا باقر نواب و حکیم عظیم و عالم حمیم صاحب فهم راسخ و فضل شامخ العلی الولی ملا علی النوری و عالم کامل ملامحمد علی نوری و فاضل جلیل ملامحمد اسمعیل ملقب به واحد العین و عالم بزرگ جناب ملا علی اکبر و مولای اولی صاحب ریاست کبری آقا میر محمد حسین سلطان العلماء و غیر آنها از علمای عظام و فضلاء بزرگ که در هر امری از نقض و ابرام مرجع بودند و همه آن بزرگان با این شیخ جلیل و صاحب اصل اصیل به بهتر و جهی سلوک و رفتار نمودند و همواره مراعی ادب و احترام آن بزرگوار بوده در هر مطلبی تسلیم قول و اعتقاد ایشان بودند رسائل و کتب ایشان را استنساخ و فضائل و مناقب جنابش را منتشر می کردند هر يك از ایشان در هر مجلس زبان به مدح او میگشود .

و کتب آن بزرگوار در نزد آنها مشهور گشت خاصه شرح

زیارت جامعه و دیگر رسائل و اجوبه مسائل که هر گز در آنها خللی نیافتند و بر لغزشی آگاه نشدند با اینکه جنابش اعلی الله مقامه با حکمای اشراقیین و رواقیین و مشائیین در بسیاری مسائل مخالفت فرمود و بر بطلان و برانداختن بنیان آن فرقه ها اصرار میورزید و در حالیکه تمامی حکمای آنروز اصفهان حمله همین مطالب و مروج همین مسائل بودند و مع ذلك کله هیچ کس جرأت و جسارت آن را که بر کلمه ای از کلمات یا مطلبی از مطالب ایشان عیب بگیرد نداشت و منتهی مطلبی که اظهار می داشتند این بود که مطلب واحد و زبان متفاوت است و شك نداشتند که اعتقادات مولای ما اعلی - الله مقامه حق است و ادعای آنها این بود که این همان است که حکما گفته اند .

و بالجمله همه اقرار و تصدیق به ایشان داشتند و بفضل او معترف و هیچ يك انکار و عیب جوئی نمی کرد و در قلب کسی شکی در مورد آن جناب وارد نمی شد کما اینکه از جناب مولی العلی ملا علی النوری سؤال شد که نسبت مقام آقا محمد بید آبادی با مقام ایشان چگونه است و آن مرحوم جواب گفته بود که تمیز بین آن دو در صورتی میسر است که ممیز به مقام آن دو رسیده باشد و من از هر دوی آنها پائین تر و در فضل و علم به مرتبه آنها نرسیده ام با این حال چگونه میتوانم ترجیحی بین آنها بدهم .

باری آن بزرگوار چهل روز نزد این علماء در اصفهان اقامت

فرمود و همواره وی را محترم و گرامی می‌داشتند و هیچ يك مقام او را در علم و فضل انکار ننمودند تا اینکه آن شهر را ترك فرمود در حالتی که مردم آن سامان راضی به خروج ایشان نبوده و از مفارقت جنابش متأسف و آرزومند جوارش بودند لکن هیچ يك بواسطه اطلاع بر امر رؤیای آن جناب و وجوه مستقبل از طرف شاهزاده «۱» قادر بر تکلیف به اقامت و اصرار بر فسخ عزیمت ایشان نبود ماکلما یتمنی المرء یدرکه .

بالجمله آن جناب از اصفهان حرکت کردند تا اینکه به کرمانشاه رسیدند و بهنگام ورود شاهزاده معظم درحالی که جماعت بسیاری همراه او بودند درموکب خود از آن جناب استقبال و شیخ جلیل و همراهان ایشان را با عزت و احترام تمام وارد شهر نمود و در آنجا همه علما و حکام و اعیان و سرشناسان استقبال کردند تا اینکه آن جناب وارد شهر شده در آنجا قرار گرفت پس از آن شاهزاده بر اقامت ایشان در آن شهر اصرار ورزید لکن چون آن جناب مأمور تشرف به عتبات ائمه اطیاب بود اجابت دعوت را موکول به مراجعت از زیارت مشاهد مشرفه نمود پس وی لوازم سفرایشان را فراهم آورده و آن شیخ بزرگوار بجهت عتبه بوسی به آن مشاهد عالیّه مشرف شد .

و بعد از زیارت مجدداً به کرمانشاه مراجعت فرمود و این مرتبه

هم بطرز بسیار شایسته مورد استقبال اهالی واقع و در آن شهر مستقر گردید و مدت مدید و سنوات عدیده‌ای در بین علماء آن شهر اقامت فرمود و همه آن علماء بر فضل و جلال و علو مقام و نبالت و زهد و پرهیزکاری و تقوی و اعراض از دنیا و توجه به اسباب تقرب و نزدیکی بخدا که در آن بزرگوار آشکار بود اتفاق داشتند و همه این علمای اعلام و فضلاء کرام فخام آنانکه در فضل و علم و ریاست و جاه و منزلت و حسن عقیدت اربعه متناسبه بودند یعنی جناب عالم جلیل انور ازهر آقا محمد - جعفر و عالم کامل ممجد مؤید جناب آقا احمد و عالم جلیل نبیل آقا محمد اسمعیل و عالم کامل و فاضل فاضل المؤید بلطف الله الودود جناب آقا محمود که همه اولاد عالم علم المولی الاولی الولی آقا محمد علی ابن استاد الكل و دیگر آقا محمد باقر بهبهانی تغمده الله برحمته و اسکنه بحبوحه جنته که در جزئی و کلی مرجع عام بود و صاحب مزایا و مفاخر و غیر ایشان از علماء بزرگ آن شهر و طلبه و محصلین به بهترین وجه با آن جناب سلوک و ایشان را نزد خود در شریف ترین مراتب جایگزین نمودند و پیوسته نزد ایشان عزیز و محترم بود و کسی طعن و عیب جوئی بر آن بزرگوار نداشت .

و جنابش در مدت اقامت در کرمانشاه چندین مرتبه به زیارت عتبات عالیات مشرف و در هر مرتبه علماء و فضلاء برگرد او جمع

می‌شدند مثل سید السند الجلیل والمولی‌الاولی النبیل العارف بمعارف التنزیل مجتهد مطلق در نزد مخالف و موافق المؤید بلطف الله الخفی والجلی سیدنا میرسید علی طباطبائی و دیگر سید اوحد مؤید ممجد سید علی محمد و شیخ بزرگوار مؤتمن و عالم متقن شیخ حسن ابن شیخ محمد علی سلطان و شیخ افخر و عالم اطهر شیخ خلف ابن عسکر که در کربلا مجاور حضرت سید الشهداء علیه السلام بودند .

و دیگر شیوخ و علمای بزرگ اولاد شیخ اجل ومولای اکمل جناب شیخ جعفر و عالم بزرگ و مبری از عیب مجمع فخر و شرف شیخ حسین نجف و شیخ جلیل و عالم نبیل حسن الاحوال جناب شیخ خضر شلال و سید اطهر و نور ازهر و بدر انور جامع فضل جلیل و حائز مراتب علم و عمل عارف به کتاب تکوینی و تدوینی جناب سید باقر قزوینی و غیر ایشان از علماء اطهار و فضلاء اخیار که ساکن نجف اشرف علی مشرفها آلاف التحية والشرف بودند .

و دیگر سادات اطهار و فضلاء اخیار مثل سید انور سید رضا - شبر و سید و عالم بزرگوار صاحب تصانیف مشهوره و مؤلفات معروفه السید الاواه سید عبدالله شبر و سید و عالم فاضل مولای ولی سید لطف علی و سادات اعلام و فضلالی کرام و نجبای فخام مثل سید متقن سید حسن و سید مسدد سید محمد دو فرزند

سید جلیل بزرگوار سید محسن و سید عسالم سید هاشم ابن سید راضی و شیخ اجل و مولای انبل و عالم افضل المولی الاواه شیخ اسدالله و سایر علمائی که در جوار امام کاظم علیه السلام ساکن بودند .

و هر گاه که شیخ مرحوم اعلی الله مقامه بیکی از عتبات مشرف می شدند این علمای اعلام و فضلالی کرام تعظیم و تکریم و تمجید می کردند و ایشان را به بهترین وجه گرامی می داشتند خاصه سید اول میر سید علی رحمه الله که در تعظیم و تکریم آن بزرگوار مبالغه می نمود و وی را عالم ربانی مینامید و در تبحر شیخ مرحوم در علوم و معرفت ایشان به جوامع رسوم متحیر بود و میگفت شکی نیست که اینها از تأیید خداوند است .

و آن بزرگوار اعلی الله مقامه در مدت اقامتش در مشهد حضرت سیدالشهداء در رواق مقدس در شرح رساله علمیه ملامحسن کاشانی درس می فرمود و علماء و طلاب و محصلین حاضر میشدند و همه زبانها در مدح ایشان متفق و در جلالت و بزرگی و اطلاع آن جناب از جمیع علوم و معرفت ایشان بحقایق اشیاء و اینکه آن بزرگوار در راه ائمه هدی «ص» قدم بر می دارد یک زبان بودند و هیچ يك کلام ناروائی در حق ایشان نمی گفت و احدی جسارت آنرا نداشت که کلمه ناپسندی بزبان آورد .

و روزی جزواتی چند از بعض رسائل آن جناب را نزد سید

مذکور (میرسید علی) تغمده الله برحمته برده از وی خواستند که مطالعه نموده و ببیند که مندرجات آن حق است یا باطل پس وی آنها را گرفت و دو روز نزد خود نگاه داشت و در روز سوم آنها را با خود آورد و در حالیکه دستها را رو بآسمان نگاه داشته بود خدا و رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و فاطمه زهرا صلوات الله علیها و باقی ائمه را یکی بعد از دیگری باسم به شهادت می طلبید و بحق آنها قسم می خورد که او چیزی از مطالب عالیه و مقاصد سنیه مندرج در این جزوات درک نمی کند و می گفت که ادراک اینها شأن من نیست و این مطالب فن من نمی باشد و من جز مطالب اصولیه و فقهیه چیزی نمی دانم و خوض در این دریاهاى ژرف که کشتیهای بسیار در آن غرق شده در قوه من نیست .

و در یکی از دفعات که آن جناب به زیارت ائمه عراق علیهم السلام مشرف شده بود با عالم بزرگ همام و حبر ق مقام فخر المحققین و قدوة المجتهدین مولی الافاخم میرزا ابوالقاسم قمی ملاقات نمود و مورد کمال احترام و اعظام وی واقع شد و عالم مذکور چون بعض رسائل فقهیه آن جناب را مشاهده کرد بفضل واسع جنابش معترف گردید . و همچنین با شیخ جلیل و عالم نبیل و فاضل فاضل و اصل البصیر بمرایا الامور جناب شیخ حسن ابن مرحوم شیخ حسین آل عصفور و فقه الله لمراضیه ملاقات فرمود و جناب شیخ

حسن ایده الله و ابقاد از آن زمان تا بحال همواره فضل و بزرگی آن جناب زبانزد او بوده و هست .

و چنین بود طرز سلوک این علمای اعلام با آن جناب اشاد الله شأنه و انار برهانه و شنیده نشد که یکی از این فحول که اسماء بعض آنها را ذکر نمودیم و بسیاری دیگر که نام آنها مذکور نیامد عیسی بر آن جناب بگیرند یا اینکه در مورد آن بزرگوار شك و ریبی بدیشان راه یابد و اثبات نقضی بر ایشان بکنند یا سخن ناروائی در حق وی بگویند و این معنی بر همه واضح و روشن است و دوست و دشمن و موافق و مخالف شهادت بر آن دارند و کسی که انکار آن را بکند منکر آفتاب در وسط آسمان شده و انکار بدیهی را نموده و رد بر ضروری کرده است و سخنی آورده که همگان او را انکار خواهند کرد و اگر کسی تصدیق آن منکر را بنماید تصدیق کسی را نموده که آفتاب را در هنگام ظهر انکار کرده و گمان نمی کنم هیچ کس از عقلاء هر چه قدر هم در تعصب و دشمنی پیش رفته باشد گفته های ما را تصدیق نکرده و دعوی ما را انکار نماید .

و بهر تقدیر آنچه که ذکر شد حال علمائی بود که معاصر ما بودند و ما خود آنها و بستگی و حسن سلوک آنها را با آن بزرگوار علانیه دیده ایم و اینها علماء شیعه و سناد شریعت هستند و مرجع و معتمد خلق در مهمات و نقض و ابرام می باشند و آنها هستند

رؤسائی که مدار احکام از حلال و حرام بر آنها است .
و اما از علما و فضلاء بزرگی که ما ایشان را ندیدیم و ایشان
مولای جلیل و استاد نبیل ما را دیده و آن جناب را تعظیم و تمجید
نمودند و به فضل و حسن حال آن بزرگوار اقرار داشتند یکی
السید السناد و المولی العمد الذی علیه الاعتماد المولی الاولی
المهتدی السید مهدی الطباطبائی مشهور به بحر العلوم است که
منبع رسوم و واحد و فرید عصر خود بود که خداوند غریق
رحمتش فرماید و او را در جنتش جایگزین نماید و دیگر سید
جلیل و مولای نبیل فاضل تحریر و عالم ربانی میرزا مهدی
شهرستانی و شیخ اوحد و عالم فرد و درّ افخر جناب شیخ جعفر
نجفی و عالم محقق و فاضل مدقق عالم ربانی و فاضل صمدانی
الفرد الذی لیس له ثانی یگانه زمان و یکتای دوران خود محقق
مدقق البصیر بخفایا الامور شیخ حسین آل عصفور و این
بزرگواران و امناء کرام و فضلاء بزرگی که نقض و ابرام بر
عهده آنها است هر يك در عصر خود رئیس و بزرگ اقلیمی
بودند و اگر چه که ما آنها را ندیده ایم و به شرف ادراک خدمتشان
فائز نگشته ایم که سلوک آنها را با آن بزرگوار ببینیم و شهادت
عیان بدهیم و لکن نوشته های آنها را در اجازاتی که بخط خودشان
به آن بزرگوار داده اند دیده ایم و آن مکتوبات بر کمال اعتقاد
ایشان به مولای ما اعلی الله مقامه گواهی میدهد .

از جمله اجازة سید اجل اول بحر العلوم است که بدست
خود نوشته و عین خط وی را دیده‌ام و صورت آن این است
تا آنجا که فرمود :

و بعد فلما كان من حكمة الله البالغة و نعمه السابعة ان جعل
لحفظ دينه و احكامه علماء مستحفظين لشرایعه و احكامه صار
يتلقى الخلف عن السلف ما استحفظوا من علوم اهل الحكمة
و الشرف فبلغوا بذلك اعلى المراتب و نالوا به اتم المواهب
و كان ممن اخذ بالحظ الوافر الاسنى و فاز بالنصيب المتكاثر
الاهنى زبدة العلماء العاملين و نخبة العرفاء الكاملين الاخ
الاسعد الامجد الشيخ احمد بن الشيخ زين الدين الاحسائي زيد
فضله و مجده و اعلى فى طلب العلا جده و قد التمس منى ايدى
الله تعالى الى ان قال فسارعت الى اجابته و قابلت التماسه بانجاح
طلبته لما ظهر لى من ورعه و تقويته و نبلة و علاه فاجزت
له وفقه الله لسعادة الدارين و حباه بكلمة تقر به العين رواية
الكتب الاربعة « ۱ »

۱ - و بعد پس چون لازمه حکمت بالغه و نعمتهای وافر خداوند
این است که برای حفظ دین خود و احکام آن علماء حفظ کننده‌ای
قرار داده که شرایع و احکام را حفظ کنند و هر خلفی آنچه را
که از علوم اهل حکمت و شرف نگاه داشته بودند از سلف خود
فرا گیرد پس بدین واسطه به مراتب عالیہ و موهبتهای تامه نائل *

تا آخر کلام وی که بر اکرام و انعام آن بزرگوار افزوده باد و این اجازه نه مفصل است و نه مختصر بلکه چیزی بین آن دو است .

و دیگر اجازه سید سند مبرزاً مهدی شهرستانی است که صورت آن این است تا آنجا که میفرماید :

وبعد فيقول العبد الراجي عفو مولاه محمد مهدى الموسوى
الشهرستاني اصلاً والكر بلائى مسكناً بفضل ربه العميم بصره
الله عيوب نفسه وجعل يومه خيراً من امسه حيث ان الشيخ الجليل
والعمدة النبيل والمهذب الاصيل العالم الفاضل والباذل الكامل
المؤيد المسدد الشيخ احمد الاحسائي اطال الله بقاءه و اقام فى
معارض العز و ادام ارتقاء ممن رتع فى رياض العلوم و كرع
* آمدند و از جمله آنها که حظ و افراسنى و نصیب متکاتراهنی بردند
زیده علماء عاملین و نخبه عرفاء کاملین برادر اسعد امجد شیخ
احمد بن شیخ زین الدین احسائی زید فضله و مجده و اعلی فی
طلب العلی جده است و آن جناب ایده الله تعالی از من خواهش
نمود . . . تا اینکه فرمود پس در اجابت وی تعجیل کرده
انجام خواهش او را بواسطه آنچه از مراتب زهد و تقوی
و اصالت و علو در وی ظاهر بود پذیرفتم و بآن جناب وفقه الله
لسعادة الدارين و حباه بکلمتا تقر به العین اجازه دادم که از کتب
اربعه روایت نماید .

من حیاض زلال سلسبیل الاخبار النبویة قد استجازنی فیما صحت
لی روایتہ الی ان قال رحمہ اللہ ولما کان دام عزہ و علاہ اہلاً
لذلک فسارعت الی اجابتہ و انجاح طلبتہ ولما کان اسعاف مأمولہ
فرضاً لفضله وجودة فطنتہ «۱»

عرض میکنم و دیگر اجازه شیخ افخر شیخ جعفر است رحمہ
اللہ و صورت آن اینست تا آنجا کہ میفرماید :

اما بعد فان العالم العامل والفاضل الكامل زبدة العلماء العاملين

۱ - و بعد پس چنین گوید بنده امیدوار بہ عفو مولا ، محمد مهدی
موسوی شهرستانی اصلاً و کربلائی مسکناً کہ خداوند از فضل
عمیم خود چشم او را بہ عیوب نفسش روشن کند و امروزش را
بہتر از دیروزش قرار دہد از آنجا کہ شیخ الجلیل و عمدة النبیل
و المہذب الاصل العالم الفاضل والباذل الكامل المؤید المسدد
الشیخ احمد الاحسائی اطال اللہ بقاہ و اقام فی معارج العز و ادام
ارتقاہ . از جملہ کسانی است کہ از باغهای علوم خوشہ بر گرفته
و از چشمہ های زلال و بہشتی اخبار پیغمبر (ص) نوشیدہ است
از من اجازه خواست در آنچه کہ صحیح است برای من
روایت آن . تا اینکہ فرمود و چون آن جناب کہ عزتش دائم
و مرتبہ اش بلند باد اہل از برای این امر بود پس در اجابت
خواہش او تعجیل نمودم و چون اجابت مسؤل او بملاحظہ فضل
و حسن درایت وی واجب بود . تا آخر کلام او رضوان اللہ علیہ .

و قدوة الفضلاء الصالحين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور
 الشيخ زين الدين قد عرض على نبذة من اوراق تعرض فيها لشرح
 بعض كتاب تبصرة المتعلمين لآية الله في العالمين و رسالة
 صنفها في الرد على الجبريين مقويًا فيها رأى العدلين فرأيت
 تصنيفاً رشيقاً قد تضمن تحقيقاً و تدقيقاً قد دل على علو
 مقام مصنفه و جلالة شأن مؤلفه فلزماني ان اجيزه «۱»

و ديگر اجازه شيخ اجل الشيخ حسين آل عصفور بحراني
 است كه صورت آن اجازه اين است :

و بعد فيقول فقير الله المجازي حسين ابن محمد بن احمد بن ابراهيم
 البحراني الدرازي الى ان قال التمس مني من له القدم الراسخ
 في علوم آل بيت محمد الاعلام و من كان حريصاً على التعلق

۱ - اما بعد جناب عالم عامل و فاضل كامل زبدة العلماء العاملين و قدوة
 الفضلاء الصالحين شيخ احمد نجل مرحوم مبرور شيخ زين الدين
 اوراقى كه قسمتي از كتاب تبصرة المتعلمين تأليف آية الله في-
 العالمين (علامه حلي) را در آن شرح نموده - بود و همچنين
 رساله‌اي را كه در رد بر جبريين و تقويت رأى قائلين به عدل تصنيف
 نموده بود به من عرضه داشت پس آنرا تصنيفي رسا يافتم كه
 متضمن تحقيق و تدقيق بود و حكايست از علو مقام مصنف و جلالت
 شأن مؤلف آن مي نمود پس بر من لازم شد كه باو اجازه دهم . . .
 تا آخر كلام او .

بأذیال آثارهم علیهم الصلوة و السلام ان اكتب له اجازة و جيزة السی ان قال و هو العالم الامجد ذوالمقام الانجد الشيخ احمد بن زین الدین الاحسائی ذلل الله له شوامس المعانی و شید به قصور تلك المبانی و هو فی الحقيقة حقیق بان یجیز و لا یجاز لعرفته فی العلوم الالهیة علی الحقيقة لاالمجاز ولسو که طریق اهل السلوك و اوضح المجاز لکن اجابته مما اوجبتہ الاخوة الالهیة الحقیقیة المشتملة علی الاخلاص و الانجاز و کان فی ارتکابها حفظاً لهذا الدین و کمال الاحراز فاستخرت الله سبحانه و سألتہ الخیرة فیما اذن و اجاز و ان یجعله ممن بالمعلی و الرقیب من قداح عنایتہ قد فاز و حاز فاجزت له «۱»

۱ - و بعد پس چنین گوید محتاج به خدای پاداش دهنده حسین بن محمد بن احمد بن ابرهیم البحرانی الدرازی تا اینکه میفرماید از من خواهش نمود کسی که در علوم آل بیت محمد که بزرگانند صاحب قدم راسخ و بر پیوستن به ذیل آثار ایشان علیهم الصلوة و السلام حریص بود که برای او اجازه مختصری بنویسم تا اینکه میفرماید و او عالم امجد صاحب مقام بلند انجد شیخ احمد بن زین الدین احسائی است که خداوند گره مشکلات معانی را بر او بگشاید و بواسطه وی قصرهای این مبانی را پای بر جا سازد و او در حقیقت سزاوار آن است که اجازه دهد نه اینکه اجازه داده شود بجهت معرفتی که از علوم الهیه بر وجه حقیقت نه مجاز دارد*

وما قبل از این گفته سید طیب طاهر مولی‌العلی میر سید علی را در باره شیخ مرحوم (اع) ذکر کردیم و کیفیت سلوک او را با آن جناب نقل نمودیم لکن در اینجا من به اجازه‌ای بر خوردم که به شیخ مرحوم (اع) داده و دوست داشتم که آنرا نیز در اینجا بیاورم و صورت آن اجازه این است . . تا اینکه میفرماید

وبعد فيقول العبد الخاطي ابن محمد علي ، علي الطبا طبائي
اوتي كتابه بيميناه وجعل عقباه خيراً من دنياه ان من اغلاط
الزمان وحسنات الدهر الخوان اجتماعي بالاخ الروحاني
والخل الصمداني العالم العامل والفاضل الكامل ذي الفهم
الصائب والذهن الثاقب الراقى اعلى درجات الورع والتقوى
و العلم واليقين مولانا الشيخ احمد بن المرحوم الشيخ

* و بواسطه اینکه سالك طريق اهل سلوك و پوينده روشن ترين رهگذرها است . لکن اجابت آن جناب از اموری بود که اخوت الهیه حقیقه که مشتمل بر اخلاص و انجام است آنرا ایجاب می نمود و چنین یافتیم که این عمل حفظی برای دین است بلکه کمال احراز در این است پس از خدای سبحانه در آنچه که اذن و اجازه می‌دهم استخاره نمودم و از او خواستم که وی را به نعمتهای کامل متنعم فرموده به عنایات خود فائز و حائز فرماید پس باو اجازه دادم . تا آخر کلام شیخ تغمده الله برحمته و اسکنه بحبوحه جنته .

زین الدین الاحسائی دام ظلّه العالی فستلنی بل امرنی
الی آخر ما قال اعلی الله مقامه «۱»

و این بود کلمات و اجازات آنها و آن جناب (اع) اجازات بسیاری
از علمای متعدد داشتند که ذکر آنها به طول می انجامید و بکلمات
این افاضل عظام و اکابر فخام که رؤسای اسلام هستند اکتفا کردم .
پس از این مقدمه برای شما معلوم شد که جمیع علمای اسلام
در همه اقطار معروفه و بلاد مشهوره ما مثل بحرین و قطیف و احساء
و مشاهد مشرفه مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد دو امام
همام کاظمین علیهما السلام و دیگر شهرهای عراق چون بصره
و حله و بغداد و جزایر و فلاحیه و عراق عجم مثل کرمانشاهان
و همدان و بروجرد و طهران و قم و اصفهان و شیراز و کاشان
و شهرهای خراسان مثل طوس ، نیشابور و سبزوار و طبرستان و تون
۱ - و بعد چنین گوید بنده خاطی ابن محمد علی علی الطباطبائی
اوتی کتابه بیمنه و جعل عقباه خیراً من دنیا که از غلط اندازی های
دوران و حسنات چرخ کج رفتار اجتماع من با برادر روحانی
و دوست صمدانی عالم عامل و فاضل کامل صاحب فهم صائب
و ذهن ثاقب بالا رونده بر بالاترین درجات زهد و تقوی و علم
و یقین مولانا الشیخ احمد بن المرحوم الشیخ زین الدین الاحسائی
دام ظلّه العالی بود و در آن ملاقات خواهش بلکه بمن امر
نمود . . تا آخر کلام او اعلی الله مقامه .

و کرمان و یزد و رشت و قزوین و غیر آن از سایر بلدان همه علما و رؤسای آنها در مورد جلالت شأن و نبالت مقام آن بزرگوار متفق و یک زبان بودند و این بواسطه انتشار رسائل و معروفیت کتب و مصنفات ایشان و اجوبه مسائل و شرح زیارت جامعه کبیره و شرح حکمت عرشیه ملاصدرا و شرح مشاعر و شرح رساله علمیه ملا محسن و دیگر مصنفات آن جناب بود که همه آنها یا بیشتر آنها به این بزرگان و نجباء اطهار رسیده بود و هیچ یک بر آنها عیبی نگرفته و هرگز او را به بدی یاد نکرده بودند و علمای اسلام آنها که جنابش را دیده و اخلاق حسنه و حالات مستحسنة و زهد بالغ و پارسائی کامل و اجتماع حسن خلق و خلق و علم و ادب و خضوع و خشوع را آنطور که شأن علما است بمصدق قول خداوند تعالی انما یخشى الله من عباده العلماء «۱» در وی مشاهده نموده بودند بر وثاقت و جلالت آن بزرگوار متفق القول گشتند و مولای ما حضرت صادق علیه السلام می فرمایند هر گاه که علم در سینه جایگزین شود میترسد و هر که بترسد می گریزد و هر که گریخت نجات می یابد .

پس مذکورات ما واضح و مراد ما ثابت شد و این بود خبری که از معاصرین و سابقین داشتم باشد که متذکر شوند پس بنا بر آنچه که گذشت علماء امت یعنی امت مجبیه که فرقه ناجیه و گروه

۱ - هر اینه می ترسند از خدا از (جمله) بندگان او دانایان

زاکیه شیعه باشند بر جلالت و نبالت شأن و مقام مولا و استاد ما اجماع و اتفاق نموده اند و بدرستی که او نزد خداوند از جمله فائزین و درزمره پیروان آل محمد علیهم السلام محسوب است و نمیدانم چگونه است حال کسی که مخالفت کند با همه علمای امت و فقهای ملت و رؤسای شریعت و حفاظ حقیقی دین و مرجع اسلام و حجتهای خداوند بر خلق و خداوند می فرماید وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا (۱)»

و آیا مؤمنین غیر از شیعه هستند و آیا علما غیر از رؤسای مؤمنین می باشند؟ پس وقتی که کلمه آنها متفق و در مورد چیزی یکزبان شدند و معارضی هم پیدا نشد و افعال آنها متفق و اقوال آنها موافق افعال آنها بود آیا میشود که در چنین حالت برگمراهی و خطا باشند؟ هرگز چنین چیزی نمیشود و اجتماع و عدم مخالفت آنها دلیلی است کاشف از قول رئیس ایشان و این است آن اجماعی که حجت معصوم المطهر عن ما لا یحببه الله در آن داخل شده پس ویل دائم بر کسی باد که مخالفت اجماع فرقه محقه را

۱ - و هر که مخالفت کند با رسول بعد از آنکه راه راست برای او آشکار شد و تبعیت غیر راه مؤمنین را بنماید و امیدواریم او را به آنچه که خود رو بآن کرده و میافکنیم او را در جهنم و بد بازگشتگاهی است (جهنم) .

بنماید و شق عصای مسلمین بنماید و در دین بدعت بگذارد .
و چون که این مقدمه را دانستی و بر اتفاق علماء اعلام در حق
این عالم بزرگگ قمتام و مفضل عالی مقام آگاه شدی حال مبدأ
صدور اختلاف واصل وقوع خلاف و علت این امر را برای تو
شرح میدهم .

پس عرض می کنم واثقاً بالله المتعال و مستعیناً به فی کل
الاحوال و نمی گویم و نمی نویسم مگر آنچه را که بر ملک رومان
فتان القبور املا می کنم و نمی گویم جز آنچه را که شاهد بودم
و خدا را شاهد و وکیل می گیرم و آنچه را که در این جا نقل می کنم
چیزی است که در مشهد و مرآی مردم واقع شده و منکر آن
نیستند و من در اینجا صرفاً اموری را ذکر می کنم که همه کس
بر آن اطلاع پیدا کرده اند و بعض مسائل پشت پرده را که
اتفاق افتاده و اغلب مردم از آن اطلاعی ندارند در سینه و دل
نگاه میدارم و خشم خود را فرو می برم و روز قیامت وقتی
که همه پنهانیها آشکار می شود در پیشگاه عالم غیب و ضمائر وقتی
که ملائکه برای شهادت حاضر باشند با دشمنان مخاصمه میکنم
چرا که از ایشان مرارتهها کشیدم و بس جرعه های تلخ چشیدم
و برای امتثال امر خداوند و تأسی به اولیاء او و نظر به فرمایش
امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید وطفقت ارتأی بین ان اصول
بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء یشیب فیها الکبیر و یهرم فیها

الصغير و یکسده فيها مؤمن حتی یلقى ربه فرأيت ان الصبر على هاتى احبى فصبرت وفى العين قذى وفى الحلق شجى ارى تراثى نهيا «۱» و من بتحقيق که امر عظیم و واقعه بزرگی را از اذیت مردمی که شیطان در سینه های آنها وسوسه میکند تحمل کردم بدون اینکه مرتکب جرم و گناهی شده باشم و یا تغییری در شریعت و تبدیلی در سنت داده باشم و یا حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کرده و ابداع بدعت یا هتک حرمتی نموده باشم و بسى آنکه مال کسی را خورده باشم یا مستوجب قصاصی باشم بلکه همه اینها به محض شبهات افواهی و امور خیالی بود که خود بطلان آنرا مى دانند و من توکل و اعتماد برخدا نمودم و به مدد او مطمئن بودم و به ریسمان او چنگ زد و خود را باو سپرده از ما سوى اعراض کردم و همه اعتماد خود را به خدا قرار دادم و همانطور که او امر کرده بود صبر کردم.

و شیخ مرحوم اعلی الله مقامه و رفع فی الدارين اعلامه به

۱ - و مردد بودم که با دست قطع شده حمله نمایم یا اینکه بر این تاریکی کور که پیر در آن فرتوت و جوان در آن پیر میشود و مؤمن رنج می کشد تا اینکه پروردگارش را ملاقات کند صبر نمایم پس دیدم که صبر عاقلانه تر است پس صبر کردم در حالتی که خاشاک در چشمم بود و استخوان گلویم را گرفته بود و میراث خود را تاراج شده میدیدم.

خط شریفشان برای من مرقوم فرمودند آنچه لفظ آن این است (واما الاحتمالات الواردة فليس لها الا الصبر فان لكل شيء اجرًا مقدرًا) غیر الصبر فان الله تعالى يقول انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب و اما هذا الامر فلا بد له من مقر ولكل نبأ مستقر ولا يحسن الجواب على التعيين وستعلمن نبأه بعد حين. انتهى كلامه الشريف بالفاظه «۱»)

پس صبر کردم چونکه می دانستم صبر عهدی معهود و میثاقی مأخوذ است از خدای سبحانه در عالم اول بواسطه اموری که مبانی آنها در این عالم محکم شده و بتحقیق که اشاره فرمود امام علیه السلام در دعای ندبه تا اینکه می فرماید خدایا برای تو است سپاس بر آنچه جاری شده بآن حکمت تو در دوستان آنانکه خالص گردانیدی ایشان را برای خودت و دین خودت چون برگزیدی برای ایشان بسیار آنچه نزد تو است از نعم دائمی که بر طرف شدنی برای آن نیست و نه نابودی پس از آنکه شرط کردی بر

۱- اما احتمالات وارده پس در مقابل آنها جز صبر چاره نیست چون برای هر چیزی اجر مقدر معلومی است ، جز صبر چرا که خداوند می فرماید (هراینه داده می شود به صبر کنندگان اجر ایشان بدون حساب) و اما این امر پس بناچار باید در جایی قرار بگیرد و برای هر خبری مستقری است و جواب بر وجه تعیین شایسته نیست و البته البته خواهید دانست خبر آن را بعد از مدتی تمام شد کلام شریف ایشان بالفاظ مبارك .

ایشان بی رغبتی را در مراتب این دنیای پست و زینت آن و زیور
 آن پس شرط کردند برای تو آنرا و دانستی از ایشان وفا کردن
 به آن را پس پذیرفتی ایشان را و نزدیک گردانیدی ایشان را و پیش
 انداختی برای ایشان ذکر بلند و ستایش آشکارا . و آن قول خدای
 تعالی است که می فرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل «۱»
 و فرمود و اصبر و ما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في
 ضيق مما يمكرون . ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون «۲»
 و اکنون حقیقت حال را آنطور که بود برای تو شرح میدهم
 ان افتريته فعلى اجرامى و انا برىء مما تجرمون .

بدانکه در دوران تشرف شیخ به عتبات مشرفه و رجوع او به
 مسکنش یعنی کرمانشاهان و تکرار این امر نائره خلاف خاموش
 و چشمهای نفاق خفته بود و زبانها به فضل جنابش سخن میراند
 و نهرهای علوم او به دلهای مستعدین می ریخت لکن چون آن جناب
 با اشتیاق و معرفت قصد مجاورت قبر شهید مظلوم و سعید معصوم
 مولای همه عوالم ، ناظر در مشرقین و مغربین و واقف بر طنجین
 سید کونین و سند نشأتین مولانا ابی عبداللّه الحسین را نمود
 ۱ - پس صبر کن همانطور که پیغمبران اولوا العزم صبر نمودند
 ۲ - و صبر کن و نیست صبر تو مگر به خدا و غمگین مباش بر
 ایشان و از آنچه که مکر می کنند در تنگی مباش هراینه خداوند
 با کسانی است که تقوی دارند و آنها که نیکو کارانند .

و برایش ممکن شد که بعد از سعی بسیار از کرمانشاهان خارج و بر آن مشهد مقدس و درگاه سنیّه حسینیّه علی مشرفها آلاف الثناء والتحیة بقصد توطن واقامت و مجاورت وارد گردد الی ان یبلغ الکتاب اجله فیصل ما یؤمله دیری نپائید که اهل شقاق و آنها که در دلشان مرض نفاق وعدم موافقت با آل محمد که اهل اتفاق هستند موجود بود به حرکت در آمدند و به نزد جناب سید مهدی سید مهدی فرزند مرحوم مبرور مغفور میرسید علی تغمده الله بغفرانه و اوصله الی دار رضوانه شتافتند و امر را بر وی مشتبّه ساخته و بعضی از عبارات آن جناب را که اول و آخر و یا وسط آنرا حذف کرده بودند و یا عباراتی را که بمطلب و اصطلاح آن آشنائی و انس نداشتند نزد وی آورده معانی غیر از مراد مؤلف بر آن ذکر نموده کینه و حسدی را که از ترس بر سلطنت خود در دنیای دنیّه بدلشان راه پیدا کرده بود ظاهر ساختند :

تصیّدت الدنیا رجالا بحبها

ولم یدرکوا خیراً بل استفتحوا الشرا

فاعماهم حب الغنی و اصمهم

و لم یدرکوا الا الخسارة و الوزرا

و گمان بردند که آن جناب اعلی الله مقامه شاید که طمعی در ریاست دنیا که کوتاه و کم فایده است و عاقبت وخیم و عقوبت دردناک دارد داشته باشد دیگر نمی دانستند که جنابش بواسطه

علمی که بعاقبت این امر دارد و به حقیقت آن عارف است هرگز طمع و رغبتی باین ریاست ندارد .

خلاصه اینکه امر را بر آن سید طور دیگر جلوه دادند و بر وی مشتبّه نمودند و وی از آنجا که خود شخص صدیقی بود مقصود و مراد آنها را از اظهار حقد و حسدی که در سینه‌هایشان بود متوجه نشده از فساد ضمائر ایشان غافل ماند و حکایات آنها را شنیده باور نمود و گفت که من در اشتباه بودم و بعد از آن علناً از آن جناب رو گردان شد و این رویه را که به خطوط و کاغذها اعتباری نیست خاصه وقتی که اوائل و اواخر آن محذوف باشد ندیده گرفت و به بصیرت صافیه خود نظر نکرد و توجه ننمود که این عبارات و اشارات اصطلاحاتی است که ایشان با آن آشنائی نداشته و اهل آن نیستند و اینکه اصطلاحات اهل هر فنی از خود آنها گرفته می‌شود و معانی هر لغتی را از اهل آن لغت باید پرسید و جز از طریق اهل آن دانسته نمی‌شود و در این مهم اندیشه نکرد که اظهار اعراض و گفتن کلمات غیر مناسب موجب فتنه شدید و زحمت و محنت بی فایده می‌شود و مردم بامید اینکه شاید چیزی از مال و منال دنیا که عاقبتش جز حرمان نیست بآنها برسد اهل شرارت و فساد و طالب فتنه و نزاع هستند بهر صورت که آن سید اعراض خود را آشکار ساخت و سخنانی گفت که مناسب او نبود و دیگران هم بر کلمات و عبارات او افزوده آنها را بین عوام و اراذل

و او باش منتشر کردند پس نائره فتنه برخاست و وقت محنت فرارسید و بین عوام الناس از زن و مرد شهرت دادند که شیخ احمد کافر شده و هرگاه که مردم از آنها دلیل می‌خواستند میگفتند که سید تکفیر نموده‌اند در حالتی که او بی اطلاع بود و چنین نگفته بود و وقتی که از سید سؤال می‌کردند می‌گفت که مردم می‌گویند و من چنین اعتقادی ندارم و غبار این شبهه را از خود میزدود و در مورد باطن ایشان اظهار بی اطلاعی می‌کرد و مردم به کوشش اهل ضلال و تضلیل با این تردید در شبهه ای بزرگ و تشویشی شدید گرفتار بودند تا اینکه مجلسی منعقد نموده عده‌ای از اهل حل و عقد را در آن گرد آوردند که اگر می‌خواستیم به يك يك آنها اشاره کرده و اسامی آنها را میگفتم لکن از امر آنها تکریم کردم.

و بالجمله مجلسی ترتیب دادند که سجلی بر تکفیر این عالم ربانی نوشته و صحیفه‌ای در بطلان عقاید این نور سبحانی بنگارند پس چون اراده اظهار این امر شنیع را کردند زلزله شدیدی واقع شد که جمع آنها را پراکنده نمود و قبل از آن شب کسی بیاد ندارد که در شهر کربلا بلکه عراق زلزله‌ای واقع شده باشد و این کرامت ظاهره‌ای بود لکن به ایشان سود نبخشید همانطور که به گذشتگان نشان نبخشیده بود. پس اقاویل باطله و دروغ و بهتان را بیشتر کردند و مردم را با بعض عبارات به اشتباه می‌انداختند تا اینکه

این شبهه را در دلهای عوام کالانعام و زنان مَرده ابلیس داخل نمودند تا آنکه شخصی که انشاءالله خداوند او را نیامرزد و از بهشت محروم نشود بدارد کتابی نوشت و جمیع مذاهب باطله از مذهب ملائحه و زنادقه و صوفیه و غُلاة و قائلین به تفویض و مذاهب اهل تثلیث و نیرنگهای اهل تلبیس را در آن ذکر نموده و همه را باین عالم ربانی و ولی صمدانی نسبت داد و همین شخص عصرها مجلسی داشت که مردم در آن مجلس جمع می شدند و او این کتاب را برای آنها می خواند و می گفت که این اعتقادات شیخ احمد احسائی است و مردم بی آنکه اطلاع داشته باشند که آن جناب اعلی الله مقامه و انار برهانه از این اقوال و از کسانی که اعتقادشان این باشد بیزار است نفهمیده صدا به لعنت و تبری بلند می کردند .

بلی گوئی که تاریخ تکرار می شود معاویه قبل از این این کار را کرده بود درهم و دینار می بخشید که بدروغ و افترا احادیثی از رسول خدا (ص) در مذمت امیرالمؤمنین علیه السلام و رضایت از خلفای سابقین جعل کنند حتی اینکه در بین مردم آن احادیث را منتشر می کرد و می گفت که در مکتب خانه ها به بچه ها یاد بدهند . همچنین این جماعت کتابی نوشتند و عقاید فاسده کاسده ای را در آن جمع نموده آنها را به این عالم عَلم و نور انور اقدم نسبت دادند و همچنین به مردم نیز اجازه دادند که بر آن جناب افترا بیاورند

و غیبت او را بنمایند و مذاهب باطله و سخنان ترساننده به ایشان نسبت دهند و حال مردم را ملاحظه و مطالعه نموده و برای هر يك بملاحظه حالاتش مطلب ناروائی می گفتند به قسمی که وحشت می کرد و طبیعتش از آن جناب متنفر می شد مثلاً به بعضی می گفتند که شیخ معتقد است علمای سابق از عهد مفید تا این زمان همگی گمراهند و طریقه آنها باطل است و مجتهدین گمراه و گمراه کننده هستند . و بعضی از آنها به عده ای می گفت شیخ معتقد است که امیر المؤمنین مستقلاً خالق خلق و رازق ایشان است و هم او را عبادت می کند نه خدا را . و به جماعت دیگری می گفتند که شیخ می گوید امیر المؤمنین «ع» خالق خلق و رازق و زنده کننده و میراننده ایشان است به تفویضی از خدا و خداوند امر خلق و رزق و موت و حیات را باو تفویض نموده و خود از این امور کناره گرفته . و به جماعت دیگری می گفتند که شیخ می گوید همه ضمائری که در قرآن هست و بخدا بر می گردد همه اش راجع به امیر المؤمنین است و مورد خطاب ایاك نعبد و ایاك نستعین امیر- المؤمنین است او است مخاطب به این خطاب و مشار الیه . و به جماعت دیگری می گفتند که شیخ قائل به معاد جسمانی نیست و اعتقاد به بازگشت این جسم دنیائی ندارد و به عده ای می گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج به جسم خود به آسمان عروج نفرمود بلکه به روح خود بالا رفت و همچنین می گویند که

شیخ معتقد است که خداوند عالم بجزئیات نیست و علم او حادث است و علم دیگری دارد که قدیم است و خداوند دو نوع علم دارد و می‌گفتند که شیخ قائل به این است که حضرت سید الشهداء کشته نشدند و هر این‌ها امر برای مردم مشتبه شده . و امثال این مزخرفات که طبع هر عاقل بلکه جاهلی آنرا قبیح می‌شمارد و آنوقت آنها را باین عالم بزرگ که اتفاق جمیع علماء شیعه و رؤسای ایشان را بر جلالت شأن و نبالت مکان آن جناب شنیدی نسبت می‌دادند و آن جناب اعلی الله مقامه در میانه ایشان بود و می‌فرمود که یا قوم انما فتنتم بها وان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری و می‌فرمود که من از این عقاید بیزارم پس اگر اینها را در کتب من یافته اید که کتب من حاضر است آنها را بیاورید و من نیز حاضر می‌شوم و معانی کلماتم را برای شما بیان می‌کنم و مبانی آنها را شرح می‌دهم و بدانید که من جز آنچه که شیعه بر آن اتفاق دارند نگفته‌ام و بغیر از آنچه که حمله شریعت بآن دین ورزیده‌اند دین نمی‌ورزم از خدا بترسید و شق عصای مسلمین ننمائید و در دین فتنه نیاندازید و منافقین را خوشوقت نکنید و غیظ قلوب حاسدان را به این فتنه‌ها شفا ندهید پس من غیر حق نمی‌گویم و نمی‌گویم جز اینکه خداوند سبحانه در ذات و صفات و عبادت و افعالش واحد است و از برای خدا شریکی در هیچ یک از این احوال نیست پس او واحد است و متفرد در

خلق اشیاء و رزق و حیات و ممات آنها و این فرمایش خدای تعالی است هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم هل من شرکاء کم من یفعل ذلکم من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون «۱» و بدرستی که تفویض باطل است و اعتزال خلق از حق و اعتزال حق از خلق موجب استقلال می شود که آن در ممکن محال است و تفویض در نزد شیعه در افعال اختیاری که منسوب به آنها است ممنوع است و بتحقیق که ایشان در این مسئله قائل به امر بین الامرین شده اند و خداوند سبحانه می فرماید هل من خالق غیر الله «۲» و می فرماید ما ذا خلقوا من الارض «۳» و این است و جز این نیست ضمائری که در قرآن به خدا بر می گردد جایز نیست که رجوعش به غیر خداوند سبحانه باشد چه نبی باشد چه ولی یا ملک باشد یا غیر آن بلکه مراد هم او است سبحانه و تعالی در همه اسماء و صفات و خداوند می فرماید قلله الاسماء الحسنی فادعوه بها و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سبجزون ما کانوا یعملون «۴»

۱ - او است کسی که خلق نمود شما را پس بشما روزی داد پس می میراند شما را پس زنده می نماید شما را آیا از شرکاء شما کسی هست که چیزی از این قبیل را انجام دهد منزّه است او و بالاتر است از آنچه که شرک می ورزند .

۲ - آیا آفریننده ای غیر خدا هست ۳ - چه چیزی آفریدند از زمین

۴ - پس از برای خداست اسماء حسنی پس بخوانید او را به آنها *

و اما معاد پس بدرستیکه آن بهمین بدن محسوس قابل لمس و رؤیت در دنیا است نه به بدن دیگر و نه با روح بننهائی و بدرستیکه رسول خدا «ص» بهمین جسم دنیوی به بشریت خود و به لباس و نعلین خود عروج فرمود و خدای سبحانه به ذات خود عالم به اشیاء است قبل از وجود آنها و بعد از آن و در حال وجود آنها و هرگز احوال او تفاوت نمی کند و حالتی بر حالت دیگر در او پیشی نگرفته که آن حالت اول باشد قبل از آنکه حالت دیگری پیدا نماید و یا اینکه ظاهر باشد پیش از اینکه باطن باشد و هرینه خدای سبحانه بهمه چیز عالم است اعم از کلی و جزئی ، ذاتی و عرضی و مجرد و مادی ، بالائی و پائینی و هیچ چیز به سنگینی ذره ای در زمین و آسمان از علم او پنهان نمی ماند و هیچ چیز کوچکتر یا بزرگتر از ذره نیست مگر اینکه در کتاب مبین است و این است و جزاین نیست که حضرت سیدالشهداء «ع» آقای جوانان اهل بهشت است و مظلوم و غریب قتیل و شهید گشته و من در مرثیه آن بزرگوار قصائدی سروده ام و هرینه گریه نشده است بعد از گریه از ترس خداوند مگر برای سیدالشهداء علیه السلام همانطور که دمستانی رحمه الله در وصف عارفین کاملین گفته :

* و واگذارید آنها را که در اسماء او کج روی می کنند زود باشد که جزا داده شوند آنچه که عمل میکردند .

ولم یسل منهم دمعاً علی بشر الاعلیٰ معشر فی کربلا قتلوا» ۱»
 و این است و جز این نیست که علمای شیعه حفظه شریعت
 و حمله دین و ملت و امانت خداوند در زمان غیبت هستند و هراینه
 شیخ مفید رحمه الله شأنش عظیم و قدرش جلیل و منزله او واسع
 است و امام زمان علیه وعلی آبائه السلام سه بیت شعر در مرثیه او انشاد
 فرموده اند که آن ابیات این است :

لا صوت الناعی بموتك انه یوم علی آل الرسول مشوم
 ان كان شخصك فی التراب موسدا

فالعدل و التوحید فیہ مقیم
 والقائم المهدی یفرح كلما تلیت علیك من العلوم رسوم
 و بدرستی که سید مرتضی علم الهدی صاحب الثمانین ذوالریاستین
 الجامع بین العلم و العمل به تصنیف شافی خود پشت ملحدان
 و معاندان را شکست و مذهب حق را به ادله و براهین تقویت
 نمود و فروع شریعت را به دلیل واضح ظاهر ساخت و مصیبت
 او در اسلام عظیم است رحمت خدا بر او سیدی که در نصرت این
 دین قویم بذل جهد نمود و بدرستی که شیخ طایفه بواسطه تصنیف
 کتب ، خاصة تهذیبین بر جمیع علما و مؤمنین حق دارد و علامه
 آیه الله فی العالمین و همچنین سایر علماء که شیخ مرحوم مفصلاً
 ۱ - و جاری نشده از ایشان اشکی بر گونه ای مگر برای جماعتی
 که در کربلا کشته شدند .

مدح فرمودند و در نشر مناقب و فضائل آنها اصرار ورزیدند.

پس بایشان فرمودند که ای جماعت این مذهب و دین من و این کتب من است آنچه را که گفته‌ام انکار نمی‌کنم لکن بعض عبارات من مبنی بر اصطلاحاتی است که برای شما مأنوس نیست چرا که شما در آنها ممارست ننموده و متوجه تحصیل آن نبوده‌اید حال یا شما پیش من بیائید یا مرا نزد خود بخوانید تا اینکه حال را بکلام روشن برای شما شرح نمایم. لکن آنها بفرمایش ایشان التفاتی ننموده و از ایشان نشنیدند و مخالفت قول خدا را کردند که می‌فرماید وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتُ مُؤْمِنًا «۱» و مخالفت ضرورت اسلام را نمودند که ظاهر بنا نص معارضه نمی‌تواند کرد و هر کسی هر گاه که مراد خود را بیان کرد تصدیق می‌شود چرا که او خود به مکتون قلبی خود دانا تر است و بهتر می‌داند که چه قصد داشته و کلام بر معانی مجازی و کنایات و استعارات جاری می‌شود و برای عالم جایز است که کلامش را هر طور که بخواهد ادا نماید و سلامت و سرزنش هم بر او نیست چنانکه آن اعرابی وقتی که در مجلس عمر ظاهر شد و گفت انی اکره الحق و احب الفتنة و اشهد بما لم اره و عندی ما لیس عند الله و اعلم ما لا یعلمه الله و اصدق الیهود و النصارى و آکل المیتة و لا ارفع ولا اسجد و انا احمد النبی و انا علی و انا ربکم .

۱ - و نگوئید به کسی که بر شما سلام گفت که تو مؤمن نیستی.

پس عمر بر او انکار کرد و گفت کفری بر کفری افزودی و امر کرد که گردن او را بزنند ، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بودند پس فرمودند ساکت شو ای عمر که این مرد از اولیاء خدا است و چیزی جز حق نگفته ، اما اینکه می گوید انی اکره الحق منظورش مرگ است و هر کسی از مرگ اکراه دارد و اما اینکه می گوید احب الفتنة پس خدای سبحانه میفرماید انما اموالکم و اولادکم فتنة «۱» و هر کسی مال و اولاد را دوست میدارد و اما قول او اشهد بمالم اره پس او شهادت می دهد بخدا و او را با چشم ندیده است و اما اینکه گفته عندی ما لیس عندالله پس هراینه در نزد او است ظلم به نفسش و نزد خداوند ظلم نیست و اما اینکه گفته اعلم ما لا یعلمه الله پس او می داند که فرزند و شریکی دارد و خدای سبحانه برای خود فرزند و شریکی نمی داند و خدای سبحانه می فرماید ام تنبؤنه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول «۲» و اما آنکه گفته است اصدق اليهود و النصارى در مورد قول خدای تعالی است که می فرماید قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء «۳» و اما اینکه

۱ - هر اینه اموال شما و اولاد شما امتحانی است .

- ۲ - آیا خبر می دهید او را بآنچه نمی داند در زمین یا بظاهری از قول .
- ۳ - گفتند یهود که نصاری بر چیزی نیستند و گفتند نصاری که یهود بر چیزی نیستند .

می‌گوید أَكَلُ الْمَيْتَةِ قُصْدُهَا مَلَخٌ وَ مَاهِيٌّ است و اما قول او وَلَا أَرُكِعُ وَلَا أَسْجُدُ در نماز میت است و اما آنکه گفته انا احمد النبی منظورش این است که او را حمد می‌گویم بر ابلاغ رسالت و ثنا می‌گویم بر او و اما اینکه گفته انا علی منظورش این است که بالا رونده هستم در این قولم و اعتقادم و متسافل نیستم و اما اینکه گفته انا ربکم یعنی اینکه من صاحب کم هستم و آن آستین لباس است . پس عمر بر خاست و سر آنحضرت را بوسید و عرض کرد یا ابا الحسن بعد از شما زنده نمانم .

حال چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کلمات این اعرابی عامی را تأویل فرمودند چطور در کلام من این رویه را جاری نمی‌کنید ، و همچنین علما در کلمات و عباراتشان متشابهاتی که ظاهر آن کفر است بسیار دارند و هیچ کس به کفر و فسق و نقص و ثاقت ایشان حکم نداده است با اینکه در عبارات من شبیه عبارات آنها نیست . و همین سید مرتضی علم الهدی در رساله‌ای که آنها را در عقاید تصنیف کرده و ذکر اسلام ابی طالب علیه السلام در آن است می‌گوید که ان الله تعالی لیس الهأ للاعراض ولا للجوهر الفرد «۱» با اینکه از ضرورت اسلام معلوم شده که خداوند سبحانه پروردگار هر چیزی است و هیچ کس سید مرتضی را تکفیر نکرده است و بدگوئی در باره او را جایز ندانسته با اینکه عبارت ۱ - بدرستی که خدای تعالی خدای اعراض و جوهر فرد نیست .

او ظاهر و صریح در کفر است .

و مرحوم مجلسی رحمه الله علیه در کتاب صراط النجاة مقدورات را ذکر نموده و برای آنها اقسامی شمرده است و گفته است که یکی از اقسام مقدورات هست که خلق بر آن قادرند و خدا قادر بر آن نیست و این ظاهر بلکه صریح است در اینکه خلق قدرشان از خدا بیشتر است چرا که آنها قادر بر کاری هستند که خدا قادر بر آن نیست و این اردبیلی که ترکیب عقلی را در خداوند جایز دانسته است . و خوانساریان انتزاع مدهای غیر متناهی را از ذات خدا جایز دانسته است . و صدوق در کتاب فقیه ذکر می کند که غلات و مفوضه لعنهم الله سهو پیغمبر صلی الله علیه و آله را انکار می کنند و گفته است که قصد دارد رساله ای در سهو پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بنویسد و شما می دانید که همه علماء شیعه از عهد مفید رحمه الله تا این زمان بر این مطلب اتفاق دارند که سهو در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام جایز نیست و لعنت صدوق شامل همه شیعه و بزرگان شریعت شده است و هکذا امثال این علماء بزرگ و سادات از این قبیل عبارات بسیار دارند که اگر بخواهیم آنها را ذکر بکنیم مجلد بزرگی لازم می آید فما لکم کیف تحکمون .

پس اگر حمل کلام بر ظاهر آن واجب است و نایستی که به منظور گوینده توجه کرد چرا این کلمات را بر ظاهر آنها

حمل نکردید و بکفر قائلین آنها و فسق ایشان و به نقص در وثاقت و سستی عدالت آنها حکم نمودید و آنچه را که در کلمات و عبارات من گفتید راجع به ایشان جاری نمودید؟ با اینکه عبارات من دلالتشان بر آنچه که شما می گوئید ظاهرتر از عبارات این علما نیست و اگر می گوئید که هر وقت خلاف این از گوینده دانسته شد حمل بر معنی صحیح واجب است پس شما که این علما و صاحبان این عبارات را ندیده اید و به کلمات و عباراتی از کتب ایشان که برخلاف آن عبارات بود و شما را بسوی حمل این عبارتها بر آنها فرا می خواند اکتفا نمودید پس اگر می گوئید که بایستی الفاظ کتب و عباراتی را که ظاهر و صریح در کفر است بر معنی صحیح حمل نمود پس چرا با آنچه که من به زبان خودم به شما می گویم و شما را از مافی الضمیر خود خبر می دهم اکتفا نمی کنید و اگر اینطور است پس چگونه اجتهاد در مقابل نص را درباره من تجویز می کنید و آنرا در من جاری می نمائید و در دیگری جاری نمی کنید و در کلمات دیگران اجتهاد نمی کنید؟ آیا نصی از خدا یا از رسول اوصلی الله علیه و آله یا از یکی از ائمه علیهم السلام رسیده است که قول مرا نشنوید و حمل بصحت ننمائید و اینکه در کلام من عمل به ظاهر بکنید آنهم بر زعم خودتان با اینکه آنچه که شما گمان میکنید از کلمات من ظاهر نیست و به آنچه که از من شنیده اید اعتنا نکنید؟ آیا اطاعت نمی کنید خدای سبحانه را که می فرماید

ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً «۱» واین منم که عقاید اسلام و ایمان را بسوی شما می آورم آیا خدای سبحانه و تعالی فرموده است و لقد قالوا كلمة الكفر و كفروا بعد اسلامهم «۲» و فرموده است بما كتبوا و آیا ظاهر شریعت را در باره من مراعات نمی کنید پس زود باشد که آنچه را که بشما می گویم متذکر شوید و افوض امری الى الله ان الله بسمیر بالعباد .

لکن ایشان متوجه قول آن جناب نشدند و گوش به کلام ایشان ندادند و اصرار ورزیدند و استکبار نمودند و بر دشمنی و عداوت افزوده هیچ يك از ایشان نزد آن جناب نیامدند و از ایشان سؤال نمودند و بفرمایش ایشان توجه نکردند و برای اهل حل و عقد و رؤسای شهرهای مختلف نوشتند که شیخ احمد چنین و چنان اعتقاد دارد و قلوب مردم را مشوش و ایشان را باشتباه انداختند و حتی این هم ایشان را کفایت نکرد تا اینکه جزء دوم از کتاب شرح زیارت جامعه را برداشتند و آنرا نزد وزیر بغداد آوردند و در آن کتاب مطاعن و مثالب خلفا بسیار بود و آن جناب اعلی الله مقامه در آخر این جزء حکایت حسن بن هانی را راجع به مخالطه دیک الجن بامتوکل و ایباتی که برای او خوانده ذکر نموده بودند و اگر آن حکایت را در این جا شرح بدهم که مطلع بر آن بشوی شفاعت ۱ - و نگوئید به کسی که بر شما سلام داد که تو مؤمن نیستی . ۲ - و هر اینه بتحقیق گفتند کلمه کفر را و کافر شدند بعد از اسلامشان .

و قباحه این فعل آنها را خواهی دانست بجهت اینکه ضرر این عمل آنها تنها بر شیخ مرحوم نبود و بدرستی که ضرر آن متوجه تمام شیعه گردید نعوذ بالله من شرور الانفس و خائنة الاعین .

و آن حکایت این است که سید هاشم توبلی بحرانی در کتاب معالم الزلفی ذکر می کند که متوکل چون ساعتی از شب برفت بدنبال دیک الجن فرستاد و چون او را خبر کردند پیش خود فکر کرد که متوکل در این ساعت او را نخوانده است مگر برای این که از فضائل اهل بیت از او سؤال کند و چون او چیزی از آن فضائل بیان نماید از باب کینه و دشمنی که با آل محمد علیهم السلام دارد او را بقتل برساند پس غسل کرد و حنوط نمود و وصیت کرد و به نزد او رفت پس چون وارد شد او را دید که بتهنائی نشسته و شمعی پیش روی او است پس در این موقع متوکل او را امر به جلوس نمود و گفت من بدنبال تو فرستادم برای اینکه از معنی یکی از ابیات تو سؤال نمایم پس اگر راست گفتی بدره زری بتو خواهم داد و اگر نه ترا خواهم کشت پس گفتم بتو راست خواهم گفت ای امیر المؤمنین پس گفت در اینکه گفته ای :

اصبحت جسم بلا بل الصدر و ابیت منظویا علی جمر «۱»
 ان بحت یوماً ظل فیه دمی - وان کتمت یضیق به صدری «۲»

۱ - روز می کنم و حال آنکه اضطراب سینه ام بسیار شده است .

و شام می کنم گویا آتش در اندرونم می باشد . *

چه قصد کرده‌ای خبر بده به من که این چیست در سینه تو که دست ترا بسته است پس گفتم یا امیر المؤمنین اگر امان بدهی راست خواهم گفت ، گفت امان دادم پس این بیت را انشاد کرده گفتم :

مما جناه علی ابی حسن عمر وصاحبه ابوبکر»۱«

پس به من گفت در باره یزید بن معاویه چه میگوئی گفتم رجس کافر ملعونی بود گفت اگر شاهی از قول او نیاوری گردنت را خواهم زد پس گفتم که وقتی سر مبارك حضرت حسین علیه السلام را آوردند و یزید آن سر مبارك را پیش رویش گذارد این شعر را انشاد کرد :

لیت اشیاخى بیدر شهدوا

وقعة الخزرج مع وقع الاسل «۲»

لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل «۳»

* ۲ - اگر اظهار کنم آنرا خونم ریخته میشود ، و اگر کتمان کنم سینه‌ام تنگ میشود .

۱ - از آنچه وارد آورد بر ابی الحسن عمر و صاحب او ابوبکر .

۲ - کاشکی بزرگان من که در بدر با پیغمبر جنگ کردند و کشته شدند مشاهده می کردند جنگ طایفه خزرج را با افتادن تیرها و نیزه‌ها

۳ - هرآینه از خوشحالی فریاد و غوغا میکردند پس میگفتند ای یزید دستت شل نشود .

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل «۱»
 لعبت هاشم فی الملك فلا خبر جاء ولا وحی نزل «۲»
 و این انکاری است از یزید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اینکه
 آن جناب مبعوث از جانب خداوند است و انکاری است بر نزول
 وحی بآنحضرت از نزد خداوند پس متوکل لعنه الله گفت که
 یزید این اعتقاد را از کجا گرفته و استنادش در این عقیده باطل
 بقول کیست گفتم به قول پدرش معاویه . متوکل از این گفته
 غضبناک شده گفت که خداوند دهانت را بشکند و بر تو بلا نازل
 گرداند بدرستی که معاویه کاتب وحی و خال المؤمنین بود هر گاه
 شاهی از قول او نداشته باشی ترا هلاک خواهم کرد پس گفتم
 وقتی که موقع مرگ معاویه رسید زوجه اش نزد او آمده باو گفت که
 بعد از تو هرگز تزویج نخواهم کرد پس معاویه رو باو کرد و گفت :
 اذا مت یا ام الحمیراء فانکحی

فلیس لنا بعد الممات تلاقیا «۳»

فان كنت قد اخبرت عن مبعث لنا

احادیث لهو تجعل القلب ساهیا «۴»

۱ - از نسل خندف نباشم اگر انتقام نکشم از اولاد احمد آن کارها
 را که کرده ۲ - بازی کردند بنی هاشم در مملکت والانه خبری از
 آسمان آمده و نه وحی نازل شده . ۳ - وقتی که مردم ای مادر
 عایشه شوهر کن که بعد از مردن ما یگدیگر را نخواهیم دید *

پس متوکل بعد از آنکه او را لعنت نمود گفت بگو بینم که معاویه این مطلب را از که گرفته و بقول چه کسی اعتماد کرده است گفتم بر قول عمر بن خطاب . متوکل از این گفته غضبناک شد و گفت اگر از کلام او شاهد نیاوری ترا خواهم کشت . گفتم روزی عمر شراب خورده بود زوجه اش نزد وی آمد و او را از این کار نهی نموده از خدایش ترسانید عمر در جواب او گفت :

أیوعدنی الاله بشرب خمر وانهی الآن عن ماء وتمر «۱»

أبعث ثم حشر ثم نشر حدیث خرافه یا ام عمرو «۲»

متوکل پرسید عمر بقول چه کسی استناد کرده و به رأی که گرفته گفتم بقول ابوبکر، در این موقع غضب نموده رگهای گردنش بر آمده شد و گفت به خدا قسم که هر گاه از کلام او شاهدی نیاوری ترا هلاک خواهم کرد . گفتم ابوبکر در یکی از روزهای ماه رمضان شراب خورده بود پس زوجه اش نزد او آمد و او را متذکر ساخت

* ۴- اگر بتو خبر داده اند که قیامتی برای ماهست حرفهای بیهوده است که دل را غافل میکند .

۱ - آیا وعده می کند مرا خدا در آینده بشرب خمر و مرا نهی میکند الآن از آب و خرما (شراب)

۲ آیا مردم زنده می شوند و جمع می شوند و پراکنده می شوند در قیامت ؟ اینها حرفهای خرافه است ای مادر عمرو .

که پیغمبر صلی الله علیه خون کسی را که در ماه رمضان خاصه با شراب افطار نماید هدر فرموده است ابوبکر در جواب او گفت :

دعينا نصطبح يا ام بکر فان الموت نقب عن هشام» ۱

و نقب عن ايک و کان قرما

شدید البأس فی شرب المدام» ۲

و یخبرنا ابن کبشه سوف یحیی

و کیف حیوة اشلاء و هام» ۳

اذا ما الرأس زایل منکبیه

فقد شبع الانیس من الطعام» ۴

و یقتلنی اذا ما کنت حیاً و یحیینی اذ ارمت عظامی» ۵

۱ - بگذار تا ضوحي بزیم ای مادر بکر، مرگ راهی است که هشام رفته .

۲ - و راهی است از پدرت و مرد بزرگی بود سخت تسلط داشت در شرب خمر .

۳ - و بما خبر میدهد محمد که عما قریب زنده می شود و چگونه زنده می شود اعضای پوسیده و سرهای پوسیده .

۴ - هر گاه سر از میان دو کتف زایل شود پس سیر گردید پرنده انیس از طعام .

۵ - و میکشد مرا وقتی که زنده باشم و زنده میکند مرا هر گاه بپوسد استخوانهای من .

ولم يكتف بجمع المال حتى امرنا بالصلوة و بالصيام «۶»
 الا من مبلغ الرحمن عني باني تارك شهر الصيام «۷»
 و تارك كل ما اوحى الينا محمد من زخارف الكلام «۸»
 فقل لله يمنعي شرابي و قل لله يمنعي طعامي «۹»
 ولكن الحكيم رأى حميرا فالجمها فتاهت في اللجام «۱۰»

پس چون متوکل این مطالب را از او شنید امر کرد که يك بدره زر باو بدهند و او را مرخص نمود و بسلامت مراجعت کرد .
 حال ای کسیکه انصاف داری نظر کن و بعقل خود تأمل و بدانش خود تمیز بده که آیا برای هیچ کس از مؤمنین به خداوند و آنها که در قلبشان اندك علاقه‌ای به این فرقه هست جایز است که این حکایت را برای اهل سنت و جماعت خصوصاً والی بغداد با آن

۶ - واکتفا بجمع مال نکرد تا اینکه امر کرد ما را به نماز و به روزه گرفتن .

۷ - آیا کسی هست که از من بخدا برساند . که من ترك کرده‌ام ماه روزه را .

۸ - و ترك کرده‌ام هر چه گفته است محمد از کلامهای خوش صورت .

۹ - برو بخدا بگو که شراب را از من ببرد و بگو بخدا که طعام را از من ببرد .

۱۰ - ولكن محمد حکیم بود و جمعی خر را دید ایشان را افسار کرد آنها هم گمراه شدند در افسار .

قدرت روایت نماید؟ با توجه باینکه اینها بمقتضی دینشان اذیت و اهانت گوینده این کلمات را واجب می‌دانند و گذشته از این عمل ایشان به ضرر تمامی شیعه است و مثل این است که همه آنها را در معرض قتل و نهب و انواع آزار و اذیت قرار داده باشند و آیا این جز ضرر رساندن به مذهب و تعرض بانواع بلایا باین فرقه محقه به هر کیفیت و صورتی که خواستند چیزی هست؟ و وقت وقت تقیه است و مقام مقام صلح و شیعه مأمورند که جزئیات احکام فرعی خود را بجهت خوف از تحریک و برانگیختن ایشان بر مخالفت از آنها پپوشانند و بتحقیق که سؤال شد از حضرت کاظم علیه السلام از مسئله‌ای در حیض و آنحضرت پرده‌های خیمه را پائین انداخته همه را از آنجا خارج نمود و به سائل توصیه فرمود که سر خداوند را کتمان و حفظ نماید تا اینکه حکم مسأله او را بیان کرده فرمود که این سر خدا است آنرا فاش مکن. حال وقتی که آن بزرگواران در بیان مسئله‌ای از مسائل حیض تقیه فرموده و امر به حفظ و کتمان می‌فرمودند چه می‌گوئی در اندک گفته نامناسبی نسبت به صحابه چه رسد به این امور شنیعه و در همین ایام والی بغداد دائی شیخ اجل و عالم افضل انبل شیخنا شیخ موسی بن شیخ جعفر تغمده الله برحمته و امطر علیهم سحاب مغفرت را به تهمت و افترائی که نسبت باو داده بودند و بسیار کوچکتر از این قضیه بود که ذکر کردیم بمحض ادعای بی دلیل

و بی شاهد در حضور آن شیخ بقتل رسانید با اینکه جناب شیخ موسی نزد آن والی کمال احترام و اعظام را داشت پس وقتی که حال او چنین بود و به محض افترا و حتی به کمتر از این گفتار مبادرت به قتل می ورزید پس چه گمان میبری در باره او وقتی که این مطلب را در کتابی بیابد و یقین پیدا کند که این قول نویسنده بوده و مذهب او است گمان می کنی که چه خواهد کرد و ملامت و سرزنشی بر او نیست که هر عملی از قتل و نهب و اسارت و غیر آن را انجام دهد مگر اینکه خداوند بین او و اراده اش حایل شود.

پس بعد از آن ورقه دیگری را با و نشان داده بودند که آن را جعل کرده بودند و آنرا به مولی و سید ما نسبت می دادند که امیر- المؤمنین علی بن ابی طالب خالق و رازق و زنده کننده و میراننده است و آنها در حالتی که خلافت بلا فصل آن حضرت را بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نمی دانستند پس چگونه این امور را برای آن حضرت ثابت می دانستند و طاقت می آوردند که این نسبت را به آن حضرت بشنوند؟ و معتقد باین اعتقاد نزد آنها از فاسق ترین فجیره و از کافر ترین کفره بود و قتل و ریختن خون و غارت اموال او بهر صورت بر ایشان واجب می نمود و از فرستادن این کتاب قصدشان این بود که اثری از آن بزرگوار باقی نگذارند بلکه بواسطه این امر بهمه شیعه ضرر رسانند و این بعینه همان گفته زیر است که در واقعه جمل گفت اقلونی و مالکاً.

پس چون مولای ما شیخ مرحوم اعلی الله مقامه از این قضیه
 باخبر شدند بواسطه ضرری که بر همه شیعه و بر ایشان وارد شده
 بود بسیار محزون و غمگین گردیدند و در آن موقع در هر ساعت
 و دقیقه مترصد وقوع بلیه‌ای بودند تا اینکه متمکن از قرار نشدند
 و علم و تکلیف الهی اقتضای فرار کرد و چونکه فرار بسوی
 خداوند سبحانه امان از همه ترسها است پس بسوی خداوند فرار
 فرمود بجهت امثال امر خداوند که میفرماید قفروا الی الله ، پس
 از خوف فراعنه این امت قصد حج بیت الله نمود و بحضرت سید-
 الشهداء تاسی جست چرا که آنحضرت هم از ترس ظالمین از
 حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله به بیت الله فرار نمود
 هم چنین شیخ اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه از ظالمین
 گریخت و با اهل و عیال و اولاد و ازواج خود براه افتاد و هر چه
 که از ظروف و زیور آلات و امثال آن در نزد ایشان بود فروخت
 و باضعف بنیه و کمی قوت و کبر سن و شدت ترس قصد این
 مسافرت صعب را فرمود پس بار سفر را بسته باتفاق عیال خود
 حرکت فرمود و مرا در میانه این اقوام اراذل تنها و غریب و بی کس
 در حالیکه هیچ معینی جز مدد خداوند و عنایت و حفظ و پاسداری
 او نداشتم باقی گذاشت .

پس چون آنجناب با عیال و بعض اولاد خود به «هدیه» که
 در سه منزلی مدینه منوره واقع است رسید رسل پروردگار به

نزد او شتافتند و او را بجوار خداوند فرا خواندند و ندا دادند که بسوی رستگاری بشتاب پس ریح مشوقه بر او وزید و او را به لقای خدای تعالی مشتاق نمود پس باد مُنسیه بر او وزیدن گرفت و دنیا و ما فیها را از خاطر او برد آنگاه ریح مُسخیه بر او وزید و او را به بذل روح در محبت خدای تعالی سخی داشت پس از این محبس تنگ بفضای وسیع گشاده انتقال یافت و بدوستان خود واصل گشته در مؤانست با ایشان بمنتهی درجه رسید و از رنج و زحمت و محنت و سختیها و کدورت ها و فتنه های دنیا آسوده گشت و بنزد دوستانی شتافت که به آنها مأنوس بود و یارانی که نه او را ترك می کردند و نه او آنها را ترك می گفت و در واقع فرار صوری آن جناب بفرار حقیقی متصل گردید و قصد خانه ظاهری خداوند را داشت که به بیت المعمور حقیقی رسید پس همواره در اطراف این خانه طائف است و بجانب نور تجلی چراغ مشتعل از نار شجره ناظر شجره ای که شرقی نیست و غربی نیست و نزدیک است که روغن آن مشتعل شود و لولای آنکه آتش بآن نرسیده باشد. و از وفات آن بزرگوار خللی و شکستی افتاد که هیچ چیز سد آنرا ننمود و زلزله و لوله ای واقع شد و بسیاری از علما بعد از ایشان از دنیا رفتند و فتنه جهاد واقع شد و شوکت اسلام منکسر و مسلمین در نزد کفار ذلیل گردیدند و هلاک نفوس بسیار و هتک اعراض محترمه بظهور پیوست و کفار بر مسلمین حجت یافتند و از

این رو مملکت روسیه بر روم جسارت یافت بعد از آنکه مدت زیادی مغلوب و مقهور سلطنت مسلمین بودند و ایشان بسیاری از ممالك روم را متصرف و بر بلاد اسلام مستولی شدند و بدین واسطه ارکان اسلام متزلزل و بنیان آن منهدم گردید و نزدیک بود که بکلی مضمحل شود تا اینکه خداوند سبحانه برحمت خود بجهت مصلحت تامه و حکمت عامه وسائل تجدید سلطنت را برای مسلمین مهیا ساخت و دولت بسایشان باز گشت لکن آنها بعد از این مقهور و مغلوب و مطیع امر دولت فرنگ بودند و همه این از اثر جهادی بود که شهرها و مردم را در بر گرفته بود و فتنه‌ها و محنتهای بسیار واقع شد که تا همین اواخر رفع نشده و آثار آن باقی خواهد بود و از بین نخواهد رفت .

و بالجمله بعد از وفات آن بزرگوار اعلی الله مقامه و انار برهانه جماعتی گمان بردند که آثار او از میان خواهد رفت و امر او کهنه می‌شود و آتش او سرد و نور او خاموش خواهد شد پس مدتی قریب دو سال یا کمتر سکوت کردند لکن دیدند که نور آن بزرگوار همواره در از دیاد و ستاره سعد علوم و آثار وی پیوسته در ارتفاع و علواست پس به قصد سابق که در صدد آن بودند بازگشته و متعرض این بنده مسکین حقیر فقیر شدند و زبانهای طعن ایشان بر من گشوده شد بدون هیچ دلیل و موجهی جز اینکه من مناقب آن بزرگوار را ذکر می‌نمایم و فضائل جنابش را منتشر و تصنیفاتش

را درس می‌دهم و نقایس و جواهر فواید تألیفات ایشان را برای مردم آشکار می‌کنم .

پس کسی را نزد من فرستادند و پیغام دادند که این طریقه را ترك كن . در جواب ایشان گفتم كه طریقه من معرفت خداوند و اسماء او و صفات و افعال و آثار او و معرفت انبیاء او و رسل او و اصناف خلق او و معرفت حجتها و امناء او و معرفت نبوت مطلقه و ولایت مطلقه و معرفت توحید و مراتب آن و رفع شكوك و شبهات وارده بر آن است پس اگر بحث از این امور موجب اضلال و گمراهی مردم است بر اسلام سلام باد و باین حساب خلقت خلق و بعثت انبیا برای چیست و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اول دین معرفت خداوند است و کمال معرفت او توحید او است و کمال توحید او نفی کردن صفات است از او بجهت اینکه هر صفتی شهادت می‌دهد كه آن غیر موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد كه آن غیر از صفت است و صفت و موصوف شهادت میدهند كه باهم مقترن هستند و اقتران شهادت به حدوثی میدهد كه آن از ازلی كه ممتنع از حدوث است ممتنع است پس هر كه خدای سبحانه را وصف نماید پس بتحقیق او را قرین چیزی پنداشته و هر كه او را قرین پندارد پس او را دوتا پنداشته و هر كه او را دوتا پندارد پس او را تجزیه کرده و هر كه او را تجزیه كند ملحد در او شده .

پس جواب دادند اینکه تو در آن مباحثه میکنی علم حکمت است و حکما گمراهان و گمراه کنندگان هستند. بایشان گفتم بر چه چیز حکمت عیب می جوئید؟ آیا در لفظ حکمت یا در معنی آن پس اگر موضوع لفظ حکمت است بتحقیق خداوند تعالی در کتابش آنرا مدح فرموده است و فرموده است مبعوث نشدند پیغمبران مگر اینکه بخلق حکمت بیاموزند و خداوند می فرماید هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة «۱» و خداوند تعالی در باره داود میفرماید و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب «۲» و میفرماید ولقد آتینا لقمان الحکمة «۳» و میفرماید ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا «۴» و امثال اینها از آیات کثیره و روایات متعدده ای که ذکر و بیان آنها باعث طول کلام میشود.

و اگر بواسطه معنی حکمت بر آن عیب می گیرند پس حکمت

۱ - او است کسی که بر انگیخت در میانه امین رسولی از خود ایشان می خواند بر ایشان آیات او را و پاکیزه می گرداند ایشان را و می آموزد بایشان کتاب و حکمت .

۲ - و عطا کردیم به او حکمت و فصل الخطاب را

۳ - و هرینه بتحقیق عطا کردیم به لقمان حکمت را

۴ - و هر که باو حکمت داده شد پس بتحقیق خیر بسیاری بساو داده شده .

عبارت است از معرفت خدا و توحید او و آنچه که متعلق بمعرفت اوست از اسماء و صفات و افعال و آثار افعال او که کینونات خلایق و ذوات و حقایق است و معرفت نفس از حیث تجلی باین صفات و فضایل و خالی بودن آن از رذایل و معرفت سیاست الهیه و حدود شرعیه از عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و احکام و شاهد اینکه مراد از حکمت همین است که ما ذکر کردیم قول خدای تعالی است که میفرماید ولا تجعل مع الله الهأ آخر فتقعد مذموماً مخذولاً «۱» و آن اشاره به توحید است در مراتب چهار گانه آن و آنچه متعلق بآن است از اسماء و صفات و افعال و آثار پس اگر خدای سبحانه را چنانکه شایسته جلال عظمت و کبریاء او است در افعال و آثار او وصف نمائی بتحقیق خدای دیگری شریک او گرفته‌ای و نقض کننده صفت کینونت او شده‌ای و خدای سبحانه فرموده است و قضی ربك الا تعبدوا الا ایاه «۲» اشاره بتوحید عبادت است چرا که آن ظاهرترین مراتب توحید است و بعد می‌فرماید وبالوالدین احساناً «۳» و پدر و مادری که خداوند سبحانه آنها را مقرون بتوحید خود و عبادت خود قرار داده و آنها ۱ - و قرار مده با خداوند خدای دیگری که مذموم و مخذول بنشیند .

۲ - و مقرر فرمود پروردگار تو که عبادت نکنید مگر او را .

۳ - و به پدر و مادر نیکی کنید .

را وصف کرده باینکه مریبان هستند جز پیغمبر و ولی نیستند بفرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود انا و علی ابوا هذه الامة که اشاره به نبوت و ولایت فرمود و آنچه که متعلق بآنها است از صفات آندو و احکام آنها و مضافات و منسوبات آنها و خدای سبحانه می فرماید اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما «۱» تا اینکه می فرماید ولا تمش فی الارض مرحاً انک لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولاً کل ذلك کان سیئه عند ربک مکروهاً «۲» و جمیع این آیات بعض آن در اخلاق و تهذیب نفس و بعض آن در احکام شرعیه است همانطور که به کمتر دقت و تأملی ظاهر می شود و شرح آن موجب طولانی شدن است پس بعد از بیان معرفت خدا و صفات او و آثار او و افعال و اسماء او و نبی و ولی او و تهذیب نفس و عبادت خداوند سبحانه آنطور که قرار داده است می فرماید ذلك مما اوحی الیک ربک من الحکمة «۳» و حکمت گاهی بطور مطلق می آید و اصول خمسّه یعنی توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد از آن اراده می شود همان طور که

۱- اگر که نزد تو به پیری برسند یکی از آندو یا هر دوی آنها.

۲- و بر زمین از روی کبر راده و که تو زمین را هرگز نخواهی شکافت و از حیث بلندی به کوهها نخواهی رسید، همه اینها بد آن در نزد پروردگار تو ناپسند است ۳- این از جمله چیزهایی است که وحی فرمود به تو پروردگارت از حکمت .

خداوند میفرماید و لقد آتینا لقمان الحكمة ان اشکر لی ولو الدیک
 الی المصیر «۱» پس خدای سبحانه اشاره فرموده است به سبب
 شکر برای او بعلم توحید و عدل و بسبب والدین اشاره به نبوت
 و ولایت می فرماید و به عبارت « الی المصیر » اشاره بمعاد مینماید .
 و آیا بحث از این وجوه که عالم برای آن خلقت شده است جای
 عیب جوئی است ؟ و انتقام نمی کشید از ما جز بسبب آنکه ایمان
 آوردیم بآیات پرورنده خود چون بما رسید خدا یا ما را صبر
 عطا فرما و ما را در حال اسلام از دنیا ببر .

پس اگر بعض مردم بر غیر جاده مستقیمه در حکمت فرو
 رفته اند و این موجب اعراض از حکمت و عدم تشاغل بآن است
 واجب می آید که از جمیع علوم اعراض شود چرا که هیچ علمی
 نیست که اهل باطل در آن تکلم نکرده باشند خاصه علم فقه که
 علم به احکام شرعیه فرعیه است پس همانا اهل باطل در آن از
 بدعتها و امور قبیحه بسیار گذارده اند مثل قول به قیاس و رأی
 و استحسان و سایر امور مخترعه و هواهای مبتدعه و نمی بینم که
 شما از آنها اعراض کرده باشید و از امثال اینها رو گردانده باشید
 ۱ - و هراینه بتحقیق دادیم به لقمان حکمت را که شکر کن بر من
 و بر والدینت و بسوی من است بازگشت .

پس اگر بحث و اشتغال شما برای تمیز است یعنی تمیز بد آن از خوب آن و حق آن از باطل آن و آب آنها از سراب آنها که ما هم بعینه در حکمت همین را می گوئیم پس واجب است خوض در آن و مشغول بودن و مراجعه به مباحث آن بجهت تشخیص حق از باطل و آب از سراب و لاغر از فربه پس چرا خوض و مشغولیت در غیر آن را انکار نمیکنید و خوض در حکمت را انکار می کنید فما لکم کیف تحکمون افلا تبصرون؟

پس جواب دادند که خوض در حکمت و اشتغال بآن خطرهای بسیار دارد چرا که خطای در آن موجب خلود در آتش میشود بخلاف مشغول بودن در غیر آن که خطر آن کم است و خطای در آن موجب خلود در آتش نیست .

گفتم سبحان الله وقتی که شما مشغول بآن نبوده اید حق و باطل آنرا از کجا میدانید و اعتقاد غلط را از اعتقاد صحیح چگونه می شناسید و چه بسا که شخص در کفر و زندقه باشد و گمان کند که آن توحید است و باین ترتیب که می گوئید قلبها ضعیف می شود و بهر شبهه ای مایل میگردد بمصداق قول امیر المؤمنین علیه السلام همج رعا ع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح «۱» و آن
 ۱ - مردمان پستی که پیرو هر آواز دهنده ای هستند و با هر بادی منحرف میشوند .

قول خدای تعالی است که میفرماید و اذا رأيتم تعجبك اجسامهم
و ان يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة
عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله اني يؤفكون «۱» پس قلب
وقتی که بر بصیرت نباشد و بینہ واضحه و نور ساطع از چسراغ
نور دهنده لامعی نداشته باشد قادر بر دفع شبهات وارده و شکوک
واصله نیست و شبهات پیوسته وارد میشوند تا اینکه انسان از اعتقاد
حق خارج می‌گردد چنانچه وقتی که از همین مرد عالم از وجه
تناقض بین قول امام علیه السلام که در دعا میفرماید یا من هو قبل
کل شیء و بعد کل شیء «۲» و آنچه که از ضرورت مذهب
و دین معلوم میشود که بهشت و جهنم تا ابد باقی هستند و تمامی
واضح‌الحالی ندارند بلکه تا ملک خدا دوام دارد باقی هستند، سؤال
شد، که هرگاه بهشت و جهنم فانی نشوند پس چگونه خدای سبحانه
و تعالی بعد از آنها خواهد بود پس جواب داده بود که از قواعد
لغوی اینطور بر می‌آید که هیچ عامی نیست مگر اینکه بتحقیق
تخصیص مییابد پس خدای سبحانه بعد از همه چیز است مگر بعد
۱ - و چون ببینی آنها را اجسام آنها تورابه عجب می‌آورد و چون
سخن گویند می‌شنوی سخنان آنها را گویا آنان چوبهائی هستند تکیه
داده شده هر فریادی را علیه خود می‌پندارند آنها دشمنند پس
ببرهیز از ایشان بکشد خدا ایشان را چگونه (از حق) بازداشته میشوند .
۲ - ای کسیکه او است قبل از هر چیزی و بعد از هر چیزی .

از جنت و نار چرا که آنها منقطع نمی‌شوند .

نظر کن بر این جواب باطل و قول هائل که اگر او در معرفت
 خدای سبحانه خوض کرده بود آنطور که خدا امر و تکلیف
 فرموده و معرفت توحید و اسرار تفرید و تجرید او را دانسته بود
 می‌فهمید که خداوند سبحانه تغییر حال نمیدهد و نسبتش تغییر نمی‌یابد
 و در خدای سبحانه جهتی نیست و جهت قبلیت او عین بعدیت اوست
 و او قبل است در عین اینکه بعد است و بعد است در عین اینکه
 قبل است ، اول است در عین آخر بودن و آخر است در عین اول
 بودن ، قریب است در عین بعد و بعید است در عین قرب ، نسبتها
 و اضافات بر او جاری نمی‌شود و حالات بر او مختلف نمی‌گردد
 و مختلف عارض او نمی‌شود و نسبت او قبل و بعد از خلقش متفاوت
 نیست و برای امکان در قدیم ذکری نیست سبحانه و تعالی عما
 یقولون و عما یصفون علواً کبیراً . پس اگر او تعمق میکرد و نظر
 و تفکر و استبصار می‌نمود بقول مولای ما حضرت صادق علیه -
 السلام بر می‌خورد که ثقة الاسلام روایت کرده است که فرمود
 ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه «۱» و هم چنین آنچه که صدوق
 رحمه الله در توحید روایت می‌کند از خطبه مولای ما حضرت
 رضا علیه السلام در مجلس مأمون که در آن است کل ما فی المخلوق
 یمتنع فی خالقه «۲» پس بالجمله تهاون و عدم اشتغال بمعرفت
 ۱ - خداوند از خلقش خالی است و خلق او از او خالی هستند*

خدای سبحانه موجب وقوع در امثال این ورطه ها و مهالك میشود. و نیز به یکی از همین علمائی که ادعای علم و ریاست دارند گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب با آسمان عروج فرمود پس چگونه نماز ظهر بجا آورد و نماز ظهر بجا آورده نمیشود مگر وقتی که آفتاب در دایره نصف النهار باشد و این در شب میسر نیست در نیمه شب نصف النهار کجا بوده و این نماز چگونه بوده است؟ پس مبهوت و متحیر شد و تأمل و تفکر کرد آنگاه گفت که آن جناب نماز قضا بجا آورده است. پس گفته شد باو که چگونه رسول خدا نماز را ترك میکند و چگونه نماز او قضا می شود گفت که آنحضرت آن نماز را به نیابت از کسی بجا آورده.

نگاه کن باین مرد که از عدم اشتغال به معرفت خدا و به کیفیت آثار خلق خدا و باین جهت که دلش راضی نشده که بگوید نمیدانم چگونه خودش را در این ورطه مهلكه انداخته است.

و همچنین یکی از علما در یکی از تصنیفات خود ذکر کرده که خداوند مکانی ندارد و الا با قاذورات ممزوج میشد. و این قول صریح در جسمیت خداست بجهت اینکه امتزاج صفت اجسام است و اگر خدای سبحانه مکانی داشت جایز نبود که مکانی از او خالی باشد پس واجب می آمد که در قاذورات و نجاسات هم

* ۲ - هر چه در مخلوق است در خالق او ممتنع است.

باشد و اگر غیر این بود مکانی از او خالی می‌شد و چونکه این امتزاج محال است واجب است که برای او مکانی نباشد.

و بالجمله از امثال این امور بسیار است و مثل این لغزشها کم نیست و همه اینها که بفکر آنان میرسد بجهت عدم تشاغل در معرفت خدا و اعتقاد باین عقیده است که می‌گویند این تکلیف ما نیست و واقع شدند در آنچه که واقع شدند و در این قبیل شبهات و اشکالات مبهوت و متحیر ماندند و جواب میدادند که معرفت عوام برای ما کافی است و معرفت اجمالیه کفایت می‌کند و خوض در تفصیل و بحث در مسائل آن واجب و لازم نیست، بایشان گفتم که بلی معرفت اجمالیه آنگاه صحیح است که چون تفصیل داده شود صاحب آن مضطرب و مشوش و متحیر نشود و این برای آنکه او مسلمی از مسلمین و مؤمنی از مؤمنین شمرده شود کافی است ولی علماء و فقها از اصحاب ما و همه فقهای اسلام متفقند بر اینکه واجب کفائی است که يك نفر عالم به تفصیل علم حکمت و کلام و معرفت حقایق اشیاء و دقایق و تفصیل و جهات شبهه‌های وارده بر آن باشد تا اینکه کسی باشد که شبهه‌های وارده بر اسلام را دفع کند و آنچه را که از شکوک و خیالات بر ایمان وارد میشود دور نموده مکاید ابلیس و مواقع شبهه‌های او را بشناسد و شك نیست که ابلیس شبهه را از يك جهت وارد نمیکند بلکه از جهات مختلف و علوم متفاوت شبهه وارد مینماید، گاهی

شبهه او از باب نجوم است و گاهی از باب هندسه و گاهی از باب علم طلسمات و نیرنگها و گاهی از باب علم حروف و هکذا بهر صورت جهات شبهه های او مختلف است و مواقع کید او گوناگون . پس ناچار بایستی عالم حکیم کاملی باشد که این جهات را بشناسد و صاحب نور توّسم (فراست) باشد تا اینکه شبهات را دور نماید و حجت مدعی پیغمبری و شکوک اهل تصوف را دفع کند که آن بزرگترین درد این دین قویم است و بزرگترین حجاب این مذهب مستقیم و واجب کفائی آن است که همه مسلمین بآن مکلفند پس وقتی که یکی از آنها بجا آورد از باقی ساقط می شود پس بنا بر این بر مکلفین واجب است که کوشش خود را در تحصیل حکمت و کلام و معارف الهیه آنقدر که برای مسلمین کافی باشد بنمایند و این میسر نمیشود مگر اینکه جماعت زیادی باین کار پردازند تا از میانه آنها دو یا سه یا چهار نفر کامل شوند تا اینکه زمین از کسانی که بر پامیدارند حجت های خدا را و ظاهر و مشهود و از نواب امامند ، خالی نماند مثلاً این علم فقه که شما می گوئید واجب کفائی است و قول حنبلیین (حلبیین خ ل) را که قائل به وجوب عینی در فقه هستند ابطال نموده و بتقلید اکتفا کرده اید چطور بحث و خوض و اجتماع مردم را برای تحصیل واجب کفائی واجب می دانید و آنها را از بحث و خوض در تحصیل واجب کفائی دیگری منع می کنید و حال آنکه شما متفق هستید بر اینکه

اینها هر دو واجب کفائی هستند همانطور که معرفت اجمالیه در اصول دین کفایت میکند تقلید هم در فروع کفایت میکند پس چرا مردم را به بحث و خوض در علم فروع ملزم نموده‌اید که برای تحصیل واجب کفائی برای آنها ملکه استنباط حاصل شود و مردم را از بحث و خوض در تحصیل معارف الهیه و عقاید اصولیه منع میکنید و آیا واجب است که در فروع خوض شود و جایز نیست که در اصول تعمق کنند و این تقسیم نابجائی است و در اینجا مثل مشهور (فرع زیاده بر اصل) صادق می‌آید و وقتی که اصل ثابت تحصیل نشده باشد فروع چگونه متفرع میشوند ثبت العرش ثم انقش.

و دیگر اینکه ما در هر يك از معارف الهیه و حقایق ربانیه و افعال و آثار و اسما و صفات و معرفت نبوت و ولایت که سخن میگوئیم بمحض دلالت عقل نیست اگر چه که این دلالت در نزد شما کافیهست همانطور که دیگر کسانی که اسم حکما را بر خود گذاشته اند کافی میدانند و به محض عقل در معارف الهیه تکلم میکنند خواه با شرع موافق باشد یا نباشد و ما بعون الله سالک این مسلک نیستیم و از این طریق نمی‌رویم بلکه اولاً دلالت عقل را مراعات می‌کنیم ثانیاً بدلالات آیات محکمه بر آنچه که عقل بر آن دلالت کرده نظر میکنیم ثالثاً نظر میکنیم بدلالات سنت یعنی احادیث مسلمة مشهوره غیر متشابهه بر آنچه کتاب و عقل بر آن

دلالت کرده‌اند رابعاً نظر میکنیم به مذهب و مطابقت این سه دلیل با آن پس اگر مخالف بود آنرا ترك می‌کنیم چرا که مذهب قوی تر و ثابت تر است خامساً در آیات مرثیه در آفاق و انفس نظر میکنیم بنا بر قول خدای تعالی که میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق «۱» و آنگاه بحقیقت و قطعیت موضوع حکم می‌کنیم چرا که خداوند سبحانه راهی برای ما در حق غیر از ایسن وجوه قرار نداده است پس هر گاه مطابق آمد واجب است که یا حق باشد یا اینکه خدای سبحانه اغراء به باطل کرده باشد و حاشا و حاشا که چنین باشد نعوذ بالله . پس وقتی که در علم معارف و عقاید بر این وجوه بحث کردیم چه گمراهی لازم می‌آید و از چه باید بترسیم و چرا حق واضح و طریق روشن را ترك کنیم؟ فماذا بعد الحق الا الضلال «۲» آیا بما امر میکنید که حق را ترك بگوئیم؟

جواب دادند که ما از شما نمیخواهیم که بحث و درس در این معارف را ترك بگوئید جز اینکه شما راه شیخ را میروید و طریق او را پیرو هستید و قائل به قول او هستید . گفتیم و چه عیبی است در مسلک او و در طریق او چه قصوری می‌بینید؟ آیا

۱ - خواهیم نمایاند آیات خود را بایشان در آفاق و در نفسهای ایشان تا اینکه آشکار شود برای آنها که آن حق است .

۲ - پس چیست بعد از حق بغیر از گمراهی .

نه این است که علماء شما و علماء اسلام که مدار نقض و ابرام بر آنها است همگی به وثاقت و جلال و علم وافر و فضل واسع و نورساطع ایشان شهادت داده‌اند و از جمیع علماء شیعه بر جلال شأن و نبالت مکان آن بزرگوار اجماع قائم شد و در تبعیت آن جناب برای من چه محذوری لازم می‌آید در حالیکه شهادت این علمای اعلام را قبول نموده‌ام مخصوصاً با آن کوششی که در تجسس و تفحص از حال آن جناب برای طلب هدایت و دوری از گمراهی بجهت تقرب به خداوند و طلب رضای او نموده بودم و طالب دنیا نبودم چرا که از آن جناب اعلی الله مقامه در امور دنیویه بهیچ وجه انتفاعی نداشتم و در حضر و سفر و شب و روز مصاحب و معاشر آن بزرگوار بودم پس چیزی از او نیافتم مگر بهترین خبرها در علم و عمل مضافاً بر آنچه که برای من از دلائل واضحه و براهین لائحه از ائمه سادات علیهم سلام الله من رب البریات بر حقیقت و وثاقت او ظاهر شد پس چه باعث میشود که از آنجناب عدول کرده و شهادت این علمای اعلام فخام و سادات فضیله کرام را قبول ننمایم؟ و من اگر بنا باشد مقلد باشم تبعیت جمیع علمای اسلام با وفور علم و جلال شأن و عموم ریاست و شمول سلطنت معنوی ایشان اولی و سزاوارتر است از متابعت شخص واحدی که مطلع بر این علوم و معارف نیست و سالک این طریقه و رهسپار این راه نمیشد و با اصطلاحات آن آشنا نیست

و علیه من چه حجتی می‌تواند داشته باشد وقتی که خودش چیزی از این علوم را نمیداند اگر چه در فقه و اصول بصیر باشد و شکی نیست که مرحوم پدرش تغمده الله برحمته و اسکنه غرفات جنته از او بصیرتر و عالم‌تر و پارساتر و بمواقع احتیاطات آشنا تر بود و آن مرحوم در معرفت کلام این عالم ربانی اعتراف به عجز نمود پس تقلید کردن از این اعلام از تقلید شخص واحدی با این اوصاف یا تقلید جماعتی از عوام کالانعام و اشباه بهائم بهتر است .

و اگر خود محقق و ناظر و بصیرم و مکلفم بآنچه که می‌فهمم پس به شما خبر میدهم که محبت و متابعت او را برای روز فقر و فاقه خود در نزد پروردگار ذخیره کرده‌ام و از خداوند امیدوارم که مرا رحمت کند و مرا با او محشور نماید و شفاعت پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را به کرامت او بمن روزی فرماید پس اگر برهان و دلیلی غیر از آنچه که ذکر کردم و بیان نمودم دارید که موجب عدول از آن جناب میشود ها تو ابرهانکم ان کنتم صادقین . پس جواب دادند که این علما آنچه را که ما دیده‌ایم ندیده‌اند

و آنچه که برای ما معلوم شده برای آنها معلوم نشده بود و ما مکلف باحوال ایشان نیستیم . گفتیم که این بعینه همان قول سلف اول است که بریده اسلمی از آنها پرسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را بخلاف منصوب کرد پس چه چیز باعث شد که شما از آن جناب باین ابی قحافه عدول

کنید باو جواب دادند که ما حاضر بودیم و تو غایب بودی و شاهد می‌بیند آنچه را که غایب نمی‌بیند قسم به جان خودم که این عباراتی که از آن جناب نقل می‌کنند و در معنی آنها تعبیرات نابجا می‌آورند در رسائل و کتب آن بزرگوار اعلی الله مقامه قبل از اینکه از احساء خارج بشود و متوجه بلاد عجم گردد بوده و کتب آن جناب بحمد الله مشهور بوده است و این عبارات و امثال آن به نظر علما رسیده و ما با قطع نظر از آنچه که ذکر کردیم که علما این عبارات را دیده و در آنها دلالتی بر این مزخرفات که آقایان ادعا میکنند نیافته‌اند می‌گوئیم که علماء اسلام و علمای فرقه محقه قبل از جناب سید مهدی بر وثاقت و جلالت آن جناب متفق القول و همزبان بوده‌اند و کسی برایشان انکاری نداشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید لا تزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة «۱» پس وقتی که علمای اسلام متفق شدند واجب است که بر حق باشند و این دلیل بر جلالت و حقانیت آن بزرگوار است و از طرفی اگر اینطور نبود واجب می‌آمد که خداوند سبحانه فساد حال و فساد اعتقاد آنجناب را روشن بفرماید که کلمه آن اعلام در این عصر بر باطل متفق نشود گذشته از این با آنکه محال است که جمیع علماء فرقه محقه که حق بر آنها دور میزند بر باطل اجتماع کنند بفرض تسلیم بقول آنها گفتیم که چه چیز بر شما

۱ - همواره طائفة از امت من بر حق هستند تا وقتی که قیامت بپاشود.

روشن شده و از فساد عقیده و بطلان ما فی الضمیر او غیر از مزخرفات و افتراآت خودتان چه دیده اید؟ گفتند چهار عبارت در چهار مطلب یکی عباراتی در معراج که دلالت دارد بر اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هر عنصری از عناصر وجود خود را در محل آن عنصر انداخت پس آتش را در کره آن و هوا را در کره آن و هم چنین آب و خاک را با اینکه معروف از مذهب و معلوم از دین این است که آنحضرت به جسم شریفش صعود فرمود. و دیگر عبارتی در معاد است که دلالت دارد بر اینکه عناصر بدن هر عنصری از آن به مرکز خود ملحق میشود پس عود نمی کند با اینکه ضرورت اسلام بر این قائم است که بدن جسمانی عود می کند. و دیگر عبارتی در علم است که دلالت بر این دارد که برای خداوند دو علم است علم قدیم و علم حادث و شکی نیست که حادث نبوده و بعد پیدا شده و از این عبارت لازم می آید که علم خدا متجدد و حادث باشد و زمانی وجود داشته باشد که او عالم نبوده. و دیگر عبارتی است که دلالت می کند بر اینکه امام علمت فاعلی است و از این عبارت لازم می آید که امام در احداث و فعل مستقل باشد یا اینکه این امر باو تفویض شده باشد و هر دوی آنها باطل است بجهت ضرورت اسلام پس باین ادله اود را این چهار مسأله با ضرورت اسلام مخالفت نموده و رجوع باو و اعتماد و اتکاء بر او و متابعت او صحیح نیست و از این

جهت ما تو را از تبعیت و نشر مطالب اونهی می کنیم .

پس چون این را از آنها شنیدم گفتم آیا چنین نیست که این مسائل همانهاست که در زمان حیوة آن بزرگوار بر او انکار کردید؟ و آیا چنین نیست که آن جناب بر شما انکار نمود که لازمه سخنان او این مطالب باشد که شما ذکر کردید؟ و آیا بر شما عرضه نداشت که آن عبارات را نزد من بیاورید تا اینکه آنها را بشما بفهمانم و مقصود و مراد را برای شما تفسیر بکنم؟ آیا شما نبودید که از این مطلب سر باز زدید؟ و آیا بعد از این عمل برای شما دلیلی باقی میماند؟ و آیا ظاهر بآنص معارض میشود؟ آیا نمیدانید که علما اصطلاحاتی دارند که جز از راه آنها کلامشان فهمیده نمیشود و نمی دانید که لا مشاحه فی الاصطلاح و نمی دانید که کلام بر وجوه مختلف از انواع تجوزات و استعارات و تشبیهات و کنایات و اصطلاحات و گاه از باب ایاك اعنی و اسمعی یا جاره جاری میشود و بتحقیق مولای ما حضرت صادق علیه السلام فرمود که من به کلمه ای تکلم میکنم و از آن ، يك وجه از هفتاد وجه آنرا اراده می نمایم که از هريك از آن جهات برای من راه خروج هست و اگر انسان بخواهد کلامش را هر طور که خواست جاری می کند و دروغ نمیگوید چنانچه حضرت ابرهیم نظری نمود در نجوم پس گفت من سقیم و سقیم نبود و دروغ هم نگفت

وهم چنین فرمود بل فعله کبیرهم «۱» و دروغ نگفت .

پس چون این وجوه در کلام محتمل است چه گمان داری در باره عبارت نوشته و حال آنکه اجماع مسلمین و ضرورت مذهب و دین و نص کتاب مبین است که به نوشته و عبارت عبرتی نیست و بدرستی که اعتنا در گفتار صریحی است که ظاهر در مراد بوده و عرفاً احتمال خلاف آن نمی‌رود و اما هر وقت که احتمال برود متکلم اراده خلاف ظاهر را نموده و ادعای این را هم بنماید واجب است که تصدیق کرده شود و مخالفت با او نکنند چرا که او بمراد خود بینا تر و به مقصود و ضمیر خود آشناتر است پس چطور حکم می‌دهید بر عبارت و حال آنکه مکرر ذکر کردیم که مسلمین بر عدم اعتبار کتابت وقتی که کاتب بخلاف آن نص نماید اجماع دارند و مخالفت او مخالفت ضرورت است پس بچه بیانی و چه دلیلی در نزد شما این اجماع قطع کرده میشود ؟ آیا وقتی که در روز عرض اکبر (قیامت) خداوند از شما سؤال کند باین دلیل احتجاج می‌کنید ؟ و آیا وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام مخاصمه در روز محشر از شما بپرسد اینطور استدلال می‌کنید ؟ چه خواهید گفت وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بشما بفرماید این چه عملی بود که مرتکب شدید و حال اینکه شما آخرین امتها بودید ؟ و چه می‌گوئید

۱ - بلکه این کار را بزرگ آنها کرده .

در جواب امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که بشما بفرماید در حالتی که حامل لوا است بر منبر ، منبر وسیله الله اذن لکم ام علی الله تفترون ؟ «۱» ای جماعت از خدا بترسید و هر که را که خدا مقدم داشته مقدم بدارید و از کسی که خدا او را تعلیم فرموده بگیرید و لا تبخسوا الناس اشیائهم «۲» و لا تعثوا فی الارض مفسدین «۳» بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین «۴» و لا تقعدوا بکل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله . و تحسبون انکم مهتدون «۵» .

بالجمله این کلام بآنها فایده بخشید و این وعظ و بیان تام بآنها نفع نداد و بدون علم و بصیرت و دلیل بر اعتقاد خود پافشاری کرده اصرار و انکار نمودند ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله و یتبع کل شیطان مرید تا اینکه در روز جمعه ای که اولین جمعه ماه رجب بود جمع شدند و مجلسی آراستند و جماعت بسیاری متجاوز از هزارها نفر که حتی یکی از آنها هم مرا تصدیق نمی کرد در آن جمع شدند و مرا در این مجلس سخت حاضر کردند و روز گرمی بود و جماعت از هر طرف بحمايت رؤسای خود

۱ - آیا خداوند بشما اذن داده یا اینکه برخداوند افترا می بندید ؟

۲ - و کم ندهید بمردم اشیاء آنها را ۳ - و کوشش نکنید در زمین درحالی که فسادکننده هستید ۴ - بقیه خدا بهتر است برای شما اگر باشید ایمان آوردندگان ۵ - و ننشینید بر هر راهی که بترسانید و باز دارید از راه خدا و می پندارید که شما هدایت یافتگانید .

می آمدند و من در این میان یکه و تنها بودم پس یکی از آنها در همین مجلس به من گفت ان الملا یا تمرون بك لیقتلوك فاخرج انی لك من الناصحین «۱» در حالتی که جماعت ملبس به اسلحه و مجهز به لباس خصومت دور من حلقه زده بودند که گفתי برای جهاد در حضور رسول خدا آمده اند و برای من خروج از میانه ممکن نبود . پس چون قدری آرام گرفته و نشستند از آنها پرسیدم که این اجتماع برای چیست و موجب این غوغا چه می باشد ؟ آیا از من خلاف شرع یا عرفی یا خلاف دین و مذهب دیده یا شنیده اید که برای اثبات آن بر من و اقامه حد اجتماع کرده اید ؟ گفتند نه گفتم پس در این صورت اجتماع و غوغا و جنجال شما برای چیست ؟ گفتند که می خواهیم از تو از عبارات شیخ سؤال بکنیم و بیان کنیم که آنها کفرند . گفتم پس چرا همان روز اول که خود او از شما طلب کرد از او سؤال نکردید که خود آن عبارات را برای شما تفسیر کند و حال بعد از آنکه فضیحت و شناعة را ظاهر ساخته اید و همه جا را از قول باطل و مذهب عاطل پر کرده اید از من چه می خواهید و آلآن و قد عصیتم قبله ؟ بهر حال آن جناب از دار دنیا به دار آخرت رحلت فرموده و حضور ندارد که مکنون ضمیر خودش را برای شما بیان فرماید .

۱ - هر اینه مردم در اندیشه تو هستند که ترا بکشند پس خارج شو که من برای تو از نصیحت کنندگانم .

بر شما است که خود را بنگرید وقتی که شما هدایت یافتید گمراهی دیگری بشما ضرر ننمیرساند گفتند ناچاریم که بعد از ممات او بکلماتش نظر بکنیم و از تواز آنها سؤال کنیم گفتیم اهل باطل که از دنیا رفته اند بسیارند آیا در عبارت هیچ يك از اموات این عمل را کرده اید؟ گفتند که او تبعه ای دارد که با اعتقاد او معتقدند پس گمراه میشوند گفتیم و هم چنین اموات از اهل باطل تبعه ای دارند که اعتقاد آنها را تبعیت میکنند و برای آن اعتقادات تبلیغ مینمایند و آنها قبل از شیخ بوده اند پس چرا آنها و اتباع آنها را حاضر نکردید تا اینکه فساد اعتقاد شیخشان را بر آنها اثبات کنید که از طریقه وی دور شده بطریق حق بر گردند؟ و اگر شما آنها را نمی شناسید من اسماء و کتب و مقالات و عبارات آنها را برای شما بگویم آنگاه به شیخ و اتباع او پردازید. گفتند راهی در این قضیه برای تو نیست و تو را از بیان این عبارات چاره نمی باشد. گفتیم انا لله وانا الیه راجعون.

بیاورید آنچه را که در نزد شما است پس همین عباراتی را که مضمون آن قبلاً گذشت پیش کشیدند و من قبل از این قضیه آن عبارات را در رساله ای که به «کشف الحق» موسوم است شرح داده و تفسیر نموده بودم و معانی آنها را توضیح داده بودم و بدرستی که این عبارات جمیعاً مطابق ضرورت اسلام است و تمامی آنها از مدلولات کتاب و سنت گرفته شده و من در آن رساله جای هیچ حرف و کلام و دلیل و برهان و استدلالی برای صاحب مقالی باقی

نگذارده بودم و این رساله مشهور و معروف و در میانه مردم همچون آفتاب در وسط آسمان شهرت دارد و گمان نمیکنم که هیچ شهری از این رساله خالی باشد لکن این کتاب با آن بیان تام وافی و شرح عام شافی بآنها نفع نرسانید .

پس بعد از آن ، عبارتی از این شیخ ق مقام و علم اعلام و نور تام ابراز کردند که ان الجسد العنصری لا یعود و بمن گفتند که بگو این عبارت کفر است یا نه ؟ گفتم آنطور که من میفهمم و به خدا بآن دین می‌ورزم این عبارت کفر و زندقه نیست لکن بگوئید که لغت جسد در لغت بنا بر آنچه در قاموس و صحاح و مجمع البحرین ذکر کرده‌اند صرف نظر از اصطلاح حکما چند معنی دارد ؟ گفتند که نمیدانیم . گفتم سبحان الله هر گاه که معانی جسد را ندانید و اطلاقات آنرا آنطور که نزد اهل لغت است شناسید چگونه بر این عبارت انکار میکنید ؟ برای اینکه جسد معنایی دارد که اگر قائل به عود آن بشوید کافر شده‌اید گفتند ما فهم عوام را میگوئیم گفتم آیا لغت غیر از فهم عوام است ؟ پس مجدداً همان گفته را تکرار کردند که ما قصدمان فهم عوام و فهم جمیع حضار است و در حالیکه هیچ يك از آن جماعت تصدیق و مساعدتی با من نمی‌نمود گفتم که فهم عوام چه مدخلیتی در این مقام دارد ؟ و اگر هر چه را که عوام نفهمند باطل باشد لازم می‌آید که کتب جمیع علما باطل باشد و شکی

نیست که هیزم فروش و سبزی فروش عبارات شرح لمعه را نمی فهمند و مسئله امر بین الامرین را درك نمی کنند و فهم نمیکنند که امر بشیء نهی از ضد خاص یا عام آن میکند حال آیا برای ایشان جایز است که حکم ببطالان این مطالب بکنند؟ و این کار اختلاف را بیشتر میکند.

پس چون کم انصافی و شدت جور و اعتساف آنها را دیدم گفتم که بگوئید بالاخره چه می خواهید؟ گفتند می خواهیم که بنویسی این عبارت کفر است پس برای آنها نوشتیم که این عبارت هر وقت که بیان مقدم و مؤخری نداشته باشد و چیزی از اول یا وسط یا آخر آن حذف نشده باشد بر حسب فهم عوام کفر است مثل قول خدای تعالی يَدَالله مَغْلُولَةٌ (۱) و وجوه يومئذٍ ناضرة الى ربها ناظرة (۲) و شك نیست که اینها بحسب فهم عوام کفرند چرا که برای خداوند دستی و روئی از قبیل اعضا نیست و همچنین عباراتی را که بعضی آنها تحریف شده بود و بعضی آنها را نتوانسته بودند بخوانند ابراز کردند و از من خواستند که صحیح آنها را بنویسم پس اینطور نوشتیم که مرجع قول این است که این کلام متشابهی است که تفسیر آن را از گوینده آن می پرسیم مثل آیات قرآنی و احادیث نبویه

۱ - دست خدا بسته است .

۲ - چهره هائی که در آنروز با طراوت هستند بسوی پروردگار خویش نظر میکنند .

و ولویه و بالجمله اعتباری بکاغذ نیست .

باری چون از من مأیوس شدند و نتوانستند چیزی از این زخاریف را بر من اثبات کنند والحمدلله عاجز ماندند و موفق نشدند که از آن باطل که آنرا آراسته بودند چیزی بر من ثابت نمایند گفتند که میخواهیم تو اجتهادت را بر ما ثابت کنی پس چون کلام آنها باین مرحله رسید صاحب مجلس گفت قد تبین الرشد من الغی شما پیش از این بر فساد عقیده او احتجاج میکردید که مخالف ضرورت است و حالا باین ترتیب روشن شد که اعتقاد او صحیح است و آنچه را که شما حالا از او میخواهید این است که اجتهادش را ثابت کند و خود شما که دعوی اجتهاد دارید اگر ثبوت اجتهاد به نشستن و احضار مردم واجب است پس شما هروقت مردم را حاضر کردید و اجتماع کردید و اجتهادتان را ثابت نمودید ما این شخص را حاضر میکنیم که باشما در مجلسی برای اثبات اجتهادش بنشیند پس روشن شد که قصد شما غیر از خدا است و در این اثناء صدای مؤذن باذان ظهر بلند شد پس برای نماز برخواستیم و مجلس متفرق گشت فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين و حق ظاهر شد والحمدلله رب العالمین .

و از قلت انصاف حضار آن مجلس گردش زمانه آنها را هلاك كرد و از میانه ایشان یعنی رؤسای آنها هیچکس باقی نماند مگر یکی از حضار آن مجلس که آنهم از جمله اتباع و اذناب بود و قابلیت سؤال

و جواب را نداشت خلاصه این هم آنها را کفایت ننموده در
 فروختن آتش فتنه و فساد باقی ماندند و خدای سبحانه فساد آنها را
 دفع میفرمود کما او قدوا ناراً للحرب اطفأها الله و یسعون فی
 الارض فساداً و الله لایحب المفسدین «۱» تا اینکه بار دیگر مردم را
 فراخوانده آنها را در صحن حضرت عباس جمع نمودند و علمها
 و پرچمها افراشتند و اراذل و اوباش هم دور آنها جمع شدند که
 بی هیچ جرمی و گناهی مرا از شهر بیرون کنند تا اینکه خداوند کید
 آنها را بآنها بر گردانید و آنها را از نیل به مقصود و مرادشان
 محروم داشت و از این قبیل افعال و اعمال بسیار داشتند و سخت
 مورد آزار و اذیت ایشان بودم بدانسان که انسان از ذکر آنها
 تکریم میکند و اولی و سزاوارتر این است که بذکر آنها نپردازم چرا
 که اوقات شریفتر از آن است که در نوشتن آن مزخرفات و بیان
 ترهات صرف شود و الله المستعان و علیه التکلان .

و بعد از آن پیشامد سخت تر و امر عجیب تر شنیدم تر داستان
 اهل نجف بود که ایشان سابقاً بر سید مهدی و اتباع او اعتراض
 داشتند که تاکنون در شریعت احمدیه و طریقه محمدیه علی الصادع
 بها آلاف السلام و التحية سابقه نداشته که چنین فتنه عظیم و فساد
 بزرگی آنهم بجهت عباراتی که صاحب آن میگوید اراده من از آنها
 ۱ - هرگاه که آتشی برای حرب افروختند خداوند آنرا خاموش کرد
 و فساد میکنند در زمین و خداوند مفسدین را دوست نمیدارد .

غیر از آنست که از ظاهر آن برمیآید ، در دین بیندازند و شکی نیست که هر متکلمی در آنچه میگوید که از کلامش اراده نموده تصدیق کرده میشود و عبارت و کتابت هرگاه از قرائن ظاهره ای در آن معلوم شود که مراد گوینده آن همان ظاهر است که هیچ والا اتکاء و اعتماد بر آن صحیح نیست خاصه وقتی که گوینده آن بر مراد خود نص نموده و آنچه را که دیگری بفهمد نفی کند خاصه اینکه آن دیگری از کسانی باشد که اهلیت فهم مراد را نداشته باشد و پیوسته بجهت نصرت حق این کلمات را میگفتند و بر مخالفین ما ایراد داشتند بلکه بعضی اوقات میگفتند که جناب سید مهدی مبتلا به سودا شده است و خلاصه عادت و شأن آنها این بود تا اینکه اتفاقی افتاد که در صدد ذکر آنها نیستم و همینقدر بدان که شر بود و دیگر مپرس و برساله ای که من آنرا در علم اخلاق و تهذیب نفس و آنچه که برای بنده مؤمن از افعال و اقوال و حرکات و سکانات و لحظات و جلسات و سایر احوال او لازم است تصنیف کرده بودم برخوردند و در آن عبارتی دیدند که صورت آن اینست : واعرض عن کتب القوم لاسیما العامة العمیاء (و از کتب قوم اعراض کن خاصه کتب اهل سنت) پس چون این را دیده و بآن نظر کرد صیحه و نوحه برآورد و از این عبارت اینطور فهمید که من منکر اجتهاد و تقلید هستم و طریقه مجتهدین و کتاب و سنت را انکار میکنم و مذهب دیگری اختراع کرده ام پس این مطلب را در میانه مردم شایع و وسواس

را در قلوب ایشان وارد نموده آنها را در شبهه والتباس انداخت تا اینکه دلهای مردم مشوش شد و به باطل مایل گردید با اینکه یکماه قبل از این موضوع در مشهد حسین علیه السلام با کمال مودت و محبت و انس با ایشان نشسته بودیم لکن وقتی که به نجف مراجعه نمود در موسم زیارت مولود این عمل را مرتکب شد پس من نامه‌ای باو نوشتم و متذکر شدم که خود او پیش از این سابقین را سرزنش میکرد و حالا خود او همان عملی را میکند که ایشان میکردند لکن جواب مرا نداد و از آن پس بکلی اعراض نمود بعد از آن این کلمات را با کلمات قبل و بعد از آن شرح نمودم و مراد را برای او بیان کردم و آنچه را که در مستجنات فؤاد بر او پوشیده نبود برایش ذکر نمودم و حقیقت عبارت را بیان کردم و به صریح-ترین الفاظ نه به اشاره شرح دادم لکن توجه و نظر بآنها ننمود و جوابی به من نداد نمیدانم که کدام قاعده را اجرا کرد و به کدام شریعت عمل نمود چرا که اگر من مبطل بودم ارشاد گمراه و هدایت مستبصر بر او واجب بود و از احوال من میدانست که اگر قصد دیدن مرا داشته باشد من مانع نیستم در هر کجا که باشد . چرا صبر ننمود که من پیش او بروم یا او نزد من بیاید و باهم سخن بگوئیم و فساد قول مرا بر من روشن نماید تا ببیند که آیا من عذر مقبولی دارم که قبول نماید و اگر عذر موجهی نداشتم گفته مرا رد میکرد همانطور که با سایر تلامذه خود اینطور عمل می نمود تا اینکه

از من بی انصافی و دشمنی و بد رفتاری میدید آنوقت هر چه میگفت معذور بود لکن او آنچه را که ذکر کردیم جاری ننمود و با نظر اول بعبارت من اظهار اعراض نمود و امراض را در دل‌های مردم داخل کرد و آتش سینه‌های مریض را بر افروخت و بامن هیچ تکلم ننمود و چون باو نامه نوشتم جواب نفرستاد باینکه امام علیه السلام میفرماید ان ردّ الکتاب واجب کوجوب ردّ السلام از این گذشته من مستنصح و مسترشد بودم و از او در این کارش که چرا این همه نسبت‌های ناروا را بما داده و آنرا در میان مؤمنین شایع نموده است حجت و دلیل میخواستسم و میپرسیدم که ایمان ثابت شما به ما که مکرراً اعتراف بآن داشتید چطور به مجرد این عبارت که به هیچ یک از دلالات ثلاثه دلالت بر گفته شما نمیکند زایل گشت اگر برای آنچه که انجام داده دلیل شرعی و حجت الهی داشت پس چرا آنرا برای من ظاهر نکرد در حالتیکه من آنرا از او طلب نمودم و اگر حجت شرعیه و بینه الهی نداشت پس چرا این اعمال را انجام داد؟ بهر تقدیر این قسمتی از ما وقع بود .

و بعد از آن من عبارت را توضیح دادم و آنرا تفسیر و بیان نمودم و اشکال آنرا رفع و اجمال آنرا تفصیل دادم و معضلات و مشکلات آنرا شرح نمودم و اعتقادم را در آنچه که از انکار بر اجتهاد و تقلید و کتاب و سنت و انکار بر علمای فرقه محقه بمن نسبت داده بودند ذکر کردم و آنرا نزد او فرستادم و از او خواستم

که در آن نظر کند و آنرا مطالعه نماید و حق تأمل را در آن ادا کند لکن دیدم که جوایی ننوشت و چیزی نگفت و بر اعتقاد خود در باره من بر آنچه نفسش او را بآن میخواند اصرار ورزید پس اگر بآن رساله نگاه نکرده و آنرا مطالعه ننمود و گذاشته که شبهه و حیرت و فتنه در میان مردم زیاد شود و بعضی بر بعضی انکار و سب نمایند پس بخدا قسم که این هراینه ظلم عظیمی است . و گناهی است که عاقبت آن وخیم و راههای آن صعب است و اگر در نوشته من نظر و مطالعه کرده و برای او روشن شده که من محق هستم و مبطل نیستم پس چرا این مطلب را بیان نکرده و به مردم نگفته که اشتباه کرده است و این نقصی بر او وارد نمیآورد چرا که او معصوم نبود و چه بسیار اموری که بر فحول علما مشتبه میشود و بعد از آن صحیح آنرا متوجه شده از قول اول عدول می نمایند و حق را میگویند همانطور که این کسار عادت والد علامه او شیخ جعفر اعلی الله فی الفردوس الاعلی مقامه بود و آن مرحوم از کسانی بود که در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمیترسید و چه بسیار در اموری که برای او اشتباه حاصل شد پس متوجه شد که اشتباه کرده است و آنرا برای مردم در محضر عوام و خواص بیان کرد و حکایات و وقایع آن مرحوم در این مورد مشهور مردم است و اهل نجف و غیر آنها این حکایات نزدشان معروف است آیا او به پدرش اقتدا نمیکند و من یشابه ابه فما ظلم .

و اگر هم برای او روشن شده که آنچه که ما در شرح قول خودمان ذکر نموده ایم فاسد است و آنرا باطل یافته و معانی آنرا فاسد دیده پس چرا وجه فساد آنها را بیان نمیکند و وجه خطا و صواب آنرا توضیح نمیدهد و نمیگوید که مثلاً در فلان محل شبهه بر تو وارد آمده است این سکوت و اعراض از جواب و تأخیر بیان از وقت حاجت چیست اگر ناچار از سکوت است چرا از اول سکوت ننمود که خود و دیگران را راحت بکند و می بینم او را که فقط با من سکوت نموده و بامن تکلم نمیکند و خطوط او را می بینم که بسوی آنها که سؤال کرده اند و آنها که از او سؤال می کنند نکرده اند بهر طرف فرستاده میشود و یکی از نامه ها که به بصره فرستاده بود بدست من رسید و مضمونش این بود که بهیچ کس اجازه نمیدهم که به سید کاظم در هیچ امری از امور دین از اصول و فروع مراجعه کند آیا در این امور متناقضه خداوند او را امر کرده و اطاعت او را نموده ؟ یا اینکه خداوند او را نهی فرموده و او عصیان نموده ؟ یا اینکه مذهبی غیر از مذهب خدا و رسول بوجود آورده ؟ یا اینکه حرمت اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را لازم نمیداند ؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به ذریه خود این طور وصیت فرموده ؟ نمیدانم چه بگویم که سکوت اولی است و شکایت به خداوند می نمایم ولا حول ولا قوة الا بالله .

پس بعد از آن همواره خطوطشان در اطراف پراکنده و دوستان

آنها همواره متعمد بر اذیت و ایذاء آل الله بوده اند او هم بر این مطلب اطلاع داشت و متعرض ایشان نمیشد و عجیب تر از او اینکه یکی از هم صنفانش میگفت برای من چیزی از این مسئله روشن نشده لکن عالمی تکلم کرده و حکمی نموده است پس من هم حقیقت حکم او را تأیید می کنم نگاه کن باین کلام متدافع و قول متناقض چه حکومتی در بین بود و چه وقت قواعد حکومت که لازمه آن حضور خصمین و ترافع از دو جانب و اقامه شهود باشد جاری شد تا اینکه او حکم کند و آن شیخ حکومت او را تصدیق نماید در حالتی که او تا دم مرگش ادعای اشتباه میکرد پس اگر حکم از این جهت بود که حاکم بعلم خودش حکم می کند ، که او هیچ ادعای علمی نداشت بلکه مدعی شبهه و اشتباه بود و همواره بر این دعوی بود تا اینکه انفاسش منقطع و حواسش ساکن و احساسش باطل شد و اساس او منهدم و قیاسش باطل گردید و به منظور خود نرسید پس وقتی که خطای حاکم روشن شد نقض حکم او بالاجماع واجب می آید و چه خطایی بزرگتر و زشت تر از این حکم چنانکه بیان کردیم . چرا که آنچه ذکر کردم در مرأی و مسمع مردم بود و همه از کوچک و بزرگ بر آن مطلع شدند پس اگر انکار و کتمان کنند قول خداوند در مورد ایشان صادق می آید که فرمود يعرفونه کما يعرفون ابنائهم و ان فریقاً

منهم لیکنمون الحق وهم یعلمون «۱»

پس چون زبانها برایشان دراز شد و مردم از كوچك و بزرگ و وضع و شریف و عالی و دانی و محب و مبغض و مخالف و مؤالف بر ایشان عیب گرفتند که شما بر علیه کسی صحبت میکنید که پیش روی شماست و بدیها و زشتیهای را که باو نسبت میدهید به بلاد بعیده می نویسید و از خود اوهیج نمیپرسید و او را بکلمه مخاطب قرار نمیدهید شاید که عذر مقبولی داشته باشد و یا شاید که با شما موافق میشود و از آنچه گفته برمیگردد پس اگر برنگشت آنوقت خود دانید و آنچه که میکنید .

و این چنین بود کلام مردم لکن این جماعت بآنها گوش ندادند چرا که می دانستند و قتی که با من روبرو بشوند حیلۀ آنها فاسد و حجتشان باطل خواهد گشت .

پس باین و امثال این زبان طعن بر آنها زیاد شد تا آنکه بعد از دو سال به نوشته ها و فرستادگان شان اطراف بلاد حتی هند و سند را پر کردند و یکی از رؤسای هند صورت نامه آنها را برای من فرستاد و چنین نوشت که آرزو داشتم بمیرم و این نوشته و مضمون آنرا نبینم که نوشته بودند « سید کاظم رشتی از دین و از مذهب مسلمین خارج شده و جمیع علما از او اعراض و همه مؤمنین صاحب فهم ۱ - می شناسند آنها را همانطور که پسران خود را می شناسند و بدرستی که جماعتی از ایشان حق را پنهان میکنند در حالی که میدانند .

از تقلید او عدول کرده‌اند پس بر ما واجب است بشما اعلام کنیم که تقلید از او و اخذ مسأله‌ای از مسائل دین از او جایز نیست هر که مرتکب این عمل بشود خداوند او را هر گز نخواهد آمرزید و توبه اش قبول نخواهد شد» و عالم ایشان نامه را به مهر خود ممهور کرده بود و آنرا برای بعضی از رؤسای هند فرستاده بود که او مضمون آنرا برای من فرستاد و از من حقیقت جواب را خواست لکن نفس من به جواب اقبالی ننمود و از نوشتن باو خود داری کردم و قسم به خدا که مشغولیت من آنقدر هست که نمیخواهم مردم را دور خود جمع کنم و نه اینکه گرد آمدن مردم نزد من بر عزت من میافزاید و نه دوری آنها از من وحشتی برای من ایجاد میکند و اگر مردم مرا واگذارند جزع نخواهم کرد. و بالجمله بعد از آنکه با شهرها مکاتبه کرده و این امر را بین مردم منتشر نمودند بجهت اسکات خلق و اینکه مردم از گرد آنها متفرق نشوند خواستند که اجتماعی ترتیب دهند تا برای مردم بگویند که ما با او نشستیم و اجتماع کردیم و کفر او برای ما روشن شد و آنگاه مقتضی وقت را هر چه که باشد مجری دارند پس چون هنگام زیارت روز غدیر نزدیک شد بجهت امتثال امر حضرت رضا علیه السلام و قبول وصیت آن حضرت به احمد بن ابی نصر بزلفی که فرموده بود یابن ابی نصر هر کجا که بودی روز غدیر بز زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام بیا الحدیث. قصد زیارت

آنحضرت علیه السلام را نمودم و به مشهد امیر المؤمنین روحی له
 الفداء مشرف شده عتبه شریفه او را بوسیدم . پس چون يك روز از
 تشرف من بآستان مبارکش گذشت یکنفر از نزد یکی از شیخین آمد
 و چون در قوس صعود اصغر مقدم بر اکبر بود رسول دیگر
 شیخ آمد که شیخ می خواهد با شما بنشیند تا اینکه در امر تو نظر کند
 و حال تو برای او روشن گردد پس به فرستاده گفتم که این اجتماع
 برای شیخ چه فایده ای دارد آیامی خواهد که فتنه را بنشانند و اختلاف را
 از میانه بردارد و دوستی بیفکند یا اینکه می خواهد بر فتنه بیفزاید و ایقاع
 اختلاف نماید ؟ گفت بلکه می خواهد اختلاف را از میانه برداشته
 فتنه را رفع کند پس باو گفتم آیا ما بایکدیگر موافقیم یا مختلف ؟
 گفت مختلفیم گفتم پس اگر مختلف بنشینیم و صحبت کنیم
 و اختلاف از میانه برداشته نشود مختلف نشسته ایم و مختلف
 برخاسته ایم و این امر در میانه این اجتماع غیر از اینکه بر نزاع
 و زیاد شدن قیل و قال بیفزاید چه فایده ای دارد اگر چه در اول
 امر با شما نشستم ولی امروزه دلم از انصاف شما خبر نمیدهد و خاطرم
 از شما ایمن نیست می خواهم که حکمی بین من و بین خودتان
 قرار دهید و هر دو طرف ضمانت کنیم که تصدیق حکم حکم را
 بنمائیم ، شما برای من ورقه ای بنویسید و آنرا به خاتم خود مهور
 کنید و منهم ورقه ای برای شما می نویسم و آنرا به خاتم خود مهر
 میکنم و هر دو ورقه را نزد امین مسلطی قرار میدهم بجهت اینکه

هرچه این حکم بر من یا بر تو حکم نماید آن مقبول است، تا اینکه بتوانیم مختلف بنشینیم و مؤتلف برخیزیم و نزاع از میانه برداشته شود یا اینکه من تبعیت شما را می‌کنم و یا اینکه شما تابع من خواهید شد.

و اما حاکم پس احدی از علمای عراق نمی‌تواند باشد چرا که آنها بعضی مایل به ما و بعضی مایل به شما هستند پس حکمی غیر از اهل عراق می‌طلبیم و من بر شما تنگ نمی‌گیرم و امر محالی از شما نمی‌خواهم که گمان کنید که این عذری یا خدعه‌ای است، و امسال چنین واقع شده که جماعت بسیاری از علمای بحرین و احسا و جزایر به زیارت آمده‌اند که از جمله آنها شیخ عالم ممجد مسدد مؤید مولانا الشیخ احمد آل عبد الجبار است که عالمی فاضل و فقیهی مجتهد و حکیمی متبع و متدین و متواضع و منصف بوده صاحب تصانیف و تألیف عالی و او را کتب و رسائلی در اجوبه مسائل است و دیگر سید جلیل و عالم نبیل و سید طاهر سید حسین بن سید عبد القاهر بحرانی ساکن بصره است که سیدی عالم و زاهد و پارسا و متقن و منصف و مستقل در حکم است و دیگر شیخ ممجد و مولای مؤید مسدد شیخ احمد بن شیخ خلف آل عصفور و امثال این علماء بزرگ و فضیلائی زمان که در این شهر مقدس حاضرند و به زیارت این امام اقدس آمده‌اند گفتیم این زوار که زیارت آمده‌اند نه متهم به طرفداری هستند و نه متهم بطرفداری

شما ، علماء مشهور و معروف و ثقات متدینی هستند و حق میگویند و تکلم به صدق میکنند نسبت من و نسبت شما نزد آنها یکسان است و اگر العیاذ بالله فرض شود که میلی بطرفی داشته باشند شك نیست که بیشتر متمایل به شما خواهند بود چرا که شما در شهرها و بلاد مشهور و در قلوب عباد رسوخ زیادتیر دارید و میل مردم به شما بیشتر و محبت ایشان برای شما شدیدتر است و بهر حال هر گاه که نسبتشان بمن و شما مساوی هم باشد پس نسبت و میلشان بشما بیشتر است و من بآنها راضی هستم پس شما هم راضی باشید بایشان که مابین ما حکم باشند که من بحکمیت آنها راضیم اگر خواستید اجتماع میکنیم اگر نخواستید متفرق ، پس فرستاده بسوی او برگشت و او را بآنچه که گفته بودم خبرداد و من نیز از نزد خودم کسی را فرستادم که آنچه را بفرستاده او گفتم مجدداً بگوید که تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی واقع نشود لکن ایشان از معلوم کردن حکم سر باز زدند و ابا کردند که این علمای اعلام را حکم قرار دهند و گفتند که ایشان قابلیت حکمیت را ندارند پس چون فرستاده باز آمد گفتم یا سبحان الله شما با من منازعه می کنید که من ضروری دین را انکار کرده ام و ضروری آن است که بر هیچ يك از اهل اسلام اعم از کبیر و صغیر و رجال و نساء ، بالغ و غیر بالغ ایشان پوشیده نباشد و وقتی که امر ظهورش به این حد باشد و این علماء قابلیت آنرا نداشته باشند که این مقدار را

بفهمند پس مراد قوم نزد من و مردم روشن شد که ایشان مقصودشان احقاق حق نبوده پس بعد از آن در شهر بین زواری که از هر طرف آمده بودند کسانی را فرستادند و شایع کردند که ما نوزده فرستاده نزد او فرستادیم و از او خواستیم که در اجتماع حاضر شود لکن او ابا کرد. پس چون این سخن آنها را شنیدم و مراد آنها را دانستم بعد از نماز ظهر در صحن امام امیرالمؤمنین علیه السلام در حالتیکه همه قسم از مردم موافق و مخالف، مبغض و محب حاضر بودند منبر رفتم و خدا را حمد کردم و بر او ثنا گفتم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله درود فرستادم و گفتم ایها الناس امروز روزی است که دو حرمت دارد یکی روز غدیر است و دیگر اینکه جمعه است پس شرفی با شرفی جمع شده و نور علی نور گشته است و حرمت دیگری دارد که آن حضور در نزد امیرالمؤمنین علیه السلام است و این حرمتها کمتر اتفاق می افتد که با هم جمع شود و کمتر وصلت میدهد پس خدا را حمد کرده و او را شکر نمائید و قدر این نعمتها را دانسته و جایگاه این کرامت را درک کنید و به عمل صالح به خدای تعالی تقرب بجوئید و بدانید که این عمل صالح به درجه قبول نمیرسد مگر به اعتقاد صحیح و معرفت فضل امیرالمؤمنین علیه السلام و اعتراف به علو مقام و بلندی مرتبه آن حضرت و بدانید که آن حضرت علیه السلام و برادرش و اولادش و زوجه اش علیهم السلام امناء خدا و ابواب رحمت او و خزائن

مغفرت و ابرهای خشنودی او هستند و ایشانند خزائن غیب و سر
 لا ریب، محال مشیت و زبانهای اراده و قصبه یاقوت و حجاب
 ملک و ملکوتند ای جماعت آنها را در مراتب خودشان جای دهید
 و آنها را از حدی که خداوند برایشان معین کرده بالاتر نبرید
 در دینتان غلو نکنید و بر خدا جز حق نگوئید ایشان خدایانی
 نیستند دون خدا و شرکاء خدا هم نیستند و امر خدا به ایشان تفویض
 نشده است بل هم عباد مکرمون لایسبقونه بالقول و هم بامره یعملون
 یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون الا لمن ارتضى و هم من
 خشیتہ مشفقون و من یقل منهم انی اله من دونه فکذلك نجزيه جهنم
 و كذلك نجزي الظالمین (۱) ایها الناس بدرستی که ایشان کلمه خدا
 هستند و آنها بید حمله امر خدا و بدرستی که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله بنده خدا است که خداوند او را شرف داده و بزرگ
 داشته است او را به حقیقت آنچه که او اهل آن است و او را به
 جسمش بلکه به لباس و نعلینش به آسمان بالا برده و به درستی
 ۱ - بلکه ایشان بندگان هستند گرامی داشته شده سبقت نمیگیرند
 بر او در قول و ایشان به امر او عمل می کنند میداند پیش روی آنها
 و پشت سر ایشان را و شفاعت نمیکنند جز برای کسی که او راضی
 باشد و ایشان از ترس او خائفند و هر که از ایشان بگوید که من
 خدایم هستم غیر از او پس همچنین جزا می دهیم به او جهنم را
 و همین طور جزا می دهیم ظالمین را .

که خلق روز قیامت با ابدان و اجساد دنیویّه مرثیه محسوسه در دنیا محشور می شوند و خدای سبحانه عالم به همه اشیاء است قبل از ایجاد آنها و با وجود آنها و بعد از وجود آنها پس حالات بر او متفاوت نمیگردد و به انتقال (از حالی به حالی) وصف نمیشود و زوال و اضمحلال بر او عارض نمیگردد و او حی است و قیوم و قادر و متعال ایها الناس اعتقاد صحیح این است پس هر که به این اعتقاد دین ورزد میزان او سنگین بوده مستحق ثواب خداوند است و مستوجب عطای او بر زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در این روز است پس هر که کل یا بعض آنچه را که ذکر کردیم قبول نداشته باشد فقد حبط عمله وما له فی الآخرة من خلاق «۱» ایها الناس این اعتقاد من و دین من است و چیزی است که ضمیر من بر آن منعقد شده و در سر و علانیه به این اعتقاد به خداوند دین می‌ورزم و کتب و مصنفات خود را از این نوع اعتقاد پر کرده‌ام و همه کلمات من رجوعش به همینها است که ذکر کردم اگر چه به عبارات مختلفه باشد و علمای این شهر را می‌بینم که دائم در منازعه و مخالفت هستند پس اگر نزاع و خلاف آنها در این عقاید است هراینه من با این اعتقادات به خدا دین می‌ورزم و از هر که چنین اعتقادی نداشته باشد بیزاری می‌جویم

۱ - پس بتحقیق باطل شد عمل او و نیست برای او در آخرت نصیبی از خیر.

و اگر به من چیزی را که منافعی این عقاید است نسبت می‌دهند پس من از چنان اعتقادی و از کسی که به آن اعتقاد ورزد به سوی خدا تبری می‌جویم و این جماعت از من خواستند که در مجلسی جمع شویم پس من برای قطع نزاع از آنها حَکَمَ خواستم و در امر حکومت بر آنها سخت نگرفتم بلکه برای ایشان علماء اتقیاء ابرار زهادی اختیار کردم که برای حکمیت در این مسائل صالح بودند به جهت اینکه حکم در این مقام کسی باید باشد که ضروریات مذهب و دین را بداند و از آن جهت که علماء عراق بعضی متهم به طرفداری من و بعضی به طرفداری ایشان بودند برای آنها علماء غریب و زوار اتقیایی اختیار کردم و من از حالا تا فردا صبح در نزد شما هستم و هر طور که خواسته باشند حاضرم اما بشرط حَکَمَ پس اختلاف نکنید و دروغ ننیدید و نگوئید که ما از فلان کس خواستیم که برای قطع نزاع در اجتماع حاضر شود لکن او ابا کرد و شکی نیست که قطع نزاع نخواهد شد مگر به وجود حَکَمَ مطاع و بدون حَکَمَ نزاع بیشتر خواهد شد و جدال بالا خواهد گرفت و امری حادث می‌شود که بینندگان و شنوندگان از آن اکراه خواهند داشت و الصلوة علی رسول الله الصادق الامین والسلام علی عباد الله الصالحین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

پس از منبر پائین آمدم و همه آن روز را منتظر شدم لکن از جانب ایشان خبر و اثری نیامد تا اینکه وقت مغرب شد پس در

این وقت سه فرستاده از نزد شیخ بزرگ تر نزد من آمدند که دو نفر آنها از تجار و یکی از عرض طلبه بود و از طرف او گفتند که شیخ اراده اجتماع دارد پس به آنها همان را گفتم که به فرستاده شیخ اول گفته بودم و تاجر گفت که ما نزد تو می نشینیم تو کسی را نزد شیخ بفوست تا اینکه خواسته تو را همان طور که می خواهی به او برساند چرا که ما می ترسیم زیاده و نقصانی وارد شده پس من هم عالم کامل و فاضل عامل ذوالفهم الثاقب والرأی الصائب اللوذعی الالعی الولی المؤمن مولانا ملاحسن مشهور به گوهر را نزد او فرستادم و به او گفتم که شیخ را بین سه امر مخیر نماید اول اینکه به شرط وجود حکم حاضر و مهیای اجتماع شود همان طور که ذکر کردیم پس اگر این را نپذیرفت و به عدم قابلیت آنها استدلال کرد امر دیگری را به او پیشنهاد می کنم پس به او بگو که از دو حال خارج نیست یا اینکه امر من بر تو مشتبّه است و بر حقیقت حال من اطلاع نداری یا اینکه یقین داری که من بر گمراهی و ضلالم و قلب من منافی زبانم هست پس اگر بر اشتباه هستی و امر بر تو مشتبّه شده که من حاضرم اعتقاد و دین خودم را به خداوند برای شما بیان می کنم و آن وقت بر شما قبول و تصدیق به جهت اطاعت قول خدای سبحانه که می فرماید : وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا «۱» واجب می آید و اگر ۱ - و نگوئید به کسی که بر شما سلام گفت مؤمن نیستی .

یقین داری که قلب من با زبانم یکی نیست و من با مردم به نفاق راه می‌روم پس برای تو کشف باطن جایز نیست و بر تو تصدیق به ظاهر لسان و فعل ارکان واجب است و قبل از ظهور دولت حق تفتیش از باطن جایز نیست همانطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود سلوک میفرمود هرینه تو یقیناً میدانی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جز چهار تن خالص نبودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها سلوک میفرمود و مدارا می‌کرد و معامله به ظاهر می‌نمود و معامله به باطن با ایشان نمی‌فرمود اگر چه آنچه را که در سینه‌ها و ضمائر آنها بود می‌دانست و به تحقیق خدای تعالی او را امر به همین فرموده بود و فرموده بود ولا تکن للخائنین خصیماً. و حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعاء سحر فرمودند اللهم ان قوماً آمنوا بالسنتهم لیحقنوا به دمائهم فادرکوا ما املوا «۱» پس چون شخص اظهار اسلام نمود از او قبول می‌شود و به باطن قلب او نظر نمی‌شود تا اینکه امام عصر عجل الله فرجه ظهور فرماید. تو معترف هستی که هیچ کس از زبان من چیزی مخالف ظاهر شریعت نشنیده و در عمل من خلافی ندیده است پس این اصرار و الحاح برای چیست و برای چه آتش خاموش این فتنه را می‌افروزید آتشی که در زیر خاکستر

۱ - هرینه جماعتی بزبانهای خود ایمان آوردند که بآن خون خود را حفظ کنند پس رسیدند به آنچه می‌خواستند.

صلح و تقیه پنهان شده چیزی را که خداوند امر به ساکن بودن آن نموده تهییج نکنید و مردم را بگذارید که بر غفلات خود باشند شما مسئول نفس خود هستید چون شما بر هدایت باشید گمراهی کسی به شما ضرر نمی‌رساند و مرجع شما به سوی خدا است فینبؤ کم بما کنتم تعملون و اگر این را قبول نداشته باشی و ناچار از عمل به باطن و اظهار آثار یقین خود باشی پس جز خدای سبحانه و تعالی کسی مطلع بر باطن نمی‌شود بایستی که خدا را حَکَم قرار دهیم و هر يك دست رفیق خود را بگیرد و بر کسی که از میانه ما بر باطل است نفرین نمائیم فنبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین «۱» و بدانکه آنگاه از هم جدا نمی‌شویم مگر اینکه یکی از ما مرده است و مخیر هستی که این مباحله را در حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرار دهی یا در حرم حضرت سیدالشهداء علیه السلام یا در حرم حضرت عباس یا در صحن یکی از این اماکن مشرفه در حضور مردم و یا در خلوت جائی که غیر از من و تو کسی نباشد اختیارش به دست تو است فاختر لنفسک ما یحلّو و اگر از این هم ابا نمود و من میدانم که ابا خواهد نمود امر سوم را بر او عرضه بنما و بگو حکمی که ما خواهش کردیم اگر قابلیت حکومت ندارد پس آیا به نظر شما در دنیا عالمی هست که قابلیت حکومت را داشته باشد یا نه اگر گفت نه که

۱- پس مباحله میکنیم پس قرار می‌دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان.

حرف محالی زده و گمان نمیکنم که چنین بگوید و این به جهت مصالح و امور خفیه ایست و اگر گفت که بلی پس به او بگو اعتراضاتی که بر کلام او داری همه را بنویس و مراد او را تفسیر کن و بگو که او از این کلام این معنی را اراده کرده آن وقت اعتراضات خود را وارد کن و نوشته‌ات را نزد من بفرست پس من بیان و شرح کلام و مرام خودم را می‌نویسم اگر موافق قبول تو شد که بسیار بسیار بعید می‌نماید که نعم المطلوب و اگر موافق نشد نوشته خود و نوشته تو را نزد هر کسی که خواسته باشی و اعتقاد به علم او داشته باشی می‌فرستیم و دو نفر امین یکی از جانب من و یکی از جانب تو همراه می‌کنیم و هر چه که این عالم حکم تصدیق کند همان مصدق است و بعد از آن دیگر من با شما منازعه نخواهم کرد . پس چون سفارش من تمام شد جناب مولی المؤمن الملاحسن نزد شیخ رفت و گفته مرا مفصلاً برای او شرح داد و بعد از صحبت بسیار و قیل و قال به حضور با حکم و مبالغه بواسطه آنکه از نفس خود خبر داشت راضی نشد و شق ثالث را اختیار کرد و وعده داد که چنین خواهد کرد لکن تا زنده بود به هیچ يك از شقوق نه اجتماع با انصاف و نه مبالغه برای اینکه خداوند بین اهل وفاق و خلاف حکم نماید و یقضی الله امرأ کان مفعولاً راضی نشد و اعتراضات و شبهات خود را هم ننوشتہ نزد عالمی که مشوب را از صافی تمیز دهد نفرستاند و از آن

گفته ها هم خود داری نکرده نه خود ساکت شدند و نه اراذل را از تعرض به اهل علم که از آنچه از زخاریف کلام که نسبت می دادند بری بودند منع کردند پس به خدا از مردم عجب دارم که همه آنچه را که ذکر کردیم در مرثی و مسمع ایشان بود يك حرف بر آن نیفزودم و هیچ قسمتی از آنرا تغییر و تبدیل ندادم و هر چه را که واقع شده بود در اجتماع یا غیر آن تماماً بیان کردم، پس به چشم بصیرت نگاه کن بعد از آن که بر این قضیه آگاه شدی و تمیز بسته و تعقل و تفهم کن که آن جماعتی که با ما مخالفت کردند چه ظلمی ماند که در حق ما نکردند و چه ظلمی ماند که از آن خود داری کردند و چه گناهی ماند که مرتکب نشدند لَقَدْ جَاؤْا شَيْئًا اِذَا تَكَادَ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَذَا (۱) و لکن خدای سبحانه به آنها فرصت و مهلت داد که حجت خود را بر آنها تمام کند و دلیل خود را بر آنها قائم گرداند لَوِیْؤُا اخَذَ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلٰی ظَهْرِهِا مِنْ دَابَّةٍ وَلٰكِنْ یُؤْخِرُهُمُ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی (۲) و اینکه ما در اینجا برای شما ذکر کردیم شرح مجملی ۱ - و بتحقیق بجای آوردند شیء منکری که نزدیک است که آسمانها از هم بپاشند و منشق شوند زمینها و فرو بریزند کوهها فرور یختنی ۲ - اگر مؤاخذه می فرمود خداوند مردم را به آنچه مرتکب شده اند تَرَكَ نمی فرمود بر روی آن (زمین) جنبنده ای را و لکن بعقب می اندازد آنها را تا اجل معلومی .

از بعض احوالی بود که با زنان و مردان ما از هتك حرمت و تضييع حق و خودداری از شهادت و خوردن اموال آنها به غیر حق و فاسد کردن قلبها و تحریف کلمات و تشویش ضمائر و نسبت دادن اکاذیب و بهتان و دروغ بستن و مباح کردن غیبت نیکان و نجسا و رخصت دادن بر اذیت و آزار ایشان و همچنین انداختن آب دهان به صورتهایی که يك عمر خدا را سجده کرده بود و دریدن پرده ها و خراب کردن خانه های دوستان آل الله و مندرس کردن آثاری که نور خدا در آنها ظاهر بود و انکار فضائل اهل بیت علیهم السلام و مخفی کردن مناقب ایشان و محو فقراتی که دلالت بر فضایل ایشان داشت جاری شد ولا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون والحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين .

و اما قول شما سائل محترم که خداوند بقاء شما را در عزت و تقوی مستدام دارد بعد از آنکه فرموده اید « بعضی از ایشان خود را شیخی نامیده و بعض دیگر می گوید که من بالاسری هستم پس از هر دو جماعت اسلام ظاهر و از هر دو تقوی و صلاح آنطور که سید انام قرار داده است ناشی است ، معترف به ضروریات ملیه و معتقد به فرائض یومیه و لیلیه هستند » تا آخر کلام شما .

عرض می کنم اینها که فرموده اید در مورد بالاسریه چطور

تعقل می‌شود زیرا که ایشان شعائر اسلام را ترك گفته راههای تقوی را در میانه مردم ضایع نموده‌اند و ضروریات را در مذهب بلکه در دین به واسطه بدعتهایی که ظاهر نموده و اقوال مخترعه‌ای که ضایع ساخته‌اند انکار نموده‌اند. در پیشگاه خدا از شما می‌پرسم که آیا ایقاع فتنه در میانه خلق و مشوش کردن قلوب خواص و عوام و متفرق کردن کلمه بعد از آنکه مجتمع بود و جدایی افکندن آن در دلها و ضمائر آن هم بعد از اینکه مؤتلف و متحد بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در تألیف و اجتماع آنها کمال کوشش را نمود از شعائر اسلام است؟ و یا ایقاع کینه و دشمنی بین دوستان و احبا که بوسیله آن بین فرزندان و پدران و زنهار و شوهرها و خواهران و برادران و دخترها و مادرها دوری افکنده راههای آنها را از هم جدا کردند و در باره آنها که به شیخ اعلی الله مقامه و این حقیر خود را نسبت میدادند اجازه غیبت دادند و اذیت و آزار مقلدین ما را واجب نموده مجالست ایشان را حرام کردند تا آنجا که وقتی به مجلسی که ایشان در آن مجلس بودند حاضر می‌شدیم متفرق می‌شدند مثل گوسفندان که از حمله گرگ متفرق می‌شوند یا اینکه گفتی صاعقه ای بر آنها نازل شده یا بلیه ای بر آنها وارد گشته است در حالتی که از مجالست کفار و نصاب اهل فسق و فجور باك نداشتند بلکه با آنها مجالست و معاشرت مینمودند و مبالغات و اعتنایی نداشتند و هرگاه

که یکی از ما در مجلسشان حاضر میشدیم متفرق میشدند و نمی‌نشستند و وقتی که بر یکی از ما عبور مینمودند سلام نمیکردند و بهر صورتیکه برایشان ممکن بود قصد داشتند که به ما ضرری در مال و عرض یا نفس بر حسب امکان و طاقتشان برسانند و هر قبیح و شنیعی را بما نسبت داده بدوستان خودشان رخصت میدادند که بر ما عیب بگیرند و بهتان و دروغ و نسا روا بر ما می‌بستند و بکرات پنهان و علانیه در صدد قتل من بر آمدند و خداوند سبحانه مرا به فضل و کرم در طویل زندگی حفظ می‌فرماید پس قسم به خدایی که جز او خدایی نیست و او عالم غیب و شهاده است یکی از آن کسانی که مباشر قتل من بود در خانه هاشم خان دایی نظام الدوله ایده الله بتوفیقه در حضور جماعتی از مردم نزد من آمده اظهار توبه و ندامت و استبراء ذمه از من می‌نمود و طلب عفو داشت و می‌گفت از روزیکه مأمور به اینکار شده‌ام تا به امروز فقر و فاقه و نکبت شامل من شده است باشد که خداوند حال او را بهتر گرداند و او را به وسعت و مالی که داشت برگرداند و یکبار هم آشکارا در صحن مقدس حضرت سید الشهداء علیه السلام بطرف من تیر انداختند و خدا آنرا از من دفع نمود و آن تیر به دست یکی از دوستان من اصابت کرد و یکبار هم در روز جمعه در حالتی که در مقابل ضریح حضرت سید الشهداء علیه السلام نماز می‌خواندم در سجده دوم از نماز ظهر بود که پیش

چشم مردم عمامه از سر من ربودند، و یکبار دیگر هم که در حال سجده بودم در سجده دوم از رکعت دوم نماز صبح همین عمل را کردند و مردم دیدند و حرفی نزدند و همچنین اهانات دیگری که بر من نمودند و من آنها را پنهان داشته از آنها ساکت شدم و از خدا در این مورد اجر خواستم چرا که هر چه انجام دادند همه اش در مقابل خدا است و چیزی بر او در زمین و آسمان پوشیده نمی ماند پس در امر خود توکل بر خدا کردم و امثال قول او را نمودم که می فرماید قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون ايام الله ليجزى الله قوماً بما كانوا يكسبون.

و بالجمله آنچه از قبایح افعال و شنائع آثار و آزارهایی که از آنها به ما رسید و همچنین فضایحی که همه شیعه از آن ضرر دیدند و زبانهای مخالفین بر آنها گشوده شد و باب تشنیع و شماتت غیر شیعه بر شیعه باز و مخالفت اجماع جمیع علماء اسلام که عمل و اعتماد در نقض و ابرام بر آنها است همه اینها را به دعوی شبهه ای که بر آنها داخل شده بود از بعض عباراتی که ما آنها را نفی نموده مراد از آنها را به دفعات بیان کرده بودیم انجام دادند ترا به خدا قسم می دهم آیا ارتکاب این امور بزرگ و فضایح و شنائع بواسطه شبهه ای بود که بر آنها از عبارتها داخل شده بود در حالتی که بنا بر ضرورت دین و مذهب عدم اعتنا به آنها واجب بود آیا این از شعائر اسلام است و آیا رسول خدا صلی الله علیه

و آله به آنها چنین امر فرموده بود؟ و آیا قاعده دین بر این جاری شده؟ و آیا شریعت سید مرسلین این قسم مقرر داشته؟ و آیا شبهه و ظن و تخمین که از عباراتی حاصل می شود با نص و یقین که به واسطه بیان مراد و مقصود از کلام و خطاب و قول توسط خود گوینده حاصل می گردد معارض می شود اینک من تورا به کیفیت بیان برای دانستن اینکه دلیلهای و عذرهای منقطع و مرتفع شده و چیزی جز مخالفت خدا و رسول اوباقی نمانده است خبر میدهم.

و شرح و بیان مطلب چنین است که قوم چون که این عبارات را اظهار کرده و آنها را تحریف و تغییر دادند و تبدیل نمودند مانند گذشتگان خود که کلمات را تحریف می کردند و آنها را در نسخه های بسیار استنساخ کرده به دست اهل بازار از بقال و عطار و خباز و پاره ای طبقات پست از اراذل و اوباش دادند و بعضی از آن نسخه ها را به دست زنان داده و برای ایشان تعبیرات و تفسیرات قبیح و شنیع نمودند و آنرا بین مردم شهرت دادند و می دانید که مشهد مولای ما حضرت سید الشهداء علیه السلام محل آمد و رفت زوار و عابرین از هر شهر و مکانی است و این جماعت آن عبارتها و معانی فاسده و قبیحه ای که بر آن کرده بودند بر زبان این زوار از صادرین و واردین انداختند تا اینکه این قبايح در اطراف و اکناف مشهور و شایع شد در حالتی که در این ایام مولای ما شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در بین ایشان بود و بر آنها انکار فرمود و انکار

می فرمود از اینکه معانی این کلمات آن چیزهایی باشد که بین مردم شهرت داده اند و می فرمود که این عبارات بر طریقه آن علمائست که اهل این فن و شأن باشند لکن به کلام آن بزرگوار گوش ندادند و متوجه مقصود و مرام او نشدند و همچنین شیخ اجل افضل اکمل قدوة العلماء و زبدة المجتهدين الفقهاء شیخ موسی بن شیخ جعفر آنها را از این افعال قبیحه و اقوال شنیعه نهی نمود لکن از نهی او منتهی نشده بر اشاعه این امر زشت در بین مؤمنین اصرار ورزیدند که به این عمل مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت شوند پس جناب شیخ موسی چون دید که ایشان از گمراهی دست بر نمی دارند و از این اعوجاج بر صراط مستقیم نمی آیند روزی به من گفت که خدمت شیخ عرض کن که صریح عقاید حقّه ای را که خود به آن معتقد است و آن عقاید مرجع این عبارات است با عبارت صریح بنویسد و به خاتم شریف خود مزین فرماید و مکتوب را نزد من بیاور تا اینکه این هیجان و فتنه را ساکت کنم چرا که متکلم وقتی مراد خود را بیان کرد به ضرورت دین تصدیق او واجب است و این جماعت مخالفت ضرورت را نمی نمایند و شاید که حقیقتاً جاهل به مراد شیخ باشند پس رأی او را پسندیدم و نزد مولای خود رفته گفته شیخ موسی را به خدمتش عرض کردم و آن جناب اعلی الله مقامه هم در همان موقع به خط شریفش صریح عقاید خود و اینکه جمیع عبارات و کلماتش به این معنی برمیگردد و رجوعش

به این عقاید است مرقوم فرموده به خاتم شریف مزین فرمود و به من داد پس گرفتم و آنرا به جناب شیخ موسی رساندم و جناب شیخ موسی هم پسندید و آنرا با خود برده به ایشان نشان داد و به نظر آنها رسانید لکن جز نفور و استکبار و مکر زشت در زمین چیزی بر آنها نیفزود ولا یحیی المکر السیء الا بأهله و خداوند به جناب شیخ موسی جزای خیر عطا فرماید چرا که او خطبه خواند و این امر را ابلاغ نمود و حق را با کمال وضوح و روشنی بیان نموده و فرمایش شیخ را ذکر نمود و آنرا شرح داد و با صدای بلند ندا در داد که ای مردم ما جماعت مجتهدین به درجه علم او نرسیده ایم و آنچه را که وسع او از جوامع علوم و حقایق رسوم به آن احاطه پیدا کرده درك ننموده ایم و آن جناب اطال الله بقاء هر چه که نزد ما است نزد او هم هست با زیادتى و آنچه نزد او است نزد ما نیست او دریای عمیق و زمینی است که بر آن از ابرهای علم باران باریده و بر آن درختهای پرثمر از انواع علوم الهیه روئیده است مقام او را بشناسید و تسلیم او باشید و بهره او را از علم کسب شمارید چرا که آن جناب سالخورده است و عمر خود را با علماء مرضیین و فقهای راشدین از گذشتگان گذرانده و نزد آنها به وثاقت معروف و به جلالت موصوف بوده پس چگونه برای ما جایز است که قول این اکابر را به واسطه بعض عباراتی که معنی و مبنی و مقدمه و مؤخره آنرا نمی دانیم ترك

بگوئیم و بالجمله جنابش رحمه الله به امثال این کلمات تکلم کرده
مطلب را مفصلاً شرح داد و حق را در مقام دراجتماعی که خواص
و عوام در آن گرد آمده بودند روشن نمود و من در آن مجلس
حاضر بودم و در آن مدرس حضور داشتم و می‌دیدم که در نصیحت
و بر حذر داشتن جماعت مبالغه می‌نمود لکن ایشان قبول موعظه
و نصیحت نکرده بر طغیان و دشمنی افزودند و جنابش بر همین
حال بود تا اینکه برحمت ملک متعال پیوست و به درجات علیا در
جنة المأوی نایل گشت .

خلاصه بعد از آنکه متعرض من شدند و همانطور که سابقاً
شرح دادم آن رفتار را با من نمودند جناب شیخ علی بن شیخ
جعفر همان خواهشی را از من نمود که برادر مرحومش تغمده الله
برحمته قبل از آن نموده بود که صریح اعتقاد و بیان حقیقت
مراد را بنویسم و ذکر کنم که مرجع این عبارات همین اعتقادات
است پس نوشتم و مکتوب را به خاتم خود مهر کرده نزد او
فرستادم آنگاه آن نسخه را استنساخ کرده به اطراف و اکناف
ارسال نمودم که اتمام حجتی شده باشد و کسی نگوید که من بر
این مطلب مطلع نشدم و بعد از آن جناب شیخ بر خواهش
برادرش افزوده به من گفت که مبر برو و عقاید حقه را برای
مردم بیان نموده خود را از عقاید قبیحه و چیزهایی که به تو نسبت
می‌دهند تنزیه کن چرا که انسان وقتی که از عقاید باطنی خود خبر

بدهد بنا به ضرورت اسلام به او نمی‌گویند که عبارت تو بر غیر اینکه می‌گویی دلالت دارد لکن تو مطلب را مفصلاً و بطور مشروح به لغت عرب توضیح بده که عرب بفهمند و آنگاه دو مرتبه به زبان فارسی بیان کن که عجم متوجه بشوند، و در این موقع موسم زیارت عرفه رسیده بود و مردم از اطراف در آن شهر مقدس جمع شده بودند پس منبر مرتفعی برای من نصب شد و شب ترویج منبر رفتم و خطبه خواندم و عقاید صحیح و اعتقاداتی را که مذهب اثنا عشریه بر آن منعقد است به زبان عربی آشکار بیان کردم و در شب دیگری بعد از آن که شب عرفه بود در صحن شریف منبر رفتم و بر بالاترین پله آن نشسته به زبان فارسی بیان مطلب کردم تا اینکه امر بر عرب و عجم در جمیع بلاد و اطراف و اکناف پوشیده نماند و بعد از آن جماعتی از دوستان ما از من خواستند که این حالت را مستمر سازم و هر شب بعد از نماز مغرب و عشا در صحن شریف منبر رفته از این قبیل صحبتها بنمایم من هم چنین کردم و تا بعد از عاشورا هر شب منبر می‌رفتم و حال را تشریح کرده نسبتهایی را که از مساوی اقوال به شیخ مرحوم اعلی الله مقامه داده بودند رد کرده ایشان را تنزیه می‌کردم و به جماعت می‌گفتم که عبارات دلالت بر آنچه که آنها گمان می‌کنند ندارند و اگر هم چنین دلالتی داشته باشند بعد از آنکه ما مرام و مقصود را بیان نمودیم فایده و ثمری بر آن تعبیرات مترتب نیست و بعد

از آنکه جماعتی از دوستان ما از من خواستند که این مجالس را در ایام تعطیل ادامه دهم مدت دو سال یا بیشتر یا کمی کمتر عصرهای پنجشنبه و روز جمعه حقیقت احوال را با بلیغ ترین گفتار آنطور که امری مخفی و چیزی در پس استار نماند و دستاویزی باقی نمانده باشد مگر اینکه بیان مراد را ذکر کرده و وجه صلاح و فساد را توضیح داده باشم شرح دادم، و همین عادت من بود در هر ماه رمضان که در طول ماه صحبت می کردم. پس تو را به خدا قسم می دهم بعد از چنین بیان تام و چنان افعال قبیح و گناهان آن هم به صرف ادعای شبهه ای که بر آنها از تعبیر کلام داخل شده بود آیا برای آنها و نزد آنها اثری از شعائر اسلام می ماند؟ حاشا و کلا چرا که مبنای اسلام بر دفع حدود است به شبهات و دفع فساد و فتنه به وسیله احتمالات نه ایقاع فتنه به وسیله شبهات و نه ایجاد عداوت و دشمنی بین مؤمنین بوسیله احتمالات لکن ایشان اگر در این ایام این اعمال را انجام دادند در زمانهای گذشته پیشینیان آنها نیز همین اعمال را به عینه مرتکب شده بودند.

و اما آن که گفته اید از هر دو جماعت تقوی ناشی است چگونه تقوی از آنها ظاهر می شود در حالتی که ایشان کینه و دشمنی را در میانه مؤمنین شایع کردند و خدای تعالی می فرماید الذین يحبون ان تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنيا و الآخرة و این قول خداوند در وقتی است که فاحشه ای

آشکار باشد و کسی دوست بدارد که آنرا شایع سازد و لازم نیست که عملاً آنرا شایع کرده باشد پس وقتی که کسی انتشار فاحشه معلومه مبینه را در بین اهل ایمان دوست میدارد جزایش عذاب الیم از جانب خداوند باشد آیا کسی که کفر و نفاق را شایع می‌سازد به واسطه شبهه و احتمال در باره شخصی که ایمان و ورع و تقوی و زهد و اقبال او به خداوند و ادبار او از ماسوای خدا معلوم است مستحق عذاب نمی‌شود؟ هرآینه چنین کسی جرمش بیشتر و گناهش بزرگتر و فاسق‌تر و فاجرتر و عذاب و عقاب او شدیدتر خواهد بود و خدای سبحانه می‌فرماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغِيرَ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ اِثْمًا مَبِينًا «۱» و آیا آزار و اذیتی بیشتر از آنچه که اینها در مورد مؤمنین بجای آوردند تصور می‌شود و هرچه را که مرتکب نشدند متمکن از آن نبودند و آنچه را که توانستند ترك نکردند و چون از علت و سبب این امر از آنها می‌پرسیدی یکمرتبه می‌گفتند شبهه‌ای است که بر ما داخل شده و گناه می‌گفتند علما اجماع کرده‌اند بگو بینم که اگر اجماع علماء معتبر و قول ایشان مقبول است چرا اجماع کافه علماء اسلام را که بر وثاقت و بزرگی و جلالت شیخ مرحوم با اطلاع کاملی که از وضع ایشان داشتند و تتبع ۱ - و آنها که می‌آزارند مردان و زنان مؤمن را به آنچه (گناهی) که مرتکب نشده‌اند پس هرآینه بهتان و گناه آشکاری را حامل کرده‌اند

و تفحص و احتیاطاتی که در دینشان بجا می آوردند معتبر نشمردند
چگونه این اجماع ترك می شود و اجماعی که آنرا به دروغ
و بهتان ساخته اند قبول می گردد چه اجماعی منعقد شده بجهت
اینکه اول کسی که خرق اجماع کرد سید مهدی بود و در زمان
او و در اول انکارش علماء بزرگ حضور داشتند و همگی بر او
انکار کردند مثلاً از علماء نجف مثل جناب شیخ حسن سلطان
و جناب شیخ خلف بن عسکر و سایر طلبه از مشتغلین و بالغین
و مراقبین در کربلای معلّی و همچنین سید عبدالله شبر و پدر
بزرگوارش عالم فقیه کامل سید محمد رضا شبر و پسرش سید حسن
و پسرعمش جناب سید ثقه جلیل و عالم نبیل سید علی شبر و جناب
سید محمد خلف مرحوم سید محسن که سیدی عالم وزاهد و عابد
و پارسا و ثقه در نزد همگان بود و پسر عموی او سید اجل و مولای
انبل و فاضل اکمل مؤید مسدد سید محمد بن السید جعفر و پسر عموی
دیگر او سید عالم جناب سید هاشم و شیخ اجل و مولای انبل و فاضل
اکمل الولی المهدی الشیخ مهدی تغمد الله بر حمته خلف مرحوم
میرور شیخ اسد الله و برادرش شیخ جلیل و مولای نبیل عالم
بلا عدیل جناب شیخ اسماعیل و غیر ایشان از علماء عراق همگی
بر او انکار کردند و علماء کرمانشاهان که سابقاً همه آنها را نام
بردیم بر او انکار نمودند و همچنین علماء اصفهان خاصه دورئیس
بزرگ حجتی الاسلام جناب سید محمد باقر و مولا العالم الفاضل

الكامل مرجع الافاضل و الاماثل الولسى الحميم حاج محمد
 ابراهيم كلباسى و ساير علماء و اولاد سلطان العلماء و اولاد و ابناء
 و ياران او از سادات و علما همگى بر وى انكار نمودند و او را تصديق
 نكردند و با مخالفت اين علماء بزرگ از اهل معقول و منقول كه
 به هنگام مخالفت او تشریف داشتند آيا جائي براى اين باقى مى ماند
 كه بگويند اجماع محقق شده ؟ و هيچكس سيد مهدى را تصديق
 ننموده مگر جماعتى از شاگردان خود او و شاگردان مرحوم مبرور
 پدرش كه از جمله اراذل و اتباع و اذئاب ناس بودند و توقع داشتند
 كه سيد مهدى آنها را تصديق نموده به فضل آنها اعتراف كند كه
 به مناصب نايل شوند و در دنيا متمتع گردند الا ان متاع الدنيا
 قليل «۱» و آنها مى دانستند كه نزد سيد مهدى مقرب نخواهند شد
 مگر اينكه بر مرحوم شيخ اعلى الله مقامه و بر من انكار نمايند
 و مى دانستند كه هر كه در اين مقام انكارش قبيح تر و شديدتر
 باشد نزد او مقبول تر خواهد بود پس تصديق او را كردند كه
 تصديق آنها را بنمايد و قائل به قول او شدند كه به قول آنها قائل
 شود و مردم در اول امر از آنجا كه وى از خانواده بزرگى بود
 و خانواده آنها در همه شهرها و بين مردم شهرت داشت و اظهار
 پارسايى و زهد مى نمود تصديق او را كرده و تابع مصدقين او شدند
 و بعد از آن اين اتباع كه از جمله اذئاب بودند هر يك براى

۱ - آگاه باشيد كه متاع دنيا اندك است .

خود رئیسی شده داخل در اجماع شدند و الا اصل خلاف در این مقام همه اش دایر مدار سه نفر از ایشان بود که یکی در کربلای معلی و دو نفر دیگر در نجف بودند و هیچ کس جز شاگردان و اتباع آنها موافق با ایشان نبود بدون اینکه در این ادعای اجماع علم و بینه و دلیلی داشته باشند پس اگر اجماع بدون دلیل متبع است اجماع بر وثاقت شیخ از جمیع علماست و انکار بر آن اجماع از جانب دو یا سه تن آن هم بدون دلیل و برهان است و اغلب تابعین آنها از عوام کالانعام و زنان و اراذل و منتسبین به علم که از جمله اذنب و اتباع بوده خود را از جمله علما می‌شمارند و می‌کوشند که به تصدیق این سه نفر در نزد مردم به شهرت و عزت و مکانت برسند می‌باشند و تو احوال مردم را می‌دانی که در موقع نقل اخبار بر کلام می‌افزایند و چیزهای غیر واقعی را به آن ملحق می‌کنند و هر يك به دیگری می‌گویند که بین مردم شهرتی پیدا کند و خیال می‌کنند که این گفته آنها اجماع است مثل اجماع اهل خلاف و اهل باطل که منشأ آن آن جماعت که زیر سقیفه بنی ساعده جمع شدند بودند و گوینده را می‌رسد که بگوید آنها که بعد از تحقق اجماع از آن خارج شدند خوارج نامیده می‌شوند و به این جهت می‌بینی که چون مسلمین بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام اجماع کردند و بر آن اتفاق نمودند پس منکرین بر آن حضرت و خلافت آن حضرت

بعد از تحقق اجماع خوارج نامیده شدند و دلیلی بر کفر خوارج و تسمیه آنها به این اسم جز اینکه بعد از انعقاد اجماع از آن خارج شدند نیست و اگر جایز است که گفته شود اجماع هرگاه که بر حالتی منعقد شد آنگاه خلاف آن برای يك نفر ثابت شد جایز است برای او که مخالفت با اجماع نماید و معتقد به عقیده دیگری به عکس آنچه که اجماع کرده‌اند بشود پس برای تو جایز نیست که حکم به کفر خوارج بدهی و آنها را خوارج بنامی چرا که آنها می‌توانند بگویند که اجماع بر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام در حال عدالت و وثاقت او منعقد شد پس وقتی که برای ما واضح شد که در دین تغییراتی پیدا شده و او رجالی را که معصوم و مطلع به عواقب امور نیستند و اشخاص جاهلی را که هیچ نمی‌دانند و هیچ راه به حق نمی‌برند حاکم نموده است از اعتقاد به خلافت او عدول کرده از او برگشتیم با آنکه شبهه خوارج در صورت ظاهر از شبهه این جماعت قویتر است و شبهه این جماعت از جهت عباراتی است که ضرورت اسلام اعتنا به آنها را در هنگام انکار گوینده آن منع نموده پس وجه یکی است و حکم یکی است وقتی که خروج از اجماع مسلمین و اجماع رؤساء و علماء و زعماء آنها جایز باشد برای خوارج عذری پیدا می‌شود و تکفیر آنها برای ما جایز نیست و نمی‌دانم از توییح قول خدای تعالی به کجا می‌روند که می‌فرماید

و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل
 المؤمنین نوله ما تولى و نصله جهنم و سائت مصیراً «۱» و آیا
 ایمان این علماء بزرگ را که نام بردم انکار می کنی و در مورد
 این عملت چه فکر می کنی چرا که تو به این از دین خارج می گردی
 چرا که اگر ایشان مؤمن باشند مخالفشان اتباع غیر سبیل مؤمنین
 است و این همان مشاققه رسول صلی الله علیه و آله است به هر
 تقدیر نمیدانم که چه بگویم پس از این بیان تام روشن شد که این
 جماعت بالاسریه مؤمنین و مؤمنات را بدون دلیل و حجت شرعی
 و عرفیه بدون جرم آزار و اذیت نموده و بنص خداوند تعالی محتمل
 بهتان و گناه آشکاری شدند چرا که می فرماید الذین یرمون المحصنات
 الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنيا والآخرة «۲» و شك نیست که
 مؤمن نزد خداوند از مؤمنه گرامی تر است و شکی نیست که
 عالم در نزد خداوند از مؤمن غیر عالم گرامی تر است و وقتی که
 از نظر علم شرافت سیادت و انتساب به دوحه احمدیه و شجره
 محمدیه صلواة الله علیها من رب البریه جمع شد پس به تحقیق نوری
 ۱ - و هر کس مخالفت کند با رسول بعد از اینکه آشکار شد برای
 او هدایت و پیروی کند غیر راه مؤمنین را و او میگذاریم او را بآنچه
 خود رو کرده است و او را به جهنم میبریم و بد بازگستگاهی است .
 ۲ - آنها که تهمت می زنند زنان پارسای بیخبر مؤمن را لعنت
 شدند در دنیا و آخرت .

بر نوری جمع شده و شرفی بر شرفی اضافه شده و شك نیست که نسبت دادن به کفر و غلو و آنچه موجب رخصت مردم برای رساندن انواع اذیتها باشد از تهمت به زنا بزرگتر است چرا که هر گاه به زن محصنه غافله‌ای تهمت بزنند که زنا کرده بدین معنی که این تهمت قبل از اقامه دلیل شرعی باشد موجب لعنت یعنی لعنت اولیاء و سعداء و شهدا است پس تهمت زدن به عالم مؤمن زاهد عابد به غلو و کفر و تصوف موجب شدیدترین و بزرگترین لعنتها از جانب خداوند و اولیاء او و احباء خدا و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین خواهد بود، نظر کن چگونه خواهد بود حال کسیکه از جانب خدای سبحانه و تعالی مستحق لعنت شدید باشد آیا با وجود این برای او تقوایی باقی می‌ماند و خدای تعالی می‌فرماید ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون «۱» و این جماعت فضل آل محمد را که خود بینات بودند کتمان نمودند آیا نخوانده‌ای قول خدای تعالی را که می‌فرماید لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه رسول من الله یتلو

۱ - هر اینه آنها که کتمان می‌کنند آنچه را فرو فرستادیم از بینات و هدایت بعد از آنکه آنرا برای مردم بیان نمودیم در کتاب لعنت می‌کند خداوند آنها را و لعنت می‌کند ایشان را لعنت-کنندگان.

الایه «۱» . پس خدای سبحانه بیان می فرماید که بین رسول است و چونکه امیر المؤمنین علیه السلام نفس رسول است و ائمه از سنخ امیر المؤمنین علیه السلام هستند به جهت اینکه اولاد جزء والد و بر هیئت او می باشند ائمه علیهم السلام هم بینات هستند و این جماعت فضایل و مناقب ایشان را کتمان کرده تا آنجا که زیارت جامعه کبیره را که از حضرت امام علی النقی علیه السلام مروی است انکار نمودند ، زیارتی که اجماع شیعه بر صحت و اصالت آن قائم است و بعضی از فقرات زیارت را با استدلال به اینکه مردم هرگاه این فقره را ببینند گمراه می شوند محو نمودند و از قرائت آن منع می نمودند ، و به این ترتیب این جماعت از خداوند داناترند چرا که امام معصوم از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته و خدای سبحانه در حق نبی خود صلی الله علیه و آله شهادت داده که ما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى یوحى «۲» و وقتی که کلام امام علیه السلام بواسطه عصمت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و کلام پیغمبر از جانب خدا باشد پس کلام امام صادر از نزد خداوند است حال اگر کلام امام علیه السلام موجب گمراهی

۱ - آنانکه کفر و رزیدند از اهل کتاب و مشرکین جدا نمیشوند تا وقتی که بیاید برای آنها حجتی یعنی پیغمبری از خداوند که بخواند .

۲ - بخواهش نفس سخن نمیراند نیست آن مگر وحیی که وحی کرده می شود .

مردم می‌شود باید گفت که خود او این موضوع را نمی‌دانسته زیرا کسیکه برای هدایت و ارشاد مردم آمده تعقل نمیشود که کاری کند که موجب گمراهی شود و فرض بر این است که امام هرچه که گفته به امر خداوند بوده است و در این صورت نتیجه این می‌شود که خداوند صلاح و فساد خلق را نمی‌دانسته و به این ترتیب این جماعت از خداوند افضل شده‌اند چرا که آنها به مصالح خلق از خداوند داناترند قل اَنتُم اعلم ام الله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله پس بر این قیاس لازم می‌آید که این جماعت معتقد باشند به اینکه خداوند بعض جزئیات را نمیداند الا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر . و این زیارت اگر چه که مرسل^۱ از طریق صفوان روایت شده لکن جمیع شیعه آن را قبول نموده در آثار خود نقل نموده‌اند و بر آن و بر هیچ يك از فقرات آن با کمال احتیاطی که داشتند انکاری ننمودند . و بالجمله این جماعت آن چه را که خداوند از بینات و هدی نازل فرموده کتمان کردند کما اینکه از یکی از آنها سؤال شد که معنی این قول قائل « الامام ولی الله » چیست گفت که معنای آن این است که امام حبیب خدا است با اینکه بین شیعه و سنی در ولایت منسوب به حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام نزاع است که شیعه می‌گویند که آن ولایت ولایت تصرف است و اهل سنت معتقدند که آن ولایت به معنی محبت است و انکار دارند که آن ولایت به معنی ولایت تصرف

باشد و این شخص که از او سؤال شده و اسماً هم عالم است گمان می‌کند کسه شیعی است و مذهب اهل سنت را تقویت می‌کند و می‌گوید که ولایت امام به معنای محبت است در حالتیکه اولین فضیلت ائمه را که اثبات ولایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است و شیعه مختص به آنند کتمان نموده و نمیدانم که برای او چه ضرر داشت هر گاه که این قول را به ولایت تصرف تفسیر نموده بود بلی هرگاه چنین گفته بود می‌بایست که به عموم ولایت اذعان داشته باشد و دلیلی بر تخصیص نداشت جز مزخرفاتی که طبایع از آن متنفر می‌شوند و همچنین علم کلی امام را به اشیاء منکر شده‌اند و به مردم اینطور وانمود کرده‌اند که اگر امام بر همه اشیاء عالم بود مساوی خداوند میشد و این قول صریح است در اینکه ایشان در بعض از اشیاء خود را با خدا مساوی میدانند مثلاً ایشان مسائلی از صرف و نحو و منطق و بیان و سایر علوم می‌دانند که بعض مسائل آنرا دانسته‌اند، می‌دانند مثلاً می‌دانند که زید موجود است و عمرو میت و مفقود است و شك نیست که خداوند آنچه را که آنها می‌دانند می‌داند پس در علم به این اشیاء با خدا مساوی شده‌اند و در حالتی از حالات و شیئی از اشیاء و صفتی از صفات با او برابر گشته‌اند با اینکه مسلمین متفقند بر اینکه خدای سبحانه در هیچ چیز از جزئی و کلی با کسی مساوی نمیشود چرا که علم او عین ذات اوست و اختلافی در ذات او نیست پس معنی این

قول چیست که می‌گویند در علم به بعض علوم ، نه همه آنها با خدا مساویند پس اگر بگویی که علم به شیء یا اشیاء عین ذات او است لازم می‌آید که شما در بعض حالات با او مساوی باشید پس در ذات خدا اختلاف جهت لازم می‌آید و اگر این علم غیر ذات خدا است پس می‌گوئیم که آیا آن حادث است یا قدیم اگر قائل به حدوث بشوید و علم ذاتی به اشیاء را انکار کنید کافر می‌شوید و اگر بگوئید که خداوند تعالی به ذات خود عالم به اشیاء است پس آیا در ذاتش اختلاف جهت و تعدد نسبتی هست یا نه اگر بگوئید که هست ارکان توحید را منهدم کرده‌اید به جهت اینکه متعدد الجهات حادث است و اگر قائل به دومی بشوید پس چطور تعقل می‌شود که مثلاً در مسئله نحوی با او مساوی باشید و در جمیع علوم با او مساوی نباشید و در این هنگام برای او دو حالت فرض می‌شود پس وقتی که مساوات در همه احوال با خداوند منتفی شد در وقتی که شما مسئله‌ای را بدانید که خداوند هم آنرا می‌داند هر چه در باره عدم لزوم مساوات جواب بدهید ، همان جواب را قائل به این قول که امام علیه السلام عالم به همه اشیاء است ، بشما میدهد کلام همان کلام است و جواب همان جواب و اعتراض همان اعتراض پس کجا می‌روید و تا کی از حق می‌گریزید؟ و هم چنین کسی که قائل به این است که امام عالم به همه اشیاء است نمی‌گوید که امام همه آنچه را که خداوند میدانند می‌داند

حاشا و کلاً بلکه ایشان را نزد خداوند مضمحل و جاهل میدانند
 لا یملکون لانفسهم نفعاً ولا ضرراً ولا موتاً ولا حیوة ولا نشوراً بلکه
 مراد این است که ایشان آنچه را که داخل در عالم کون یعنی در
 خزائن آن شده است میدانند نه آنچه که آن به آن در خلق خداوند
 متجدد می شود و از عالم امکان به عالم تکوین می آید پس آنچه
 را که ایشان می دانند نسبت به آنچه که در خزائن امکانیه در نزد
 خداوند است چون قطره ای در بحر و ریگی در بیابان می باشد
 استغفرالله عن التحذید بالقلیل پس کجاست آن مساواتی که گمان
 می کردند و آن مماثله و شباهتی که بر مردم وانمود می نمودند و از
 آن علم امکانی که آنرا نمیدانند هر وقت اراده نمایند که بدانند
 می دانند و از این علم امکانی در شب های قدر و شب های جمعه
 و هر ساعت و هر دقیقه و هر آن بر ایشان وارد می شود و اما آنچه
 که از عالم عقل کلی داخل در کون شده به جمیع مراتب از
 جزئیات و کلیاتی که در خزائن آن به ودیعه گذاشته شده پس مفاتیح
 این خزائن نزد آنها است خدای سبحانه آن مفاتیح را نزد ایشان
 گذارده چرا که «عندالله» ایشانند آیا نشنیده ای قول خدای سبحانه
 را که می فرماید و من عنده لا یتکبرون عن عبادته ولا یتحسرون
 «۱» یسبحون اللیل والنهار لا یفترون «۲» و مولای ما حضرت
 ۱ - و آنها که نزد او هستند از عبادت او استکبار نمی کنند و خسته
 نمی شوند ۲ - تسبیح می کنند شب و روز و سستی نمی کنند .

صادق علیه السلام می فرماید نحن الذین عندالله پس هر چه که در عالم تکوین است علمش نزد ایشان است و هر چه که در عالم امکان است عالم به آن نمی شوند تا اینکه خداوند به ایشان تعلیم فرماید و هرگاه که اراده کنند که بدانند میدانند و این مراد علماء سابقین است آنها که قائل شده اند به این که علم امام ارادی است هر وقت که بخواهد بداند می داند همانطور که در احادیث بسیاری در این مورد وارد شده است جز اینکه جماعت بالاسریه در این گفته افراط کرده اند و گفته اند که امام وقتی که کنیزش می گریخت نمی دانست که او در کدام گوشه خانه است و امام بین آبی که در آن نجاست بود و غیر آن را فرق نمی گذاشت و می گویند که امام علیه السلام وقتی که اسم زمین کربلا را از عرب پرسید به او جواب دادند که نام این زمین غاضریات است فرمود آیا اسم دیگری هم دارد عرض کردند که ارض طفوف نامیده میشود فرمود آیا اسم دیگری هم دارد عرض کردند شاطیئ الفرات فرمود آیا اسم دیگری هم دارد عرض کردند کربلا و اینها گمان می کنند که امام علیه السلام این اسمها را نمیدانست و وقتی که سائل از گفته آنها تعجب نمود برای او استدلال کردند که اگر امام آن اسمها را می دانست برای چه سؤال می کرد و آن سائل به آنها جواب داد که اگر مجرد سؤال دلیل جهل بود پس چرا خداوند تعالی از حضرت موسی سؤال فرمود و ما تلك بیمینک یا موسی

و از حضرت عیسی علیه السلام پرسید اُانت قلت للناس اتخذونی
الآیه . و آیا خداوند جاهل بود ؟ گوینده مبهوت شد و جوابی نداد
و این مطلب فرمایش مولای ما حضرت باقر است علیه السلام در
اشاره به این جماعت که آن حضرت از جماعتی خبر داد که در
آخر الزمان می آیند و قبایح و شایع و قول منکر می آورند که از
روی دلتنگی می فرماید عجبا لانس من شیعتنا یزعمون ان طاعتنا
واجبة علیهم کطاعة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم یکسرون
حجتهم و یخصمون انفسهم و یقولون انا لا نعلم کل شیء اثری ان
الله سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق والمغرب ثم یخفی علمهم
عنه و هذا من الذین کتموا ما انزل الله فی فضل آل محمد سلام
الله علیهم «۱» و این از آن جمله فضائلی است که خدا در باره
آل محمد علیهم السلام نازل فرموده و برای مردم بیان نموده بود
و آنها کتمان کردند و احادیث بسیاری از جمله خطبه ها و ادعیه
۱ - عجب دارم از گروهی از شیعه ما گمان می کنند که اطاعت ما
مثل اطاعت رسول خدا (ص) واجب است آنگاه می شکنند حجت
خود را و با خود خصومت می کنند و می گویند که ما همه چیز را
نمیدانیم گمان می کنی که خدای سبحانه می شود حجتی بر اهل
مشرق و مغرب بفرستد آنگاه علم آنها را از آن پنهان دارد ، و این
از کسانی است که آنچه را خدا در فضل آل محمد (ع) فرستاده
بود کتمان کردند .

و قنوتات و زیارات که در کتب معتبره روایت شده و دلالت بر ولایت و تصرف ایشان در عالم داشت انکار نمودند و همچنین مطالبی که در خطبه افتخار و خطبه بیان و خطبه طتنجیه و حدیث معرفت ایشان به نورانیت و حدیث خیط اصفر و حدیث بساط و احادیث خلق انوار ایشان و احادیث بودن ایشان اشباح و احادیثی که دلالت بر این دارد که ایشان در اکوان ششگانه قبل از خلق خلق بوده اند و احادیث دهور و حدیث ابن مسعود و سایر احادیثی که در کتب معتبره و غیر معتبره از کتب اصحاب مسا رضوان الله علیهم و همچنین غیر ایشان مضبوط است و همه این احادیث را انکار کرده نسبت ضعف و ارسال به آنها می دهند و در باره روات آنها می گویند که غالی و جاهل بوده و اهمال نموده اند و به مضامین آنها اقرار نداشته و به مفاهیم آنها اعتقاد نمی ورزند با اینکه دعاء اعتقاد را که در مهج الدعوات مذکور است و شیخ بهایی آنرا در مفتاح الفلاح آورده که مروی از حضرت کاظم علیه السلام و همچنین حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام است می خوانند و در آن دعا که قرائت آن در هر صبح و شب مستحب است و از فقرات آن دعا است که می فرماید و اشهد ان علیاً امیر المؤمنین علیه السلام و سید الوصیین و وارث علم النبیین (و قائد الغر المحجلین خ ل) و قاتل المشرکین و امام المتقین و مبیر المنافقین و مجاهد الناکثین و القاسطین و المارقین امامی و حجتی

و صراطی و دلیلی و محجتی و من لا ائق بالاعمال و ان زکت ولا ارلیها منجیة لی و ان صلحت الابولایتہ و الایتمام به و الاقرار بفضائلہ و القبول من حملتها و التسلیم لرواتها «۱» .

پس بین که امام علیه السلام قبول فضائل امیر المؤمنین علیه السلام و تصدیق حمله آن فضائل و تسلیم از برای روات آنها را در هر حال و به هر صورت از جمله اعتقاداتی قرار داده که اعتقاد به آنها برای مؤمن واجب است و بوسیله آنها به خداوند دین می‌ورزد و در احادیث فضائل ارسال و اهمال مراعات نمی‌شود با اینکه آن بزرگواران سلام الله علیهم قاعده کلیه شریفه مرعیه‌ای که نزد مخالف و مؤلف مسلم است دست داده‌اند و فرموده‌اند نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ماشئتم ولن تبلغوا «۲» و به مضمون این حدیث در

۱ - و شهادت می‌دهم که علی امیر مؤمنین است علیه السلام و آقای و صیین و وارث علم پیغمبران و پیشوای غرّ محجلین و کشنده مشرکان و امام پرهیزکاران و خوار کننده منافقان و جهاد کننده با ظالمان و جور کنندگان و خوارج ، امام من و حجت من و راه من و راهنمای من و طریق من و کسی است که من با عالم هر چند پاکیزه باشند و ثوق ندارم و آنها را نجات دهنده خود نمی‌بینم اگر چه صالح باشند مگر بولایت او و ایتمام باو و اقرار بفضائل او و قبول از حمله آن فضائل و تسلیم برای روات آن ۲ - ما را از ربوبیت پائین بیاورید آنگاه هر چه که خواستید درباره ما بگوئید و هر گز نخواهید رسید .

کتب معتبره احادیث بسیار روایت شده و نزد همه کس مسلم است پس چون این روایات صحیح بود چه سؤالی لازم می آید از سند روایت و صحت و ضعف آن و به تحقیق حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمودند ایها الناس ان لاخی فضائل کثیرة لا اقدر ان احصیها فی مجلس واحد الا فمن اناکم بشیء منها فصدقوه «۱» و صفار در بصایر الدرجات به سند صحیح از زرارہ نقل می کند کہ گفت بر حضرت باقر علیه السلام داخل شدم پس از من سؤال فرمود کہ از احادیث شیعه نزد تو چیست عرض کردم کہ از آنها نزد من بسیار است کہ قصد دارم آتشی افروخته آنها را بسوزانم فرمود برای چه چنین قصدی داری آنچه را کہ بر آن انکار داری نزد من بیاور و (زرارہ) گفت بخاطرم آدمیون گذشت پس آن حضرت به من فرمود کہ علم ملائکہ چه بود کہ عرض کردند أتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء «۲» و در منتخب البصایر و غیر آن به اسناد از جابر از حضرت باقر علیه السلام منقول است کہ فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله کہ هراینه حدیث آل محمد صعب است و مستصعب ایمان

۱ - ای مردم هراینه برای برادر من فضائل بسیاری است کہ نمیتوانم آنها را در یک مجلس بر شمارم با خبر باشید پس هر کہ چیزی از آن فضائل را نزد شما آورد پس تصدیق کنید او را .

۲ - آیا قرار میدهی در زمین کسی را کہ فساد کند و بریزد خونها را .

نمی‌آورد بآن مگر ملسك مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را به ایمان آزموده باشد پس آنچه که از احادیث آل محمد علیهم السلام بر شما وارد شد و دلهای شما برای آن نرم شد و شناختید و دانستید پس قبول نمائید و آنچه را که دلهاتان از آن مشمئزگشت پس آنرا به خدا و رسول و عالمی از آل محمد علیهم السلام رد نمائید و اگر برای یکی از شما حدیثی یساجیزی که متحمل آن نیست گفته شود و بگوید که قسم به خدا چنین نیست هر اینه او هالك است و انكار فضائل ایشان همانا کفر است و نیز در همان کتاب به اسناد صحیح از حذاء روایت می‌کند که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که در ضمن حدیثی می‌فرمود ان اسوء اصحابی عندی حالا الذی اذا سمع الحديث ينسب الينا و یروی عنا فلم یحتمله قلبه و اشمئز منه و جحد و کفر بمن دان به فلایدری لعل الحديث منا خرج و الينا اسند فیکون بذلك خارجاً عن دیننا» (۱) پس این احادیث تمام آنها به اصطلاح متجدد ضعیف.

۱ - هر اینه بدترین اصحاب من نزد من از حیث حال کسی است که چون بشنود حدیث را که به ما نسبت داده می‌شود و از ما روایت می‌شود پس قلب او متحمل آن نشود و مشمئز شود از آن و انکار کند آنرا و معتقد به آنرا تکفیر نماید و حال آنکه نمیداند شاید که حدیث از ما صادر شده و از ما است پس به این عمل از دین ما خارج میشود .

السند نیستند بلکه در آنها روایات صحیح‌ه‌ای هم هست و مضمون این احادیث در زیارات مقبوله مسلم‌ه هم وجود دارد و هم چنین در ادعیه و قنونات خاصه قنوتی که از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت شده پس با این حال اگر این روایات را کنار نگذاشته آنها را بر ظاهرشان حمل نمایند آنطور که استقلال و تصرف و شراکت و تفویضی و اعتزالی لازم نیاید همانطور که درباره ملائکه و تصرف آنها گفتند چه محذوری لازم می‌آید و چه ضرری به آنها میرسد در حالتی که امام علیه السلام در امثال این اخبار قاعده کلیه دست داده‌اند همانطور که از مفضل روایت شده که گفت حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود ما جائکم منا مما یجوز ان یکون فی المخلوقین ولم تعلموا ولم تفهموا فلا تجحدوه و ردوه الینا و ما جائکم عنا ما لا یجوز فی المخلوقین فاجحدوه و لا تردوه الینا «۱». و شک نیست که مضمون این احادیث از آن جمله است که در مخلوقین مثل ملائکه و حمله عرش و امثال ایشان جایز است پس از برای چه این تعداد از اخبار را که عدد آنها به دو هزار می‌رسد کنار گذاشتند و موجب رد کردن آن احادیث جز کتمان

۱ - آنچه که در باره ما به شما رسید که در مخلوقین جایز است و ندانستید و نفهمیدید انکار نکنید و به ما رد نمائید و آنچه در باره ما بشما رسید که در مخلوقین جایز نیست انکار کنید و به ما رد نکنید .

ما انزل الله من البينات چيست و وقتی که ناچار به اذعان شده و عرصه بر آنها تنگ میشود بر مردم این طور وانمود می کنند که اینها اسراری است که افشاء آن جایز نیست و اگر باب این عقیده مفتوح شود هیچ سؤال و جوابی باقی نمی ماند و برای هیچ کس جایز نیست که علمی مدون کند یا اینکه حکمی بنویسد بلی اسرار آنها هستند که تحت این قاعده کلیه نمی افتند و نمیتوانی آنها را با براهین عقلیه و نقلیه برای شنونده اثبات کنی یا اینکه می ترسی که کسی اذیتی به تو برساند یا اینکه در بلیه ای بیفتی همانطور که مولای ما حضرت کاظم علیه السلام مسئله حیض را در آن موقع اول از اسرار شمردند و همچنین اینکه حضرت امیر- المؤمنین علیه السلام از جمیع انبیا افضل هستند . از جمله اسرار بود و همه اینها بدان جهت است که برهان واضح و دلیل روشن بر مطلوب آوردن ممکن نبود و اما در این زمانها امثال این مسائل گفته شده و مبذول و معروف است و همچنین اگر دانستن این مسائل از جمله اسرار بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث معرفت آن بزرگوار به نورانیت اباذر را از آن خبر نمیدادند و اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه در تصرف در عالم نازل منزله ملائکه باشند چگونه سری است در حالتی که ملائکه از جمله خدام او بوده و از اشعه نور او هستند و چگونه سری است در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه

علیهم السلام به منزله ثوری باشند که همه زمینهای هفت گانه بر شاخ
 او محفوظ است و چگونه سربست در اینکه حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام در زنده کردن مرده به
 منزله ذنب بقره بنی اسرائیل باشند و چگونه سری است در اینکه
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام
 نازل منزله دشمن خدا ابلیس لعین باشند که در جمیع مراتب وجود
 انسان و سایر موجودات جریان و سریان دارد و چگونه سربست
 در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام یا یکی از ائمه علیهم السلام
 نازل منزله میکائیل و اسرافیل و عزرائیل باشند در رساندن حیات
 و رزق و موت به چیزها و چگونه سربست در اینکه حضرت امیر-
 المؤمنین علیه السلام نازل منزله ملائکه باشند در حفظ آسمانها
 و کدام عقلی این را منع می کند و کدام نقلی این را نفی می نماید
 و تمویهاتی که می کنند که انکار ما از جهت عدم دلیل بر ثبوت این
 مطالب است چه دلیلی می خواهند بیشتر از احادیثی که عدد آنها
 به دو هزار می رسد آیا تصور میشود که همه این احادیث کذب
 و افترا باشد و بالجمله در نفی این امور محملی از عقل و نقل ندارند
 جز کتمان و قول خدای تعالی که میفرماید الدين يكتُمون ما انزلنا من
البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب اولئك يلعنهم
الله و يلعنهم اللاعنون شامل ایشان می شود و مولای ما حضرت
 باقر علیه السلام می فرماید نحن اللاعنون و عجب اینکه وقتی که

به آنها گفته میشود عیسی روح الله است تصدیق می کنند و وقتی که گفته می شود علی نفس الله است مضطرب می شوند و وحشت می کنند و بعید می شمارند و می خواهند که این قول را محو کنند و من در همین ایام در جواب بعض از متعسفین کتابی در بیان کیفیت مداخلت ائمه در عالم به تفصیل نوشته و از این نوع عجایب امور در آن بسیار نگاشته ام که به ذکر آن در اینجا کلام را طولانی نمیکنم و اما شما ادام الله حراستك و تایدك که گفته اید هر دوی آنها به ضروریات ملیّه معترفند پس بالاسریه چطور به ضروریات ملیّه معترفند به جهت اینکه ایشان به صرف عبارتی که معنی آن را نمی فهمند در حالیکه مسلمین اجماع کرده و اتفاق دارند که کتابت مؤسس حکم و موجب امری نمیگردد و به کاغذ اعتباری نیست بلکه اعتبار به اقرار است و دلیل همان اقرار است فتنه انداخته اختلاف را ظاهر ساختند و الا به محض کتابت و نوشته چیزی ثابت نمیشود و امری بر آن مترتب نمیگردد خاصه وقتی که متکلم مراد خود را ابراز کرده و از ضمیر خود خبر دهد لکن این جماعت مخالفت ضرورت اسلام را نموده در میانه خلق فتنه بر پا ساختند و زحمت پیشینیان را در تربیت نسلا بسر باد داده و در میانه مردم فساد انداختند و ایشان را مشوش نمودند و به صرف عبارتی که ظاهر آن مراد نبود شهرها را خراب کرده مخالفت ضروری دین و ملت بلکه اسلام و سنت را نمودند و لکن مردم همانطور که از اول

عادت ایشان بوده و بعد از این نیز خواهد بود پیروی شهرت را می‌کنند و این جماعت هم مردم را با شتاب می‌اندازند و بر آنها چنین وانمود می‌کنند که کتابت و نوشته اگر معتبر نبود علم به اخبار گذشتگان و سنت پیشینیان و مذاهب علما و مطالب ایشان و توفیق و تضعیف رجال روات و عقاید متقدمین حاصل نمیشد و واضح است که اینها همه از کتب و خطوط دانسته میشود پس چطور ممکن است اعتقاد به اینکه بر نوشته و کتابت اعتباری نیست و این اقوال همه‌اش محض تمویه و تلبیس است چرا که وقتی کلامی مکتوب باشد و بیان کاتب و نص او معارض آن باشد پس این نوشته همان مکتوبی است که اعتباری در آن نیست یا اینکه نوشته بدست کسی بیفتد که آنرا نمی‌فهمد مثل مسائل طب و نجوم که بدست فقیه بیفتد و کتاب فقیه که بدست منجم بیفتد و اما وقتی که معارضی نداشته باشد و نوشته بدست اهل آن بیفتد مثل مسائل هرفنی که بدست صاحبان همان فن باشد شکی نیست که این افاده ظن می‌کند نه علم مگر اینکه قرائن متواتر و زیاد باشد که در این حال افاده علم می‌کند و مورد بحث ما از قبیل کتابت با معارضه است که آن به ضرورت اسلام معتبر نیست .

و اما گفته شما ادام الله تأییدك كه تكلیف بنده عاجز چیست پس جواب شما این است که تكلیف اما در اعتقادات نظر و فحص و ملاحظه مطالب از مظان آن و خواستن آنها از مواقع آن است

و اما در فروع پس اگر از اهل ذکر و استنباط هستی به آنچه که خداوند به تو نمایانده و علمش را به واسطه راسخین در علم از اهل بیت که اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً از مظان و مواقعش یعنی اخبار و آثار ایشان و مواضع تسدیدات ایشان مثل اجماع و غیره به تو رسانده است عمل کن و اگر از اهل ذکر و استیضاح نیستی پس عالمی را بطلب که مایل به اوبشوی و به دین و امانت او وثوق داشته باشی و اخلاق ائمه در او ظاهر باشد چرا که نایب به ناچار بایستی با منوب عنه در علم و عمل مناسبت داشته باشد و اول مناسبت اینکه همه علم او مستند به کتاب و سنت باشد و آنچه که برگشتش به کتاب و سنت است از اجماع و عقل مستنیر به نور شرع پس نقل نکند مگر از آل محمد علیهم السلام و استناد نکند مگر به ایشان و اعتماد نکند مگر بر آن بزرگواران و نگوید مگر در آنها و رجوع نکند مگر بسوی آنها و با ایشان علیهم السلام باشد همانطور که شاعر گفته :

الیکم والا لاتشد الکائب و منکم والا لاتنال الرغائب

و فیکم والا فالحدیث مخلوق و عنکم والا فالمحدث کاذب

و از یحیی بن زکریا است که می گوید هر کس خوش آید او را که ایمان را کامل کند پس بگوید قول من در جمیع اشیاء قول آل محمد علیهم السلام است در آنچه که پنهان داشته اند و آنچه که اظهار کرده اند در چیزهایی که به من رسیده و چیزهایی که به من نرسیده و در روایت دیگر است که هر صبح و شام بگوید

ما قال آل محمد قلنا و ما دانوابه دنا .

و اما دومی یعنی عمل پس بایستی که آن عالم متخلق به اخلاق مؤمنین و دارای علامات ایشان و موصوف به صفات آنها باشد و این صفات بعضشان همان است که امیرالمؤمنین علیه السلام بنا بروایت ثقة الاسلام در حدیث همام ذکر فرموده و حدیث اگر چه طویل است با وجود طولانی بودن آنرا ذکر می کنم که مؤمن را بشناسی پس هر اینه مجتهد خلیفه خدا است و حجت او از جانب حجة الله صلی الله علیه و آله و او حاکم بر فروج و خونها و اموال است مطلقا پس ناچار بایستی که امین و مؤمن و کامل و موصوف باشد به آنچه که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده ، کلینی رحمه الله در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که شخصی که باو همام می گفتند و مرد عابدی ناسکی مجتهدی بود برخاست نزد حضرت امیر علیه السلام در حالیکه حضرت خطبه می خواندند پس عرض کرد یا امیر المؤمنین وصف بفرما برای ما صفت مؤمن را بطوری که گویا او را مشاهده کنیم فرمود ای همام مؤمن زیرک هشیار است گشادگی او در رخساره اوست و اندوه او در دل او، سینه او از هر چیزی گشادتر است و نفس او از همه چیز ذلیل تر نهی کند از هر فانی و تحریرص کند بر هر نیکی ، نه کینه ورز است و نه حسود و نه جهنده است و نه فحش دهنده نه عیب جو و نه غیبت کننده ، کراهت دارد از سر بلندی

و دشمن دارد شنیدن مردم را ، غم او دراز است و هم او دور ، سکوتش بسیار ، صاحب وقار است و صاحب یاد و صاحب صبر و شاکر ، مغموم است بفکر خود مسرور است بفقر خود ، اخلاقش آسان است و برخوردش نرم و فا نگاهدار ، کم اذیت است ، دروغگو و پرده در نیست ، اگر خنده کند بی اندازه نباشد و اگر غضب کند سبکی نکند ، خنده او تبسم است و پرسیدن او بجهت یادگرفتن و مراجعه او بجهت فهمیدن ، علمش بسیار حلمش عظیم ، رحمتش بسیار ، بخیل نباشد ، عجول نباشد ملول نشود و خوشحالی زیاد ننماید و حیف در حکم خود ننماید و جور در علم خود نکند ، نفسش سخت تر از سنگ است و سعیش شیرین تر از عسل ، حریص و جزع کننده نباشد و عنف ننماید و خلف وعده ننماید تکلف نکند و تعمق ننماید ، منازعه او جمیل است ، مراجعه او کریم است ، اگر غضب کند عدل است ، اگر طلب کند برفق طلب نماید ، نسنجیده کاری نکند و پرده ندرد و بزرگی بخود نبندد دوستیش خالص است ، عهدش محکم است ، بعقدی که بسته وفا کند ، با شفقت باشد صله بسیار کند ، حلم بکار دارد گمنام باشد ، فضول او کم باشد از خدا راضی باشد و با هوای خود مخالف باشد ، درشتی بر زیر دست نکند و در آنچه بکار نیاید فرو نرود ، یاور دین باشد و حامی مؤمنین و پناه مسلمین ، مدح بگوشش فرو نرود و طمع در قلبش اثر نکند و بازی حکمت او را بر نگرداند و جاهل

مطلع بر علمش نشود ، گوینده و عمل کننده است و عالم و با حزم است ، فحاش و غضبناك نیست ، صله کند بدون عنف ، ببخشد بدون اسراف ، تکبر کننده و گول زننده نباشد ، پی جوئی مردم نکند و کسی را نترساند ، با مردم بمدارا سلوك کند ، باصلاح در زمین راه رود ، معین ضعیف باشد فربادرس غمزده باشد ، پرده را ندرد و سری را فاش ننماید ، بلایش بسیارشکایتش کم است ، اگر نیکی ببیند ذکر کند و اگر بدی ببیند بپوشاند ، عیب پوش و حفظ کننده مردم است در پشت سر ، اگر کسی خطائی کند عفو نماید و لغزش را بیامرزد ، مطلع بر نصیحتی نشود و بعد ترك کند و جانب جورى را نمیگذارد مگر آنکه اصلاح کند آنها را ، امین و سنگین و متقى و زكى و رضى باشد ، عذر را بپذیرد و بخوبی یاد کند و گمان خود را بمردم نیک نماید و نفس خود را بعیب تهمت زند ، دوست دارد در راه خدا بدانش و علم ، و ببرد در راه خدا بمحکمی و عزم ، خوشحالی او را ازجا درنکنند و خفیف ننماید ، متذکر کننده عالم است و معلم جاهل ، داهیه او را کسی منتظر نباشد و غایله او را کسی نترسد هر سعی را خالص تر از سعی خود داند و هر نفسی را صالح تر از نفس خود ، دانا بعیب خود است و مشغول بغم خود ، و ثوق بغیر پروردگار پیدا نکند ، نزدیک و وحید و جرید است ، دوست دارد در راه خدا و جهاد کند در راه او تا متابعت رضای او نماید و برای خودش

خودش انتقام نکشد و در غضب پروردگار خود سستی نکند
 همنشین اهل فقر است ، آشنای اهل صدق است ، کمک اهل حق
 است یاور غریب و پدر یتیم و شوهر بیوه زنان است ، مهربان با اهل
 پریشانی است و امید هر صفت نیکی در او هست و در هر شدتی
 امید باو هست خندان و گشاده رو باشد نه عبوس کننده و نه تجسس
 کننده باشد سخط و غیظ فرو برنده و تبسم کننده و باریک بین
 و بزرگ حذر باشد بخل نکند و اگر کسی باو بخل کند صبر
 کند تعقل کرده پس حیا نموده است و قناعت کرده پس غنی
 شده است حیای او بر شهوتش برتر است و دوستی او بر حسدش
 و عفوش بر کینه اش ، نگوید بغیر درستی و نپوشد مگر میانه ،
 راه رفتنش تواضع است ، خاضع است برای پروردگارش بطاعت
 خود ، راضی است از او در هر حالتی ، نیتش خالص است ،
 اعمالش بسی غش و مکر است ، نظرش عبرت است و سکوتش
 فکرت و کلامش حکمت ، با اخوان نصیحت کند و بخشش نماید
 و برادری کند ، نصیحت کننده است در پنهان و آشکار ، دوری
 از برادر نکند ، غیبت او را ننماید ، مکر با او نکند ، محزون بر
 گذشته نشود و بر آنچه رسیده غمگین نگردد ، امید آنچه روا
 نبود ندارد ، سستی نکند در حال سختی ، و افتخار نکند در حال
 رخاء ، حلم را با علم ممزوج کند و عقل را با صبر ، او را
 می بینی که کسالتش دور است نشاطش دایم ، آرزویش نزدیک ،

لغزشش کم ، منتظر اجل خود ، قلبش خاشع ، متذکر پروردگار خود ، نفسش قانع ، جهلش منفی ، امرش آسان ، بجهت گناهش محزون ، شهوتش مرده ، غیظش فرو رفته ، خلقش صاف ، همسایه اش ایمن ، کبرش ضعیف ، قانع با آنچه برایش مقدر شده ، صبرش متین ، امرش محکم ، ذکرش بسیار ، با مردم مخالطه کند تا دانا شود و سکوت کند تا سالم ماند و سؤال کند تا بفهمد و تجارت کند تا غنیمت نماید و بنیکی گوش ندهد تا فخر کند و سخن نگوید که تجبر کند بآن بر غیر ، نفسش از او در تعب است و مردم از او در راحت ، نفس خود را بتعب آورده است برای آخرت خود پس مردم را از خود راحت کرده ، اگر باو ظلم کنند صبر کند تا خدا حق او را بگیرد دوری او از کسی که دوری از آن کرده دشمنی و تنزه است و نزدیکی بکسی که نزدیک او شده نرمی و رحمت ، نه دوریش از کبر است و عظمت و نه نزدیکی او مکر است و گول زدن بلکه اقتدا کند بکسانی که قبل از او بودند از اهل خیر و امام باشد برای نیکان بعد پس همام صیحه زد و افتاد بی هوش پس حضرت فرمود بخدا که می ترسیدم که چنین شود و فرمود موعظه های بلیغ چنین کند با اهلش مردی عرض کرد تو چرا چنین نشدی یا امیرالمؤمنین فرمود برای هر کسی اجلی است که تجاوز نمیکند از آن و سببی که از آن نمیگذرد آرام باش و دیگر چنین سخنی مگو که شیطان بر زبانت سخن گفت . تمام شد

حدیث شریف به تمام آن صلی الله علی قائله و اگر حال علما بر تو مشتبه شد پس در آثار آنها ملاحظه و در اخبار آنها تفحص کن و متوجه اخلاق آنها بشو و نظر کن به سلوک و اطوار ایشان در خلوت و جلوت و به افعال و اقوالشان مثل همین سؤال را از ایشان و از غیر ایشان بنما پس چون تفحص کردی و کوشش نمودی واجب می آید که خداوند ترا به عالم مستقیمی هدایت فرماید که از او راضی است و او را از جانب حجتها و خلفاء خود حاکم قرار داده و هر اینه خدای سبحانه وعده هدایت داده و به تاکید هر چه بیشتر برای مجاهدین در راه خود، آنها که جویای رضای او هستند و قصد قربت و نجوای او را دارند میفرماید الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و آنچه که در این اوراق برای تو ذکر کردم همه اش مسائل معلومه ای است که مردم بر آن مطلعند و بر آنها پوشیده نیست و اما امور خفیه ای که عده کمی از آن اطلاع داشتند آنها را ذکر ننمودم و همین قدر از مطالب را که به دلیل واضح و برهان ساطع برای شما نقل کردم کافی است.

خاتمه

سابقاً وعده داده بودیم که جواب ثالث قوم را در این مسئله ذکر نمائیم و آن جواب قطعاً بدست شما رسیده که نوشته است :
(بسم الله الرحمن الرحيم خدای تعالی فرمود آنها که در راههای ما مجاهده کردند البته البته به راههای خود هدایتشان خواهیم کرد

و امیرالمؤمنین فرمود دین تو برادر تو است پس در آن احتیاط کن و مولای ما حضرت باقر علیه السلام در باره اختلاف اخبار فرمود آنچه را که بین اصحاب تو مشهور است بگیر و شاذ و نادر را ترك کن . کتبه العبد الاثم فلان الموسوی (نظر کن به اندازه علم او اما فرمایش خدای تعالی الذین جاهدوا فینا لنهذبهم سبلنا را که ذکر نموده آیا قصد سائل چیزی غیر از همین بوده و همین آیه بوده که او را به سؤال و تفحص واداشته تا لفظ مجاهد بر او صادق آید و هدایت اگر چه که از جانب خداوند است لکن برای آن ابوابی قرار داده است و امام علیه السلام این باب است همانطور که امیرالمؤمنین علیه السلام چنانکه در کافی روایت کرده میفرماید آنچه معنی آن این است و اگر خداوند میخواست که خود را به وسیله غیر ما به خلق بشناساند چنین میفرمود و لکن خدای تعالی ما را ابواب خود و دلالت کنندگان بر خود قرار داده و به هنگام غیبت امام علیه السلام نایب او حامل هدایت است و تو که به گمان خودت نایب امام و رئیس اسلام هستی پس چرا هدایت نمیکنی و طریق هدایت خداوند را برای او روشن نمی نمائی و او را از ظلمت حیرت به نور بصیرت نمیرسانی و اینکه تو این آیه را بر او قرائت کردی چه چیزی بر متحیر افزوده شد آیا گمان میکنی که او این آیه را ندیده بود درحالتیکه این مرد بواسطه همین آیه خواسته است که مجاهده نماید و سؤال از حاملین هدایت را از

مجاهده دانسته و تو همان چیزی را که می دانسته برای اومی گوئی و تحصیل حاصل برای او میکنی و اما قول و امر او به احتیاط پس قسم به جان خودم که چگونه احتیاط در مقام تعارض دو طرف نقیض میسر است چرا که احتیاط در محلی است که جمع ممکن باشد مثلاً مثل وقتیکه اختلاف بین واجب و مستحب باشد یا بین مکروه و حرام و اما وقتی که امر بین واجب و حرام دایر باشد و یا مستحب و مکروه پس چطور میشود احتیاط کرد و وقتی که کشفیه به بالاسریه اعتقاد ندارند و تقلید ایشان را رأساً جایز نمیدانند به جهت اینکه آنها با قواعد شرع مخالفت دارند و همچنین بالاسریه به جهت شبهه ای که از بعض عبارات بر آنها وارد شده تقلید کشفیه را جایز نمی دانند در حالتی که عدم اعتنا به آن شبهه ، بر آنها واجب بود پس چطور مسکین متحیر احتیاط نماید و آیا این مثل مذهب کسی نیست که میگوید آقای ما علی آقای ما طلحه را کشت و خاتون ما عایشه با آقای ما علی جنگ نمود یا آنکه میگوید همه را دوست می داریم و از همه منتفع می شویم و اگر که مقصود او از این احتیاط تبعیت کسی است که اکثر مردم تابع او هستند که این خروج از مذهب است و از این لازم می آید که تبعیت مخالفین امیر المؤمنین را بنمایند چرا که بیشتر مردم به آن طرف رفتند پس اثبات این احتیاط به هر حال انهدام ارکان دین و تخریب شریعت سیدمرسلین است که امت اجابت از اصحاب حق و یقین آنرا

حفظ کرده‌اند و قسم به جان خودم که هیچ جاهل سفیهی راضی نیست که چنین سخنی بگوید چه رسد به کسی که ادعای فقاقت دارد و اما اینکه گفته خذ بما اشتهر بين اصحابك و اترك الشاذ النادر «۱» پس بدان که اخذ به مشهور به هنگام فقدان ادله و ترجیح هر اینه در احکام فرعی است نه در اثبات رئیس حامل شریعت نمی‌بینی که سؤال عمر بن حنظله در این روایت از قرض و میراث است پس شك نیست که این حکم جزئیات احکام فرعیه است در وقتی که ادله معارض و مرجحی در بین نباشد و اما در احکام اصولیه و اثبات رئیس حافظ دین و ملت برای کثرت در آن چه دخالتی است هر اینه خدای سبحانه کثرت را در بیشتر از هشتاد آیه مذمت فرموده مثل قول او تعالی لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس الایه «۲» و قول او تعالی اکثرهم لایفقهون «۳» و اکثرهم لایعقلون «۴» و اکثرهم لایشکرون «۵» و لکن اکثر الناس لایعلمون «۶» و اکثرهم یجهلون «۷» و همچنین غیر اینها از آیات و روایات و مدح قلت در قول خدای تعالی و قليل من عبادی الشکور «۸» و ما آمن معه الا قليل

۱ - بگیر بآنچه که بین یاران تو مشهور است و شاذ و نادر را ترک کن ۲ - هر اینه آفریدیم برای جهنم بسیاری از جن و انس را ۳ - بیشتر آنها نمی‌فهمند ۴ - و بیشتر آنها تعقل نمی‌کنند ۵ - بیشتر آنها شکر نمی‌گذارند ۶ - و لکن بیشتر مردم نمیدانند ۷ - و بیشتر ایشان جاهلند ۸ - و کمند از بندگان من شکر گذاران .

«۱» فشریو امانه الاقلیل «۲» و امثال این آیات و حضرت باقر علیه السلام می فرمایند که مردم همه شان بهائیم هستند جز مؤمن و مؤمن کم است و مؤمن کم است و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند زن مؤمن از مرد مؤمن کمتر است و مؤمن از کبریت احمر کمیاب تر است و آیا هیچ يك از شما کبریت احمر را دیده است و امثال این روایات که مدح قلت و ذم کثرت در آنها شده است؟ و به تحقیق مذهب شیعه بر همین جاری شده آیا به کثرت معاندین و قلت مؤمنین توجه ننموده‌ای و ندیده‌ای که پیروان امیر المؤمنین علیه السلام کمند و در اول امر فقط چهار نفر بودند و ندیده‌ای که پیروان حضرت امام حسن علیه السلام کم بودند و معاویه استیلا داشت تا اینکه امر بر آنها تنگ شد به اندازه‌ای که منع نمودند که کسی نام علی یا حسن و یا حسین داشته باشد و بر این قیاس پس پیروی معاویه واجب است آیا ندیده‌ای که پیروان حسین علیه السلام کم بودند و همچنین اتباع ائمه یکی بعد از دیگری تا صاحب الزمان به حدی که آن حضرت از کمی یاوران و دوستان و کثرت دشمنان غیبت فرمود و هکذا پس مذهب و دین ایشان مبنی بر قلت است قلت پیروان رئیس حق مادام که دولت از آن ظالمین باشد و چونکه مبنای مذهب و دین و صریح آیات و روایات چنین بود و حدیث ۱ - و ایمان نیاوردند با او مگر عده کمی ۲ - پس نوشیدند از آن مگر عده کمی .

وقتی که مخالف قرآن و مذهب باشد به آن عمل نمی‌شود اصحاب و علمای ما رضوان الله علیهم در مدلول آن به مقبوله عمر بن حنظله بر مورد آن، که دین و میراث باشد و یا در احکام فرعیه تکلیفیه اکتفا نمودند و علاوه بر این می‌گوئیم اینکه امام علیه السلام فرمود خذ ما اشتهر از این فرمایش قول مشهور را اراده داشته نه قائل مشهور چه بسیار گویندگان مشهوری هستند که قول آنها در نزد اصحاب مشهور و معمول به نیست و چه بسیار گویندگان که مشهور نیستند و قول آنها در نزد اصحاب مشهور و معمول به است و این روایت در مراد سائل در مورد عالمی که تبعیت و عمل به قول او واجب است چه دخلی دارد، او عالمی را می‌خواهد که تقلید او را بنماید و مرجحات در مقبوله عمر بن حنظله برای عالمی است که اهل استنباط باشد نه برای اهل تقلید و مقصود سائل ترجیح عالمی است که به قول او عمل شود و از او بگیرند و در سیر به سوی قراء مبارکه قریه ظاهره‌ای باشد و این معلوم است و جواب این آقا دین را ضعیف نمود و شبهه مخالفین را تقویت کرد و در این مقام گناه بر گردن او است و روز قیامت این عمل، وی را ملاقات خواهد نمود.

باقی ماند مسئله‌ای که ذکر آن از واجبات عینی است و آن اینست که بالاسریه شاید که بر مردم اینطور وانمود می‌کنند و به آنها می‌گویند که شما راهی را بروید که پدران شما واجدادتان

به پیروی از علماء سابقین رفتند که آن راه سلامت است و بدان وسیله برائت ذمه حاصل میشود و اما طریقه جدیدی که کشفیه می‌روند آن طریقه تازہ ونوی است که در گذشته ذکرى از آن نبوده پس به تبعیت آنها برای برائت ذمه تحصیل یقین نمیشود و احتیاط در ترك آنها است و شاید که مراد او هم از امر به احتیاط همین بوده است و جواب این کلام فاسد و قول دروغ کاسد این است که میگوئیم ما طریقه علمای گذشته خود را در کیفیت استنباط در احکام فرعیه ترك ننمودیم هر اینه طریقه ایشان طریقه ما است و در اصول عقاید همه اعتقادات اجمالی که دارند همان است که ما اعتقاد داریم و بوسیله آنها به خدا دین میورزیم بلی در نزد ما برای این اجمالات تفصیلی است که گذشتگان آنها را ذکر ننموده و مدون نساختند مثل ملحقاتی که به این اجمالات بر میگردد و بالجمله هر چه که آنها دارند داریم و بلاشک عمل آنها همان عمل ما است بلی مطالب و مسائل و تفصیلی نزد ما هست که ایشان ذکر ننمودند نه اینکه آنها را انکار نمایند مثل تفصیلی که در کتب اصولیین هست و اصطلاحاتی که در ابواب و فصول احداث کرده اند که در گذشته در کتب مفصله و نوشته های مدونه علما هیچ ذکرى از آنها نبود و شك نیست که زمانه هر چه پیش میرود از افکار نتایجى حاصل میشود که پیشتر نبوده نظر کن به تغییرات و تصرفات مردم این زمانها در طعام و شراب و نحوه خوردن و پوشیدن آنها

که پیش از این فقط اصول اینها معمول بود از قبیل گوشت و نان و گندم و آرد در خوردنیها و کج و ابریشم و پنبه و کتان در پوشیدنیها که همه تصرفات جدید و غریبی است که متفرع بر همان اصول و تفصیل همان مجملات است همین طور است معتقدات ما چرا که اصول و اجمالات کتاب و سنت و اصول عقلیه‌ای که قبل از این در دست علما بود همه را ما استعمال نموده آنها را تفصیل می‌دهیم و احکام بسیاری از آنها استخراج می‌کنیم پس احتیاط در گرفتن به قول ما است چرا که این ، عمل به قول علمای گذشته است به اضافه استخراج مسائلی که از کتاب و سنت بر آنها دلیل آورده شده و اما این جماعت با همه علماء ماضین و امناء گذشته و حافظین مخالفت کردند چرا که هیچ يك از آن علما کاتب را در بیان مرادش از کتابت تکذیب ننموده و نگفت که من به کلام تو داناتریم و یا اینکه به باطن عمل کند و عمل به آنچه که از اعتقادات کسی از شخص او ظاهر است ترك نماید و ظاهر را بر نص ترجیح دهد و امثال اینها از اموری که شیعه بلکه همه مسلمین بر خلاف آن اجماع کرده‌اند اما امر این جماعت بین دو حالت مردد است که یا ضرورت اسلام را انکار کردند ؟ یا اینکه به آن اقرار داشتند لکن به مقتضای آن عمل نمودند که اولی موجب کفر و دومی موجب فسق است و شق سومی در بین نیست پس آنها هستند که مخالفت علمای اسلام را نمودند و ارکان

شریعت را منهدم ساختند. پس احتیاط کامل در عکس چیزی است که می گویند و خلاف آن چیزی است که تمویه می نمایند و السلام. و اما قول شما ادام الله تسديدك و تأييدك كه آيا تكليف از بنده ساقط می شود تا آنجا كه مرقوم داشته بودید پس هر چه به خاطر مبارك می رسد، جوابش این است كه تكليف ساقط نیست و ترجیح بلا مرجح به دلالت عقل و نقل باطل است و خدای سبحانه بندگان را مهمل نگذارده كه در شهرها سرگردان باشند بلکه برای ایشان عقولی قرار داده كه با هیاكل آنها ممزوج است و حواس ایشان بوسیله آن عقول مستعد شد و خداوند بر آنها دلالت كنندگان و شواهد و بیناتی قرار داده كه مُحِق را از مبطل و مدعی را از اهل حقیقت جدا نمایند و به تحقیق كه من ترا بدلیل رهنمون شدم و راه را به تو نمایاندم و علم هدایت را برای تو افراشتم و راههای درایت را بر تو واضح و جهات ترجیح را بیان نمودم و حق صریح را برای تو شرح و مذهب صحیح را تفصیل دادم پس به پاك نهادی و صاف دلی خود در آنها تأمل كن امر را واضح و ظاهر خواهی یافت .

و هب انی اقول الصبح لیل ايعمى الناظرون عن الضياء
و درود خداوند بر محمد و آل او باد كه پاكانند و لعنت خدا
بر دشمنان و ظلم كنندگان بر ایشان و منكرين فضایل ایشان
باد تا روز باز پسین . تمام شد املاء این سطور در عصر روز
چهارشنبه چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۸ در هور هندیه

در جزیره‌ای که موسوم است به «حصیه» در
 نزدیکی مسجد کوفه حامداً مصلیاً مستغفراً
 و الحمد لله رب العالمین



بنفقه جناب آقای جلیل ناظم پور

طبع و نشر شد

